



دین و بین الملل

تحلیل‌ها و اخبار

شماره دوم، تیر ۱۴۰۰

دین و بین الملل تحلیل ها و اخبار

تهیه و تدوین

ناظر علمی

سر دبیر

طراح گرافیک و ویراستار

محمد ابراهیم نژاد

سید مفید حسینی کوهساری

علی امیرخانی

محبوب محسنی

فهرست مطالب

۷ | سخن سردبیر

بخش اول: اخبار

۹ | سخنرانی رییس کمیسیون دعوت و ارشاد طالبان: اهل سنت و اهل تشیع

به یک اندازه عزت دارند / به فکر انتقام جویی نیستیم

۱۲ | تأسیس شبکه آموزش دین به کودکان در ترکیه

۱۳ | تأسیس مرکز تحقیقاتی بین مذهبی در دانشگاه ارلانگن نورنبرگ آلمان

۱۴ | ۳۵ سال پس از دیدار پاپ یوحنا از کنیسه یهودی در رم

۱۶ | نادیده گرفتن اسلام‌هراسی در غرب

۱۷ | زندان‌های مخوف آل سعود و لزوم تحت فشار قرار گرفتن محمد بن

سلمان برای آزادی زندانیان سیاسی

۲۰ | واکنش ال‌زهر به تخریب کعبه برای کسب امتیاز در بازی رایانه‌ای

بخش دوم: تحلیل‌ها

۲۲ | رویکرد سیاسی مذهبی طالبان برای رسیدن به قدرت

۲۷ | وضعیت وهابیت در عربستان کنونی

۳۱ | چگونگی مهندسی انقلاب دینی در جهت تخریب غرب توسط ولادیمیر

پوتین

۳۸ | اسرائیل و شوروی: اگر استالین نبود، دولت یهود در فلسطین تشکیل

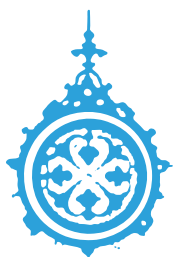
نمی‌شد!

۴۲ | تروریسم سفید؛ آن روی خطرناک تر افراط‌گرایی خشن

- ۴۹ | آیا مردانگی با بی دینی رابطه مستقیم دارد؟
- ۵۱ | شیوع ویروس کرونا، احساسات ایمانی را در دل بسیاری از مردم آمریکا روشن ساخته است!
- ۵۳ | ارتباط میان انگیزش درون خیز مذهبی و بالاتر بودن سطح الگوی فکری
- ۵۵ | کالونیسیم بستری برای درکی متفاوت از مسیحیت نوین
- ۶۴ | پشت پردهٔ مساجد مهم در اروپا
- ۶۸ | کلیسای کاتولیک نمی‌تواند ازدواج هم‌جنس‌گرایان را مبارک بداند و ترویج کند!
- ۷۰ | آشنایی با یک میلیارد انسان لائیک
- ۷۴ | تأثیر سه سریال، تأثیر الأزهر، اوقاف و دارالافتاء را خنثی می‌سازد!
- ۷۶ | تناقض لائیسیتته و حجاب زنان مسلمان در فرانسه
- ۸۷ | یهودستیزی و نظریه‌های توطئه در مدارس بروکسل رونق می‌گیرد!
- ۸۹ | ادیان و بیماری‌های مسری
- ۹۵ | قدرت مقدس پروردگار؛ چگونه نتانیا هو، ارتش اسرائیل را به شبه‌نظامیان دینی تبدیل کرد؟

بخش سوم: معرفی کتاب

- ۱۰۲ | معرفی کتاب «کرونا، دین و زندگی»
- ۱۰۵ | معرفی کتاب «الحوار الإسلامي. المسيحي وإشكالية التواصل بين الجماعات الدينية؛ گفت‌وگوی اسلامی مسیحی و چالش ارتباط گروه‌های دینی با یکدیگر»



سخن سردبیر

در جامعهٔ امروزی یکی از مسائل مهم و حائز اهمیت آشنایی به مسائل دینی و فرهنگی جهان می‌باشد. از این رو شمارهٔ دوم ماهنامهٔ «دین و بین‌الملل» (اخبار و تحلیل‌ها) به لطف الهی و با تلاش همکاران مرکز ارتباطات و بین‌الملل حوزه‌های علمیه به زیور طبع آراسته شد که تقدیم حضور می‌گردد.

این نشریه فرصتی را فراهم آورده است تا به اخبار دینی و فرهنگی جهان به همراه تحلیل، معرفی و نقد کتب دینی پرداخته و گامی کوچک را در جهت آشنایی مخاطبان و فعالان و علاقه‌مندان عرصهٔ بین‌الملل برداشته شود.

این نشریه شامل بخش‌های اخبار، تحلیل و نقد کتاب است. در بخش اخبار به مهم‌ترین خبرهای فرهنگی و اجتماعی و دینی در جهان می‌پردازد، قسمت تحلیل، چالش‌های روز فراروی جهان در زمینهٔ دینی، فرهنگی و مسائل مهم مربوط به آن را تشکیل می‌دهد و در پایان این نشریه، نقد کتب دینی مورد توجه قرار گرفته است.

باتشکر

علی امیرخانی



بخش اول: اخبار



سخنرانی رییس کمیسیون دعوت و ارشاد طالبان: اهل سنت و اهل تشیع به یک اندازه عزت دارند / به فکر انتقام جویی نیستیم

اخیراً فیلمی از سخنرانی یکی از رهبران طالبان منتشر شده است که در آن مولوی امیر خان متقی، از اعضای ارشد شورای راهبری طالبان و دیپلمات کهنه کار این گروه، در جلسه ای با سران طوایف هزاره، به شبهات موجود بر سر آینده افغانستان و رابطه طالبان با شیعیان پاسخ های قابل تأملی می دهد.

بخش های مهم این سخنرانی که در جمع بزرگان شیعیان دایکندی،

استانی با اکثریت هزاره‌ها، انجام شده است، در ادامه آورده شده است:

■ طالبان به دنبال وحدت ملی است

هم‌وطنان اهل تشیع و اهل تسنن در افغانستان مشترکات زیادی دارند: هر دو، نظام اسلامی می‌خواهند؛ هر دو وحدت ملی می‌خواهند؛ همه مردم می‌خواهند که وطنشان آباد باشد و متریقی شود. در چند سال گذشته مجاهدین امارت اسلامی افغانستان و هم‌وطنان اهل تشیع برخورد خوبی باهم داشتند، امارات اسلامی، اهل تشیع را مردم خود می‌داند و از جان و مال و ناموس آن‌ها دفاع می‌کند.

شما شاهد هستید امارت اسلامی به کسی ضرر نرسانده و از کسی انتقام نگرفته است، امارت اسلامی نظریه انتقام‌جویی ندارد. در ولایت زابل وقتی داعش ظهور کرد، این مجاهدین امارت اسلامی افغانستان بودند که با کشته شدن نیروهایش از شیعیان در برابر داعش دفاع کرد. در ولایت هلمند چند هم‌وطن اهل تشیع مورد تعرض قرار گرفتند که پس از این واقعه مجاهدان امارت اسلامی متخلفان را دستگیر و به سزای اعمالشان رساندند. امارت اسلامی افغانستان قدر و عزت اهل تسنن و تشیع را به یکسان حفظ خواهد کرد، ما امیدواریم شما از ما شکایتی نداشته باشید.

■ می‌خواهند افغانستان مانند عراق شود

دشمنان اسلام تلاش می‌کنند افغانستان مانند عراق دچار تفرقه شوند و شیعه و سنی در برابر هم صف‌آرایی کنند. خدا را شکر می‌کنیم که سیاست امارت اسلامی باعث شد در ۲۷ سال گذشته میان شیعیان و اهل تسنن اختلاف چشم‌گیری شکل نگرفته است.

آن گروهی که شکست سنگین خورده‌اند می‌خواهند میلیشیای شیعه در برابر امارت اسلامی ایجاد کرده و شیعیان را در برابر اهل تسنن قرار دهند، ما از طریق شما شیعیان به آن‌ها (دولت مرکزی) پیغام می‌دهیم که وقتی ۵۰ کشور با شما بود و تانک و هواپیمای آن‌ها در

خدمتتان بود کاری از پیش نبردید، حالا با چند تفنگ دار چه خواهید کرد. مردم فریب دولت مرکزی را نخوردند، غم خوار و سرپرست شما امارت اسلامی افغانستان خواهد بود.

من در کنار شما شیعیان نشسته‌ام، آیا سیاست‌مدارانی که در کاخ کابل نشسته‌اند حاضرند به اینجا آمده و با شما گفت‌وگو کنند؟ قطعاً این کار را نخواهند کرد؛ زیرا از شما مردم می‌ترسند. ما مردم را از خودمان می‌دانیم و از مردم نمی‌ترسیم، میان امارت اسلامی و مردم اعتماد وجود دارد. مجاهد امارت اسلامی یک مجاهد ایدئولوژیک و فکری است، او به دنبال انتقام‌جویی و منفعت شخصی نیست، بلکه به آبادانی کشورش فکر می‌کند. ما به فکریک کشور قدرتمند و افغان شمول هستیم.

■ نمی‌خواهیم نوکر آمریکایی‌ها باشیم

در جریان هستید که فتوحات زیادی انجام شده است، در تمام این مدت تلاش کردیم که خون‌ریزی نشود، خانه‌های مردم تخریب نشود، آغوش خودمان را باز کردیم و همهٔ افرادی که تسلیم شدند با عزت و آبرو به خانه‌های خود بازگشتند. امارت اسلامی خانهٔ همهٔ مردم افغانستان است و شامل حال چند گروه خاص نمی‌شود. ما یک خانهٔ متحد می‌سازیم. در ولایت اُزبگان شش سال قبل مردم مسلح اهل تشیع اسلحه را بر زمین گذاشتند، ما به وعدهٔ خود وفا کردیم.

نیروهای امنیتی، پلیس و کسانی که در ادارهٔ کابل کار می‌کنند، بدانند ما قسم می‌خوریم که با کشتن آن‌ها خوشحال نخواهیم شد، ما نمی‌خواهیم بعدها خانوادهٔ آن‌ها ناراحت شوند و دنیا و آخرتشان خراب شوند. ما به آن‌ها پیام می‌دهیم که نوکری آمریکایی‌ها عاقبت ندارد.

■ داعشی نیستیم

در ولایت‌های مختلف کشور، بسیاری از مناطق اهل تشیع در کنترل امارت اسلامی افغانستان است؛ اما یک نفر از این عزیزان مورد تعدی

واقع نشده است، بسیاری تبلیغ می‌کنند که امارت اسلامی دشمن تشیع است، ما اعلام می‌کنیم که همه شیعیان و به خصوص همسایگان ما (ایران) بدانند که امارت اسلامی افغانستان نظریه داعشی ندارد، ما با اهل جماعت نزدیکی و خوشحالی که به اهل تشیع احترام می‌گذاریم و آن‌ها به خلفای راشدین و مجاهدین احترام می‌گذارند.

در کابل می‌بینید که انفجارهایی در مناطق اهل تشیع انجام می‌شود و دولت اعلام کرده که کار طالبان است؛ اما اگر امارت اسلامی به دنبال کشتار شیعیان بود این کارها را در مناطق تحت کنترل خود انجام می‌داد. ما تمام مردم افغانستان، از هر مذهب و قوم را، محترم دانسته و اینجا را خانه همه مردم می‌دانیم. ما می‌خواهیم مشکلات ۴۳ ساله افغانستان حل شود و وطن ما آزاد شود.^۱



تأسیس شبکه آموزش دین به کودکان در ترکیه

به نقل از تی آر تی عربی، دکتر علی ارباش، رئیس سازمان دیانت ترکیه و هیئت رادیو و تلویزیون ترکیه، موافقت‌نامه‌ای را برای تأسیس نخستین شبکه دینی برای کودکان در ترکیه، امضا کردند.

پیش‌تر ارباش مهم‌ترین هدف این سازمان در پخش و انتشار را

¹<https://www.islamtimes.org/fa/article/941618>/<https://www.islamtimes.org/fa/article/941618>/عضو-ارشد-طالبان-پاسخ-می-دهد-گروه-شیعیان-افغانستان-خواهد-فیلم

معرفی ارزش‌ها و مبادی اسلامی برای مخاطبان به بهترین شکل بیان کرده بود؛ هدفی که در اساسنامهٔ این سازمان نیز ذکر شده است. وی مهم‌ترین مبادی سازمان دیانت را در این زمینه قرآن و سنت نبوی معرفی کرده است. از این‌رو سازمان دیانت ترکیه همواره تمام تلاش خود را به کار خواهد برد تا معلومات دینی درست از طریق رسانه‌ها و با روش‌های مناسب به مخاطبین معرفی شود.^۱



تأسیس مرکز تحقیقاتی بین‌مذهبی در دانشگاه ارلانگن نورنبرگ آلمان

دانشگاه ارلانگن نورنبرگ به‌تازگی یک مرکز تحقیقاتی برای گفت‌وگو بین‌مذهبی تأسیس کرده است. این مرکز با هدف ترویج و توسعهٔ ارتباط میان پیروان ادیان یهودیت، مسیحیت و اسلام شکل گرفته است.

یواخیم هرمان، وزیر امور داخلی در ایالت بایرن آلمان، در مراسم افتتاحیهٔ این مؤسسه گفت: «امروز بیش از هر زمان دیگری به تبادلات بین‌مذهبی و تفاهم میان پیروان ادیان مختلف نیاز داریم.»

او در ادامهٔ سخنانش، وجود مراکز تحقیقاتی و آموزشی در حوزه گفت‌وگو بین‌مذهبی را برای افزایش تعاملات بهتر در جامعهٔ آلمان ضروری دانست.

تأسیس شبکه‌ای-برای-آموزش-دین-[1.https://adyannews.com/amp/82659/](https://adyannews.com/amp/82659/)

به-کودکا

هرمان که هم‌زمان ریاست هیأت امنای مرکز تحقیقاتی گفتمان بین‌مذهبی در دانشگاه فردریش آلکساندرارلانگن نورنبرگ را بر عهده دارد، دربارهٔ بودجه این مؤسسه نیز گفت: «دولت بایرن، بودجه‌ای معادل ۸۶۰ هزار یورو برای این مرکز تحقیقاتی اختصاص داده است. ایشان اظهار داشت که این مرکز تحقیقاتی در سراسر آلمان بی‌نظیر است. هرمان در ادامهٔ سخنان خود گفت: «ما معتقدیم که پیروان این ادیان به راحتی می‌توانند با یکدیگر تعامل داشته باشند. از این رو، تلاش می‌کنیم تا آن‌ها را به ارتباط و تعامل با یکدیگر ترغیب کنیم.»

او همچنین دربارهٔ اهداف راه‌اندازی این مرکز تحقیقاتی گفت: «هدف از راه‌اندازی این مرکز، انتقال دانش و تجربهٔ شهروندان به یکدیگر و کمک به هم‌زیستی مسالمت‌آمیز در جامعه است.»

علاوه بر هرمان، برنڈزیبلر، وزیر آموزش بایرن آلمان نیز در افتتاحیهٔ مرکز تحقیقاتی برای گفتمان بین‌مذهبی در دانشگاه فردریش آلکساندرارلانگن-نورنبرگ سخنرانی کرد. او دربارهٔ این مرکز گفت: «اگر با افراد دین‌دار با احترام و همدلی برخورد شود، شرایط جامعه بهتر خواهد شد. ما در مرکز تحقیقاتی برای گفتمان بین‌مذهبی قصد داریم تا این روند را پایه‌گذاری کنیم.»^۱



۳۵ سال پس از دیدار پاپ یوحنا از کنیسه یهودی در رم

۳۵ سال از بازدید تاریخی پاپ یوحنا پولس دوم از کنیسهٔ یهودی در

مرکز -تحقیقاتی- بین- / 5194491/news/ <https://www.mehrnews.com>

مذهبی-در- دانشگاه-ارلانگن-نورنبرگ-آلمان-تاسیس

رم می‌گذرد. این بازدید ارزش نمادین بسیار خوبی دارد و روابط میان یهودیان و کاتولیک‌ها را متحول می‌سازد.

بدون تردید، این روند طی سفر پاپ به قدس و نماز در برابر «حائط مبکی» تقویت شده است. بازدید از زندان نازی‌ها و دیگر اقدامات مشابه نیز در همین راستا است.

پاپ در سخنرانی طولانی خود، با تمرکز بر رابطه میان مسیحیت و یهود گفت: «کلیسای کاتولیک، هر نوع ظلم و ستم علیه یهود را در همه جا و همه وقت محکوم می‌کند.»

در سی‌وپنجمین سالگرد این رویداد تاریخی، خاخام رم طی مصاحبه‌ای خاطر نشان کرد: «این رویداد بر روابط دوجانبه تأثیرگذار بوده است.» اهمیت این دیدار به بُعد رسانه‌ای آن نیز برمی‌گردد؛ زیرا تصویر معانقه (در آغوش گرفتن یکدیگر) پاپ و خاخام، به تنهایی از تمامی موانع لاهوتی عبور کرد. شمار اندکی از مردم به اسناد کمیته‌های مشترک آگاهی یافتند؛ اما همگان این تصاویر را مشاهده کردند و عباراتی مانند «برادران بزرگ» که در این باره استفاده شد، تأثیر مثبتی داشت.

این خاخام یهودی به دیدار سال ۲۰۱۰ و سال ۲۰۱۵ توسط دو پاپ از کنیسه یهودی در رم نیز اشاره کرد. وی این دیدارها را بسیار مهم خواند و در مقابله با موانع بسیار مؤثر دانست.

او در پایان گفت: «امروز، ادیان نقش بسیار مهمی در تحکیم ارزش‌های اخلاقی و هم‌بستگی در جهان دارند؛ جهانی که شاهد تحولات بسیاری بوده و هست؛ به‌ویژه پس از عبور از این بیماری شایع که جهان را با مشکلات بزرگی مواجه ساخته است.»^۱

1. <https://www.albawabhnews.com/4320643>



نادیده گرفتن اسلام‌هراسی در غرب

عرب‌نیوز نوشت: روشن است که اعضای حزب محافظه‌کار انگلیس طی سال‌های اخیر، اظهارنظرهای زیادی علیه مسلمانان کرده‌اند. بوریس جانسون در سال ۲۰۱۸ در مقاله‌ای زنان مسلمان را صندوق پستی و سارقین بانک توصیف کرده بود. او هفته گذشته دوباره از عذرخواهی امتناع کرد؛ ولی گفت اکنون که نخست‌وزیر شده است، چنین اظهاراتی نمی‌کند. تصور کنید که اگر این سخنان تحقیرآمیز در مورد سیاه‌پوستان یا یهودیان بیان شده بود، چه اعتراضات وسیعی صورت می‌گرفت. معیارهای دوگانه در غرب همچنان باقی است. اعضای برجسته مسلمان عضو حزب محافظه‌کار مانند بارونس واری، رئیس سابق حزب، معتقدند باید در این مورد تحقیقات کاملاً مستقلی انجام شود. با اسلام‌هراسی در حزب محافظه‌کار باید به همان اندازه جدی برخورد شود که درباره اتهام یهودستیزی در حزب کارگر انجام شد.

به مسأله اسلام‌هراسی توجه درستی نمی‌شود و به وجود گستردگی آن اذعان نمی‌شود. نژادپرستی ضدعرب نیز به ندرت در گفتمان جریان‌های اصلی قرار می‌گیرد. تشدید منازعات در دو ماه گذشته در سرزمین‌های اشغالی و اسرائیل باعث ایجاد تنش در نقاط دیگر بوده است. بار دیگر، شیوع اسلام‌هراسی و یهودستیزی خیابان‌های اروپا،

ایالات متحده و سایر نقاط را آلوده کرده است.

جوامع یهودی در اروپا مسئول جنایات اسرائیل نیستند. مسلمانان جهان نیز مسئول جنایات القاعده یا داعش نیستند. متأسفانه، چنین نفرتی به خیابان‌ها محدود نمی‌شود؛ بلکه در روزنامه‌ها و شاید مهم‌تر از همه در اینترنت دیده می‌شود.

نگرش‌های نژادپرستانه در آمریکا و اروپا را آشکارا می‌توان در برخورد با مهاجرین مشاهده کرد. بسیاری از کشورهای اتحادیه اروپا به جای استقبال از پناهندگان سوری، مانع ورود آنها می‌شوند. ترامپ در سال ۲۰۱۵ خواستار منع ورود مسلمانان به آمریکا شد و حزب جمهوری خواه هنوز به درستی از این سیاست فاصله نگرفته است. این گونه مواضع نه تنها هزینه‌ای برای سیاست‌مداران ندارد؛ بلکه مسلمانان شاهدند که بیشتر اوقات، مخالفت با مسلمانان برای سیاست‌مداران در انتخابات بسیار سودآور است.^۱



زندان‌های مخوف آل سعود و لزوم تحت فشار قرار گرفتن محمد بن سلمان برای آزادی زندانیان سیاسی

به گزارش اسلام تایمز، اخیراً میدل ایست‌آی گزارش داده است که

اسلام-هراسی-در-غرب-بسیار-آسان-
1. <https://adyannews.com/amp/82293/>
/نادیده-گر

سازمان ابتکار سنجش حقوق گزارش سالانه خود را منتشر کرده است، این سازمان توسط فعالان، محققان و دانشگاهیان اداره می‌شود. در این گزارش نمرات مختلفی در زمینه‌های مختلف برای کشورها در نظر گرفته شده است؛ از قبیل تأمین امنیت از سوی دولت، توانمندسازی و کیفیت زندگی.

عربستان سعودی در میان ۳۶ کشور بررسی شده از نظر تأمین امنیت از سوی دولت از ۱۰ امتیاز نمره ۲.۴ را کسب کرد که این بدترین امتیاز پس از مکزیک محسوب می‌شود.

این امتیاز عربستان سعودی نتیجه سوابق بد این کشور در شکنجه، اعدام، قتل غیرقانونی، مفقودکردن، دستگیری خودسرانه و مجازات اعدام بود.

خبرنگار اسلام تایمز طی تماسی با شیخ جاسم محمد علی، از معارضان عربستانی، درباره وضعیت زندان‌های آل سعود و نحوه برخورد آنان با زندانیان پرسید، او درباره آخرین وضعیت زندانیان عربستانی محبوس در زندان‌های رژیم آل سعود و شرایط امنیتی، انسانی و بهداشتی‌شان اینگونه ابراز کرد: «آنچه امروز در زندان‌های آل سعود در حال وقوع است، با اقدامات سرکوبگرانه مستمر در صحنه‌های مختلف اجتماعی تفاوتی ندارد؛ چراکه سرکوبگری و خشونت به فرهنگ غالب قدرت حاکم و فعالیت‌های سیاسی و امنیتی‌شان تبدیل شده است که بیانگر هویت این رژیم و سطح تفکرات و برخوردهایش است. آنچه امروز در زندان‌های رژیم آل سعود از مسائل و صحنه‌های مختلف به وقوع می‌پیوندد همگی تجلی و بروز همین فرهنگی است که مبتنی بر ظلم و استبداد است. رژیم آل سعود همیشه سرکوبگر بوده است و به هر شکلی انسان‌ها را تحقیر می‌کند و هیچ‌گاه جایگاه معنوی و روحی انسان‌ها را در نظر نمی‌گیرد؛ بنابراین، زندان در چارچوب این روش آل سعود، به‌طور خودکار فضایی است که ماهیت این رژیم را آشکار می‌سازد که در

عملکرد سیاسی اش رفتار و سلوکی کاملاً طغیانگر و ظالمانه دارد. این معارض رژیم آل سعود در ادامه تصریح کرد: «این ویژگی همراه با رژیم آل سعود در همه اوضاع بوده است؛ اما جا دارد به این نکته توجه کنیم که دوره محمد بن سلمان از نظر ظلم و خشونت نسبت به دوره‌های دیگر بدتر است، همه دوره‌های رژیم آل سعود همراه با انحصارطلبی، تحقیر کرامت انسانی طیف‌های مختلف جامعه عربستان بود؛ اما دوره بن سلمان بسیار بیشتر در این چارچوب فرورفت؛ تا جایی که برای از بین بردن ارزش جایگاه انسانی از روش‌های مختلف استفاده کرد.»

وی افزود: «زندان‌ها، با توجه به این وضعیت امنیتی و سیاسی دوره بن سلمان به نمایشی مملو از حوادث بسیار دردناک و گوناگون تبدیل شده است که بیانگر نهایت توحش رژیم آل سعود است؛ به طوری که در این زندان‌ها از هر راه و روشی برای اذیت کردن، محروم کردن و سرکوب کردن استفاده می‌شود؛ در نتیجه با دوره‌های قبل از نظر شدت انحصارطلبی و میزان ظلم و ستم متفاوت است.»

جاسم محمد علی خاطر نشان کرد: «در این راستا، حوادث کنونی را در زندان‌ها بسیار خطرناک و حساس می‌یابیم؛ چراکه رژیم آل سعود به سیاست سرکوبگرانه به هر شکل و روش ممکن علیه زندانیان سیاسی، آن هم به دور از هرگونه منطق حقوق بشری و اخلاق مبتنی بر عدالت و معیارهای قانونی، ادامه می‌دهد، موضوعی که منجر به افزایش تعداد شهدا در زندان‌ها و افزایش انواع شکنجه‌های وحشیانه و بدتر شدن وضعیت بد زندان‌های بیمار شده است. از طرفی ویروس کرونا هم وجود دارد و هر زندانی که مبتلا به آن می‌شود به شدت نیاز به درمان ویژه نسبت به سایر زندانیان دارد، تا بقیه زندانیان جانشان حفظ شود. این معارض آل سعود در پایان به این نکته اشاره نمود: «امروز زندان‌های آل سعود مملو از جمعیت است و نیاز شدید به شرایط بهداشتی و کرامت انسانی دارد، آن هم در شرایطی که شکنجه‌های

وحشیانه و رفتار بسیار بد از سوی نیروی‌های امنیتی صورت می‌پذیرد که هیچ مسئولیتی اخلاقی در قبال زندانیان ندارند، به شکلی که باعث به شهادت رسیدن برخی از این زندانیان می‌شود، وضعیت در زندان‌ها موجب آن شده که شمار شهدا و بیماران افزایش یابد. این وضعیت می‌طلبد که به هر شکل ممکن رژیم آل سعود، جهت آزادی و توجه به اوضاع و شرایط زندانیان تحت فشار قرار گیرد.^۱



واکنش الأزهر به تخریب کعبه برای کسب امتیاز در بازی رایانه‌ای

الأزهر مصر به یک بازی رایانه‌ای که در آن برای کسب امتیاز باید نماد کعبه تخریب شود، واکنش نشان داد و بر حرام بودن بازی‌هایی که خشونت یا توهین به دین و مقدسات را ترویج می‌کنند، تأکید کرد.

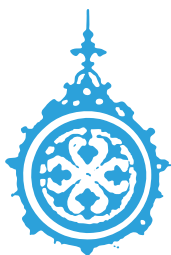
الأزهر هشدار داد که در خصوص بازی رایانه‌ای «فُرتنایت» (Fortnite) که در آن برای کسب امتیاز باید نماد کعبه تخریب شود، صادر کرد.

بر اساس گزارش رأی‌الیوم، در این بیانیه آمده است، در این بازی برای کسب امتیاز بایستی کعبه تخریب شود، موضوعی که به شکلی مستقیم بر عقاید کودکان تأثیر می‌گذارد، هویت آنها را تخریب می‌کند و

.....
 1. <https://www.islamtimes.org/fa/news/940628/> - زندان‌های مخوف آل-سعود لزوم تحت فشار قرار گرفتن محمد بن-سلمان-آزادی زندانیان-سیاسی

ارزش مقدسات و کعبه را در نظر آنها پایین می‌آورد.
الزهر در ادامه بر حرام بودن تمامی بازی‌های رایانه‌ای که
خشونت را ترویج می‌کنند، به عقاید یا شریعت و دین توهین می‌کنند یا
به تروریسم و خودآزاری و... فرا می‌خواند، تأکید کرد.
این مرکز از والدین و مراکز فرهنگی، آموزشی و رسانه‌ای خواست
خطر این گونه بازی‌ها را به کودکان گوشزد کنند و در این خصوص
به هوش باشند.^۱

.....
تخریب-کعبه برای-کسب-امتیاز-در-بازی- /<https://adyyannews.com/84342/>
/رایا



بخش دوم: تحلیل‌ها



رویکرد سیاسی مذهبی طالبان برای رسیدن به قدرت

از ماه آوریل ۲۰۲۱ که یازدهم سپتامبر به عنوان تاریخ خروج کامل نیروهای آمریکایی از افغانستان اعلام شد، درگیری‌های نظامی در افغانستان تشدید شده و طالبان مناطق بیشتری از این کشور را تصرف کرده است. ذبیح‌الله مجاهد، سخنگوی طالبان می‌گوید که این گروه توانسته بر ۸۳ درصد از خاک افغانستان حاکم شود. برخی از کارشناسان حوزه آسیای میانه معتقدند حرکت روبه‌پیش طالبان به معنای بن‌بست مذاکرات صلح در دوحه است. هم‌زمان با این اتفاقات، اشرف غنی و عبدالله به واشنگتن سفر کردند. سفری که هیچ‌یک از مقامات رسمی و حتی غیررسمی کاخ سفید به استقبال دو رئیس‌جمهور اشرف غنی و

عبدالله که هم‌زمان به آمریکا رفته بودند، نیامدند و حتی خودروبی برای آن‌ها فرستاده نشده بود و آن‌ها ناچار شدند با خودروی سفارت افغانستان به اقامتگاه خود بروند. آن‌ها رفته بودند تا دربارهٔ وضعیت افغانستان با جو بایدن و قانون‌گذاران آمریکایی در کاخ سفید و کنگره گفت‌وگو کنند. بسیاری این سفر را تلاش برای بقای دولت مرکزی افغانستان توسط آمریکایی‌ها در لحظهٔ آخر تصور می‌کنند.

جو بایدن رئیس‌جمهوری آمریکا در دیدار با رئیس‌جمهور افغانستان گفت: «آیندهٔ افغانستان در دست خود این کشور خواهد بود.» او به رئیس‌جمهوری افغانستان قول داد که آمریکا حتی پس از خروج نیروهایش، پس از ۲۰ سال حضور در این کشور، به حمایت از افغانستان ادامه خواهد داد. بایدن در جریان سفر رئیس‌جمهوری افغانستان و عبدالله عبدالله به واشنگتن گفت که آمریکا همچنان به حمایت‌های انسان‌دوستانه و نیز کمک امنیتی به افغانستان ادامه خواهد داد. اما پیام او کاملاً روشن بود: «آمریکا در حال ترک افغانستان است.» بایدن گفت: «خود افغانستانی‌ها باید دربارهٔ آیندهٔ کشورشان تصمیم بگیرند. خشونت بی‌معنا باید پایان یابد.»

تصمیم بایدن برای خارج کردن سربازان آمریکایی از افغانستان در یازدهم سپتامبر، یکی از پریامدترین تصمیم‌هایی است که او تاکنون اتخاذ کرده است. به‌رغم وخیم‌تر شدن اوضاع امنیتی افغانستان، بایدن قول داده است که صرف‌نظر از شرایط حاکم بر افغانستان، نیروهای آمریکایی را از این کشور خارج خواهد کرد. با آنکه برنامه‌ریزان نظامی و تحلیلگران امنیتی از گذشته‌های دور ارزیابی‌های متفاوت از اوضاع افغانستان داشته‌اند؛ اما اکنون آن‌ها بر سربیک موضوع اتفاق نظر دارند و آن این است که دولت افغانستان ممکن است طی ۶ ماه آینده سقوط کند.

سخن‌گوی کاخ سفید گفته است: «رئیس‌جمهوری تصمیمی را گرفته که با دیدگاه او سازگار است. او معتقد است پیروزی در این جنگ ممکن

نیست و باید سربازان آمریکایی پس از ۲۰ سال به کشور بازگردند. یک علت دیگر تصمیم ما این است که اگر ما سربازان مان را در افغانستان ترک می‌کردیم، این ریسک وجود داشت که طالبان از اول ماه می به آنها شلیک کنند. در نهایت سومین دلیل تصمیم بایستن این است که مقامات اطلاعاتی آمریکا به رئیس‌جمهوری گفته‌اند تهدید القاعده و داعش برای آمریکا به شدت کاهش یافته است و افزایش این تهدید حداقل دو سال زمان نیاز دارد. پنتاگون برای مقابله با این تهدید از پیش پهنادهای نظامی را در پایگاه‌های آمریکا در خلیج فارس مستقر کرده است؛ اما بدون کمک سربازان دولت افغانستان و جاسوس‌ها، شناسایی اهداف خطرناک در خاک افغانستان بسیار دشوارتر است و ریسک هدف قرار گرفتن غیرنظامیان در حملات هوایی آمریکا افزایش خواهد یافت. دولت آمریکا رئیس‌جمهوری افغانستان را از تداوم ارائهٔ کمک‌های مالی مطمئن کرده است؛ از جمله: ۲۶۶ میلیون دلار کمک انسان‌دوستانه، ۳/۳ میلیارد دلار کمک امنیتی و ۳ میلیون دز واکسن شرکت جانسون‌اند جانسون و همچنین دستگاه و نیتلاتور. در افغانستان تلاش‌ها برای مقابله با موج سوم ویروس کرونا به دلیل درگیری‌های نظامی گسترده در سرتاسر کشور با مانع مواجه شده است.

با وجود این شرایط طالبان مصمم است اکنون که مذاکرات صلح قطر متوقف شده است، در جبهه نظامی به پیروزی‌هایی دست پیدا کند. هم‌زمان با کاهش حمایت‌های هوایی آمریکا، نیروهای امنیتی افغانستان عموماً روحیه خود را از دست داده‌اند و منتظر هستند تا نیروهای ویژه، مناطق به تصرف درآمده از سوی طالبان را آزاد کنند. نیروی هوایی افغانستان نیز با مشکلات گوناگونی مواجه است.

طالبان به راحتی می‌تواند شهرهای بزرگ افغانستان در شمال را تصرف کند؛ زیرا دولت حاکم پشتیبانی آمریکایی‌ها و ناتو را از دست داده است؛ اما آن‌ها برخلاف گذشته به جای تلاش برای تشکیل

امارت اسلامی به دنبال ایجاد دولت وحدت ملی هستند. طالبان به لحاظ نظامی در موضع برتر قرار دارند و اگر اراده کنند، احتمال تصرف کابل منتفی نیست؛ چراکه در حال حاضر نیز در ۳۰۰ کیلومتری این شهر هستند و جاده‌های اصلی برخی مناطق را نیز به کنترل خودشان درآورده‌اند؛ بنابراین با نگاه صرفاً نظامی این امکان وجود دارد؛ ولی به لحاظ محاسبات سیاسی، به نظر می‌رسد این گروه به دنبال تصرف پایتخت نیست؛ چراکه آن طرف قضیه مسلح شدن مردم در مناطق قومی تاجیک و هزاره است که اگر طالبان بخواهد کابل را تصرف کند، با سقوط دولت، ارتش تجزیه قومی خواهد شد و در نتیجه جنگ داخلی شکل خواهد گرفت. از سویی اگر جنگ قومی در افغانستان شکل بگیرد احتمال آنکه نیروهای بین‌المللی نیز وارد آن معرکه شوند بیشتر است؛ لذا طالبان در کنار اقدام نظامی، راه‌حل‌های سیاسی را نیز روی میز قرار داده است. اگر جنگ داخلی در افغانستان شکل بگیرد پای عربستان و امارات نیز به خاک افغانستان دوباره باز می‌شود و از آن سو چین و روسیه نیز از نیروهای جبهه شمال حمایت خواهند کرد؛ از این رو دکترین امنیتی طالبان فتح شهر به شهر بدون شلیک گلوله است. طالبان به خوبی می‌دانند که اگر جنگ قومیتی در افغانستان روی دهد این کشور از درون تجزیه می‌شود؛ لذا آن‌ها مناطق عشایری، جاده‌ها و روستاها را تصرف کرده و با تحت فشار قرار دادن دولت می‌خواهند اشرف غنی در ضعیف‌ترین حالت ممکن قرار گرفته و به دولت موقت تن دهد. هدف طالبان این است که شهرهای مهم را تصرف کند، دولت را در ضعیف‌ترین موقعیت قرار دهد و بعد در پای میز مذاکره حداکثر امتیاز را از آن‌ها بگیرند یا دولت فعلی را مجبور به کناره‌گیری کند و یک دولت موقت، با نقش آفرینی طالبان، قدرت را در دست بگیرد. بالا بودن احتمال چنین اقدامی شاید از این زاویه مورد ارزیابی باشد که ممکن است در پشت پرده مذاکرات قطر میان زلمی خلیل زاد، نماینده

آمریکا و ملابرادر، نماینده طالبان، توافقی در خصوص تحولات اخیر صورت گرفته باشد تا زمینه برای پذیرش طالبان در یک دولت موقت یا شراکت حداکثری در قدرت مساعد شود؛ بنابراین طالبان در حال حاضر به دنبال حداکثر قدرت است که البته اگر بتوانند می‌خواهند همه قدرت را به دست بیاورند.

نشانه‌هایی وجود دارد که طالبان از لحاظ سیاسی نسبت به قبل تغییر کرده است؛ البته آن‌ها از لحاظ ایدئولوژیکی تفاوتی نکرده‌اند، آن‌ها خودشان را مسلمان ناب می‌دانند؛ اما مواضع سیاسی طالبان تغییر کرده و سایر گروه‌های قومی و مذهبی (مانند شیعیان) را پذیرفته است؛ البته ممکن است از لحاظ ایدئولوژیکی اختلافاتی وجود داشته باشد.

واقعیت آن است که جامعه افغانستان همچنان سنتی است و حرف طالبان از نظر فرهنگی نسبت به سایر نیروها بهتر فهمیده می‌شود. نکته مهم در مورد عملکرد نیروهای طالبان در پیروزی‌های اخیر این گروه فرماندهان محلی می‌باشند. به دلیل عدم تبعیت کامل فرماندهان محلی از رهبری مرکزی شاهد بازتاب رفتار دوگانه طالبان در رسانه‌ها هستیم، با وجود بیانی‌های رسمی دفتر رهبری طالبان مبنی بر دوری از خشونت با مردم، برخی فرماندهان محلی به صورت خودسر عمل می‌کنند و به قتل و غارت شهرهای تصرف یافته اقدام می‌کنند. یکسان‌سازی عملکرد فرماندهان محلی یکی از مشکلات اصلی طالبان در قدرت است.

اما درباره نقش ایران در تحولات افغانستان و انتقاداتی که در این رابطه نسبت به تهران مطرح می‌شود، باید گفت که به نظر می‌رسد ایران هنوز برای بررسی و جمع‌آوری کلیه نظرات در خصوص افغانستان به یک مرکزیت و جمع‌بندی نرسیده است و شاهد شنیده شدن نظرات مختلف در این رابطه هستیم؛ بنابراین این تنها دولت نیست که باید در این رابطه تصمیم بگیرد که با طالبان و سایر گروه‌ها در این کشور چگونه برخورد کند؛ اما حداقل سیاست رسمی تاکنون این بوده که ما از دولت مرکزی

نزد اعضای خاندان سلطنتی این کشور تحکیم می‌کند.

اصلاحات، بخشی از برنامه استراتژیک عربستان تا سال ۲۰۳۰ است. طی ماه گذشته میلادی عربستان تقریباً در هر هفته به اعلام اصلاحات اجتماعی جدید پرداخته است. اوایل ماه جاری میلادی مقام‌های عربستانی با اصلاحاتی جزئی در یک قانون، به زنان بزرگسال در این کشور اجازه زندگی مستقل را بدون آنکه اول مجبور به اخذ اجازه از پدر یا دیگر خویشاوند مردشان باشند، دادند.

همچنین چند روز بعد از آن مقام‌های دیگر اعلام کردند که زنان می‌توانند برای رفتن به زیارت در شهر مکه ثبت‌نام کنند، بدون آنکه نیاز به اخذ مجوز از یک قیم مرد خود داشته باشند و آن‌ها می‌توانند با دیگر زائران زن به جای آن‌ها سفر کنند.

از سوی دیگر در روزهای اخیر مسئولین کمیسیون کل رسانه‌های صوتی و تصویری این کشور گزارش داده‌اند که بر اساس یک سری اصلاحیه‌های قانونی فرآیندهای بررسی کتب و مجلات وارداتی ساده‌تر شده‌اند. عربستان یکی از عاملین سرسخت سانسور عناوین وارداتی در منطقه به شمار می‌آید.

این مقام‌ها به مجله انگلیسی‌زبان سعودی گزت گفتند: «رویه‌های جدید به معنی اعمال سانسور کمتر و دسترسی بیشتر به کتاب‌ها در این کشور حوزه خلیج فارس است.»

همچنین در سال ۲۰۱۸ یک ممنوعیت چند دهه‌ای بر سینماها در عربستان لغو شد.

اواخر ماه می نیز وزارت امور اسلامی عربستان اعلام کرد بلندگوهای مساجد در این کشور به هنگام پخش اذان برای نماز باید به اندازه یک سوم حجم صدا بلند شوند.

هرچند این اقدام ممکن است در ظاهر برای کاستن از آلودگی صوتی باشد؛ اما یک اقدام مشخص و مناقشه برانگیز در این کشور محسوب

می‌شود، کشوری سلطنتی و محافظه‌کار که در آن اعمال مذهبی بر دیگر جنبه‌های زندگی مقدم هستند.

این اقدامات نه اولین اصلاحات از این دست در عربستان هستند و نه احتمالاً آخرینشان باشند. تغییر اجتماعی در عربستان از زمان پادشاه قبلی این کشور، یعنی عبدالله بن عبدالعزيز آل سعود، در جریان بود.

بسیاری از اصلاحات اخیر در این کشور را می‌توان در چارچوب برنامه به اصطلاح چشم‌انداز ۲۰۳۰ در نظر گرفت؛ برنامه‌ای شامل مجموعه گسترده‌ای از اصلاحات اجتماعی اقتصادی که نخستین بار در سال ۲۰۱۶ از سوی محمد بن سلمان، ولیعهد عربستان، پیشنهاد شد، وی در تلاش برای مدرن‌تر و لیبرال‌تر ساختن این کشور و تبدیل کردنش به یک کشور دوست‌دار تجارت و توریزم این طرح را ارائه نمود.

از جمله دیگر تغییرات چشمگیر در عربستان از سال ۲۰۱۶ تا کنون می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: اجازه دادن به رانندگی کردن زنان، برداشتن ممنوعیت چنددهه‌ای سینماها، اجازه دادن به مسافرت رفتن تنهای زنان، کاهش تدریجی و مداوم قوانین تفکیک جنسیتی. حتی شایعاتی مطرح شده مبنی بر اینکه نوشیدنی الکل که در عربستان ممنوع و عمدتاً غیرقابل دسترسی است، ممکن است به زودی به طور محدود مجاز شود. همچنین از سال ۲۰۱۸ زنان عربستانی اجازه رانندگی کردن را پیدا کرده‌اند.

اخیراً به گفته ناظران، تغییرات در عربستان در حال تسریع هستند. رابرت موگیلنیک، یک کارشناس ارشد انستیتوی کشورهای خلیج فارس در واشنگتن، از آن به عنوان «سرعت گیج‌کننده اصلاحات» یاد کرد و گفت: «به نظر می‌رسد سیاست‌گذاران پایشان را روی پدال گاز گذاشته‌اند.»

موگیلنیک استدلال کرد که واضح است که نیاز به پیشرفت مشهود، در قبال برنامه چشم‌انداز ۲۰۳۰ وجود دارد. وی افزود: «از نظر من ولیعهد عربستان و سیاست‌گذاران مشغول به کار با او برای یافتن

یک توازن بین اهداف بلندمدت و اعمال پیشرفت ملموس در عرصه میدانی در تلاش هستند. بسیاری از این تغییرات اخیر تأثیری فوری ایجاد می‌کنند.

همچنین موگیلنیک بیان کرد، چنین اصلاحاتی با حمایت بیشتر گروه‌های جوان‌تر داخلی مواجه می‌شوند. تقریباً دوسوم عربستانی‌ها جزو رده سنی زیر ۳۵ سال هستند.

هرچند برخی تغییرات همچون قانون مربوط به بلندگوهای مساجد ممکن است به نظر خارجی‌ها جزئی به نظر بیایند، در مجموع به گفته نیتان براون، یک عضو ارشد برنامه خاورمیانه در انستیتوی موقوفه کارنگی، این اصلاحات مهم هستند، آن هم از یک جهت که برخی از این تغییرات تا همین چند سال پیش بسیار بعید به نظر می‌رسیدند.

گمان برده می‌شود که محمد بن سلمان محرک سرعت بالای این اصلاحات است؛ اما مسئله به گفته براون در حال حاضر این است که این اصلاحات چه الگویی ایجاد می‌کند؟ او اظهار کرد: «من در واکنش کلی خودم می‌گویم آن‌ها بخشی از جریان لیبرالیزه‌سازی فراگیر در برخی حوزه‌های اجتماعی هستند؛ نه در حوزه‌های سیاسی. برخی از آن‌ها در زندگی روزمره چشمگیر هستند و بنابراین نباید کم‌اهمیت انگاشته شوند؛ اما آن‌ها تغییرات ساختاری نیستند.»

براون و یک کارشناس ارشد دیگر برنامه مذکور در اندیشکده موقوفه کارنگی به نام یاسمین فاروق، نویسنده مقاله‌ای تحت عنوان «اصلاحات مذهبی عربستان به هیچ چیز دست نمی‌زند؛ اما همه چیز را تغییر می‌دهد» هستند، آن‌ها در این مقاله می‌نویسند: «لیبرالیزه‌سازی اجتماعی و لیبرالیزه‌سازی سیاسی دست‌در‌دست یکدیگر به پیش نمی‌روند.»

این تحلیل‌گران استدلال می‌کنند که در حقیقت عکس آن رخ می‌دهد. بسیاری از این تغییرات در سطح اعمال ترمیم پرسنل، رویه‌ها، بروکراسی و قوانین هستند؛ تا این که اصلاحاتی معنادار باشند.

آنها گفتند مهم است به یاد داشته باشیم که برخی از این تغییرات همچنان می‌توانند برگشت‌پذیر باشند.

همچنان گفته شده که این اصلاحات، قدرت نخبگان روحانی عربستان را کاهش می‌دهند و این کشور در حال فاصله‌گرفتن از ستون فقرات سفت و سخت مذهبی حیات اجتماعی، حقوقی و سیاسی خود است. برای قرن‌ها شکل متحجری از اسلام سنی موسوم به وهابیت فرهنگ را در عربستان هدایت کرده است. براون بیان کرد: «هنوز خیلی زود است بگوییم که وهابیسیم پایان یافته است.» اما او اضافه کرد: «تاکید کمتری بر وهابیسیم و نقش مذهب در هویت ملی عربستان وجود دارد.»^۱



چگونگی مهندسی انقلاب دینی در جهت تخریب غرب توسط ولادیمیر پوتین

در اوایل دههٔ شصت که یوری گاگارین، فضانورد مشهور روسی، برای نخستین بار، دور زمین چرخید، کراستوف هنوز چشم به جهان نگشوده بود؛ اما او نیز از این فضانورد تاریخی تمجید کرد و این سخن

وضعیت- وهابیت- در- /<https://www.dinonline.com/3378833788/>
عربستان-کنونی

او را نقل قول کرد: «من به فضا رفتم و خدا را در آن جا ندیدم». این کلام، یکی از مقولات تبلیغی و تأسیسی برای اتحاد جماهیر شوروی کمونیست و «ملحد» بود؛ ولی کراسنوف به مخیله‌اش هم نمی‌رسید که روزی در قلب روسیه محاکمه گردد، آن هم به اتهام اینکه انجیل را «مجموعه‌ای از داستان‌ها و افسانه‌های دروغین یهود» خوانده بود. در مارس ۲۰۱۶، پلیس روسیه به منزل کراسنوف یورش برد و قاضی اتهام وی مبنی بر «اهانت به احساسات مؤمنان» را بررسی کرد. این اتهام از زمان اتحاد جماهیر شوروی، عجیب‌ترین اتهام شمرده می‌شد و کراسنوف یا دیگران، انتظار نداشتند که دولت در محاکمه جدی باشد.

در سال ۲۰۱۳ ولادیمیر پوتین قانونی جنجال‌برانگیز را تصویب کرد که به موجب آن اهانت به احساسات افراد متدین در این کشور جرم تلقی می‌شد و این اهانت در داخل اماکن عبادی، ۳ سال زندان و در خارج از این اماکن، یک سال زندان در پی داشت.

ماجرای کراسنوف چندان بحث‌برانگیز نبود؛ اما مسکو قصد داشت تا گامی به جلو بردارد. یکی از بلاگران روسی نیز تهدیدات تلویزیون این کشور را جدی نگرفت و در نتیجه به مدت ۱۱ ماه به حبس خانگی و سپس به مدت ۲ سال و ۳ ماه به زندان محکوم شد.

در آن زمان، جهان در بحبوحه یک انقلاب مجازی ناشی از بازی مشهور «پوکمون‌گو» به سر می‌برد؛ اما بر اساس قانون اهانت به احساسات مؤمنان، این بازی در اماکن عبادی جرم تلقی می‌شد.

این مسأله و مسائل مشابه از تحولی شگفت در تاریخ نزدیک روسیه حکایت دارد. طی دهه نخست حکومت شوروی، بیش از ۲۰۰ عالم دینی کشته شدند و میلیون‌ها مسیحی مورد ظلم و ستم قرار گرفتند؛ اما پیش از دوره اتحاد شوروی، کلیسا در عرصه اجتماعی و سیاسی، حضوری فعال داشت. به نظر می‌رسد که امروز، مسکو تقریباً به عقب

باز می‌گردد و این بازگشت توسط پوتین صورت می‌گیرد که در گذشته نزدیک و در زمان کرملین، یکی از نیروهای اطلاعاتی روسیه به شمار می‌رفت.

در زمان روسیه تزاری، به حاکم به عنوان کسی نگاه می‌شد که از سوی خدا برای رهبری ملت روس برگزیده شده است و موظف به اجرای ارزش‌های برگرفته از مذهب ارتدوکس می‌باشد. با سقوط اتحاد جماهیر شوروی، کلیسای ارتدوکس بار دیگر در صدد احیای نقش دینی خود برآمد. فضای رقابت دینی در این کشور فراهم گشت و سیل مبلغان غربی به این کشور سرازیر شدند، تا جایی که کلیسای روسیه، بیم آن را داشت که فرصت خود برای نفوذ معنوی را از دست بدهد.

این نگرانی‌ها، کلیسا را به آغوش دولت کشاند و دولت در سال ۱۹۷۷، قانونی صادر کرد که آزادی عمل دینی ادیان خارجی را محدود می‌ساخت؛ لذا کلیسای ارتدوکس، بار دیگر بر کرسی دین تکیه زد.

با به قدرت رسیدن دوباره پوتین در سال ۲۰۱۲، کلیسا این وضعیت را تشدید کرد. قانون تروریسم که در سال ۲۰۱۶ تصویب شد، با ممنوع ساختن هرگونه فعالیت تبلیغی خارج از چارچوب نهادهای رسمی، قدرت کلیسا را تقویت کرد.

پیش از آن، در اوایل دوره ریاست جمهوری پوتین، مجلس «دوما» قانونی تصویب کرد که به موجب آن تمامی دارایی‌های مصادره شده کلیسا در زمان اتحاد جماهیر شوروی، به کلیسا بازمی‌گشت. از سوی دیگر، پوتین به شرکت‌های انرژی دولتی دستور داد تا جهت بازسازی هزاران کلیسا که در دوره قبل تخریب شده است، کمک‌های مالی ارائه دهند. همچنین کلیسا از حق اظهار نظر نسبت به زندگی عمومی و بازنگری در قوانین مجلس دوما برخوردار گشت.

نمی‌توان پوتین را شخصی متدین دانست؛ همان‌گونه که نمی‌توان او را ملحد به معنای واقعی کلمه دانست. وی معتقد است که روسیه، با

سقوط اتحاد جماهیر شوروی در واقع نفوذ و قدرت خود را از دست داده است. او مسیحیت ارتدوکس را روی دیگرِ کمونیسم «لنین» می‌داند که هرکدام نقش خود را در خدمت به دولت انجام می‌دهند و این نقش در نهایت به تثبیت سیطرهٔ فرهنگی و تغذیهٔ هویت بی‌نظیر ملی می‌انجامد. مهم نیست که روسیهٔ متدین یا ملحد باشد؛ مهم آن است که قدرتمند و متحد باشد. روس‌ها نیز دیدگاهی مشابه رئیس‌جمهور خود دارند.

پوتین و کلیسا نیز دیدگاهی مشترک دارند و هر دو مسیحیت ارتدوکس را وسیله‌ای برای تثبیت جایگاه سیاسی و دینی خود می‌دانند. در اواخر سال ۲۰۱۴، تنش میان اروپا و روسیه بر سر شبه‌جزیرهٔ کریمه به اوج خود رسید؛ اما در شهر نیس فرانسه، شرایط متفاوت بود؛ به‌گونه‌ای که سردمداران جریان‌های راست‌گرا و کاهنان ارتدوکس، در حمایت از پوتین گرد هم آمدند و اقدام وی را تصمیمی جسورانه خواندند. پوتین دوست دارد تا درگیری خود با غرب را جنگی معنوی فرهنگی قلمداد کند؛ نه یک درگیری سیاسی یا نظامی و بلکه کشور خود را به‌عنوان یک الگوی متمدن معرفی سازد که می‌تواند افرادی را که از فرسایش ارزش‌های سنتی آسیب دیده‌اند زیر پرچم خود جمع کند. به دنبال بحران مالی جهانی، اعتراضات مردمی سراسر اروپا را فراگرفت؛ اما پوتین دریافت که خیزشی بزرگ‌تر قارهٔ کهن را در خود غرق خواهد کرد و این بار صرفاً به بحران مالی محدود نخواهد شد.

مرکز ارتباطات راهبردی روسیه در سال ۲۰۱۳، مقاله‌ای نوشت که سیاست جدید این کشور را ترسیم می‌کرد، در این مقاله آمده بود: اقشار وسیعی از مردم کشورهای غربی، برای ارزش‌های رایج در غرب مانند حقوق زنان، جنبش‌های حقوق هم‌جنس‌گرایان و به شکل کلی‌تر، رویکرد لیبرالی‌نخبگان، ارزشی قائل نیستند.

دیری نپایید که پوتین، از سال ۲۰۱۳ ادبیات خود را به ادبیات

دراماتیک تغییر داد و در مناسبت‌های مختلف با عباراتی تند و مستقیم گفت: «چه بسیاری کشورهای اروپایی‌ای که اصول ریشه‌ای خود مانند ارزش‌های مسیحیت را نادیده می‌گیرند؛ حال آن‌که این ارزش‌ها پایه و اساس تمدن غربی را تشکیل می‌دهد».

مسکو از تمامی ابزار قدرت نرم خود، از ارتباط با کلیسا گرفته تا رسانه‌ها، استفاده کرد تا تصویری جدید از خود ارائه دهد و خودش را به عنوان پرچم‌دار جهان محافظه‌کاران متدین معرفی کند.

به نظر می‌رسد که رویکرد جدید روسیه، سریع‌تر از آن‌چه انتظار می‌رفت نتیجه داده است. به لطف ارتباط نزدیک میان کلیسا و کاخ کرملین، دین کارآمدی بسیار قوی خود در تثبیت اراضی سابق جمهوری شوروی را اثبات کرده است؛ به گونه‌ای که کاهنان ارشد کلیسا با یک کمپین سازمان‌یافته، از الحاق مولداوی به غرب ممانعت به عمل آوردند و این کشور به عنوان هم‌پیمان روسیه باقی ماند.

اما انتقام پوتین از اروپا به نفوذ در برخی کشورهای جمهوری شوروی سابق محدود نمی‌شود؛ بلکه او صحنه تلخ پایین کشیده شدن پرچم شوروی از کاخ کرملین و جایگزین ساختن پرچم روسیه را به یاد دارد. او اروپا و آمریکا را مسبب اصلی این ماجرا می‌داند؛ اما راهبرد انتقام این کشور از تفکرات رئیس ستاد کل ارتش این کشور، اتخاذ می‌گردد. وی معتقد است که امروز، روسیه برای تحقق اهداف ژئوپلیتیک خود، نیاز به هم‌گونی با قدرت نظامی اروپا و ایالات متحده ندارد.

پایه و اساس تفکرات او مبتنی بر بهار عربی است؛ یعنی طی یک شب تا صبح ممکن است یک کشور آرام و باثبات به عرصه درگیری جهانی تبدیل شود. این درگیری‌ها می‌تواند وسیله‌ای برای تحقق اهداف سیاسی باشد و بیش از سرمایه نظامی به آمیزه‌ای از قدرت اطلاعاتی، فناوری، اقتصادی و دیپلماتیک نیاز دارد.

روسیه سال ۲۰۱۵ با مداخله در امور سوریه، همه را غافلگیر کرد. در

زمانی که درگیری‌های داخلی ناشی از بحران‌های اقتصادی و تروریسم در اروپا به اوج رسید، روسیه به اجرای مرحله بعدی نقشه خود پرداخت و پیاده‌نظام نهفته خود در قلب این قاره را به حرکت درآورد.

هرچند در جهان امروز، اروپا و ایالات متحده از نظر سیاسی در یک دایره مشترک قرار دارند؛ اما واقعیت اجتماعی با وضعیت سیاسی مقداری متفاوت است. اروپایی‌ها با دیده تردید نسبت به آمریکا می‌نگریستند و طبیعی است که نسبت به روسیه اشتیاق داشته باشند و از ایالات متحده متنفر باشند. روسیه نیز با آگاهی بر این واقعیت‌ها به مهندسی نقشه خود پرداخت و درصدد پیوند دادن جریان‌های راست‌گرای سیاسی اروپا به شبکه جهانی خود برآمد؛ شبکه‌ای که به شبکه قدیمی و کمونیست آن مشابهت دارد.

پدیده اشتیاق اروپا به پوتین، توجه بسیاری از پژوهشگران را برانگیخته است. برخی از پژوهشگران بدین نتیجه رسیدند که راست‌گراهای اروپایی به خوبی توانستند از انزوای نخبگان بزرگ‌سالی که نسبت به فراموش شدن ارزش‌های سنتی خشمگین هستند، استفاده کنند؛ زیرا این افراد نسبت به ارزش‌های کنونی رایج در جامعه خود، احساس غربت می‌کنند.

پیش از سه دهه و به صورت مشخص در مارس ۱۹۸۳، ریگان، رئیس‌جمهور آمریکا، در جایی سخنرانی کرد که برای رؤسای جمهور سابق این کشور ناآشنا بود. وی آرای خود در این دوره را مدیون محافظه‌کاران دینی و کلیسای انجیلی بود که برای نخستین بار به صورت سازمان‌یافته در تاریخ انتخابات این کشور، شرکت کردند. ریگان برای ورود به جنگ سرد به حمایت اخلاقی نیاز داشت و در هنگام سخنرانی وی، شعار «به پیش ای لشکریان مسیح!» سر داده می‌شد. در این زمان، وی روسیه کمونیست را «محور شرارت در دنیای جدید» خواند که به نوعی آغاز جنگ سرد به شمار می‌رفت. اکنون و

پس از سه دهه، روسیه نه تنها از آن دولت کمونیست و خطرناک فاصله گرفته است؛ بلکه به الگویی تبدیل شده است که درصدد احیای ارزش‌های سنتی می‌باشد.

انجیلی‌هایی که روزی از جنگ ریگان علیه مسکو حمایت می‌کردند، در قلب ایالات متحده به کانون حمایت از رئیس‌جمهور روسیه تبدیل شدند.

در زمانی که باراک اوباما، دولت دوم خویش را آغاز می‌کرد، مسکو قانون جرم‌بودن هم‌جنس‌گرایی را تصویب می‌کرد. علی‌رغم محکومیت این قانون در سراسر اروپا و آمریکا؛ سازمان شورای خانواده در ایالات متحده به حمایت از کرملین پرداخت و همایش سالانه خود را در مسکو برگزار کرد؛ به گونه‌ای که آمریکا مجبور شد تا دو تن از حامیان بزرگ این شورا را در مسکو مستقر کند. پس از این‌که ازدواج هم‌جنس‌گرایان در آمریکا، قانونی شد به نظر رسید که بازی مسکو در آمریکا به اندازه اروپا موفقیت‌آمیز نبوده است.

نمی‌توان گرایش‌های دینی، فعالیت امپراتوری رسانه‌ای و هکرهای الکترونیکی پوتین را به صورت جداگانه تحلیل کرد. در نهایت، تمامی این امور نقش کارکردی خود را در برنامه جامع وی ایفا می‌کنند و به نظر می‌رسد با اقدامات صورت‌گرفته طی سال‌های اخیر، موفق بوده است. روس‌ها پروپاگاندا را می‌پسندند و پوتین از وحشت غرب لیبرال که امروز از تضعیف پایه‌های نظام خود می‌ترسد، به خوبی بهره‌برداری می‌کند. او می‌داند، اگر چیزی بخواهد جهان غرب را ویران سازد، آن امر تخریب از درون است.

پوتین در حال حاضر، درصدد احیا و اجرای سناریویی است که در گذشته تجربه شده است. در قرن نوزدهم، وقتی که «بیسمارک» دریافت که ممکن است اعتراضات، حکومت او را به چالش بکشد، توجه همگان را به هم‌جنس‌گرایان جلب کرد. پوتین زمانی، حتی به

مسائل جنسی روس‌ها هم توجه نداشت چه رسد به اروپایی‌ها؛ اما امروز با لغزش غرب و ورود آن به عرصه ارزش‌ها قبل از عرصه سیاست‌ها، از این فرصت نهایت استفاده را می‌برد.^۱



اسرائیل و شوروی: اگر استالین نبود، دولت یهود در فلسطین تشکیل نمی‌شد!

۱۰۴ سال پیش، وزیر امور خارجه انگلیس، طی نامه‌ای به یکی از سردمداران یهود در این کشور اعلام کرد که دولت انگلیس از روی کار آوردن وطنی یهودی در فلسطین حمایت می‌کند.

۵۶ سال بعد، یعنی در اواسط سال ۱۹۷۳، وقتی که جو بایدن، رئیس‌جمهور کنونی آمریکا، از سفر به اسرائیل (فلسطین اشغالی) بازگشت گفت: «اگر اسرائیلی وجود نداشت، ایالات متحده باید آن را به وجود می‌آورد».

۳۲ سال بعد، یک نویسنده یهودی روسی تبار کتابی با عنوان چرا استالین اسرائیل را به وجود آورد؟ نوشت و گفت: «بدون اراده استالین، اسرائیل نمی‌توانست اعلام وجود کند».

نویسنده که به‌عنوان گزارشگر و روزنامه‌نگار در مسکو فعالیت و اقامت دارد، بیش از ۵۰ سال است که به اسناد وزارت امور خارجه روسیه
دین-1. <https://www.aljazeera.net/midan/reality/politics/2021/4/14/>

بوتین-کیف-عزز-القیصر-سلطان-الکنیسه

واظهارات شخصیت‌های برجسته شوروی استناد می‌کند تا نقش اتحاد جماهیر شوروی در شکل‌گیری و حمایت از اسرائیل را مستندسازی کند. این اسناد نشان می‌دهد، کوشش‌های شوروی مهم‌ترین عامل شکل‌گیری اسرائیل است و با آن‌چه در مورد نقش انگلیس به عنوان عامل مؤثر در شکل‌گیری این رژیم گفته می‌شود، تناقض دارد.

استالین درصدد بود تا با این رژیم، نخستین دولت کمونیست در منطقه غرب آسیا را روی کار بیاورد و به حمایت مالی، تسلیحاتی و انسانی از آن بپردازد. از سوی دیگر، قصد داشت شبه جزیره استراتژیک کریمه را نجات دهد؛ زیرا طرحی یهودی‌آمریکایی درصدد بود تا این شبه جزیره را به وطن یهودیان تبدیل سازد.

در ابتدا، تصمیم بر این بود که جمهوری خودگردان کریمه به عنوان ضمانت وام ۲۰ میلیون دلاری یهود به استالین، به یهودیان واگذار شود؛ اما تاتارهای کریمه علیه این تصمیم قیام کردند و با حمله به قطارها به یهودیان اجازه پیاده شدن ندادند. در اینجا بود که استالین نسبت به ثبات اتحاد جماهیر شوروی احساس خطر کرد. با تداوم فشارهای مالی آمریکا و نیاز روسیه به وام جهت بازسازی ویرانی‌های جنگ جهانی دوم، توجه شوروی به فلسطین جلب شد.

با توجه به این اسناد، استالین دریافته بود که هدف فشارهای آمریکا بیش از آن‌که در جهت تأمین منافع یهود باشد در جهت تأمین منافع ژئوپولیتیک آمریکاست؛ لذا به محض این‌که آمریکایی‌ها از وی خواستند، چک‌های خود را پاس کند، از آمادگی خویش برای اجرای تعهداتش مبنی بر تشکیل وطن ملی یهود خبر داد؛ اما نه در شبه جزیره کریمه، بلکه در فلسطین.

از طرفی ضمن موافقت با کوچاندن بیشترین شمار یهودیان به این کشور (فلسطین) اعلام کرد که در جهت تسویه بخشی از وام‌های آژانش یهودیان آمریکا، تسلیحاتی در اختیار یهودیان مهاجر به فلسطین قرار

خواهد داد.

وقتی استالین دستور تجهیز تسلیحاتی یهودیان فلسطین را صادر کرد. معاون وزیر امور خارجه شوروی نسبت به توانایی تخلیه این تسلیحات توسط یهود، ابراز تردید کرد؛ لذا مدیر واحد سیاسی آژانس یهودیان طی تلگرافی به بن‌گوریون، نخستین نخست‌وزیر اسرائیل، نسبت به این موضوع کسب اطلاع کرد که با پاسخ مثبت او مواجه شد. بنابراین، نه تنها شوروی قبل از ایالات متحده، رژیم اسرائیل را به رسمیت شناخت؛ بلکه با قدرت به حمایت گسترده از آن پرداخت.

وزیر امور خارجه اسرائیل پس از بازگشت از نشست سالانه سازمان ملل در سال ۱۹۴۸ می‌گوید: «روابط متقابل ما با شوروی بسیار خوب است. روس‌ها مواضع ما را با تمام جزئیات می‌دانند؛ آنان صرفاً هم‌پیمان ما نیستند؛ بلکه نمایندگان ما هستند و هر مأموریتی را می‌پذیرند.»

سند دیگری نشان می‌دهد که روس‌ها با کمک مالی به نمایندگان اسرائیل جهت خرید ادوات توپخانه و هواپیما، موافق بودند. این موضوع به ۵ ژوئن ۱۹۴۸ برمی‌گردد؛ یعنی کمتر از یک ماه از آغاز جنگ میان اسرائیل و عرب‌ها می‌گذشت.

در یکی از اسناد آمده است که در جریان جنگ نیز، به هیئت دیپلماتیک شوروی در سازمان ملل، اوامری مبنی بر «حمایت از منافع اسرائیل» ابلاغ شد؛ اما در سال ۱۹۵۳، روابط اتحاد جماهیر شوروی و اسرائیل دستخوش تحول شد.

در این سال، بن‌گوریون طی نامه‌ای به اعضای دولت خود، عبارات توهین‌آمیزی نسبت به دولت «بلشویک» به کار برد و گفت: «نظام بلشویکی آغل بردگان است. نظامی است که مبتنی بر دروغ، قتل و سلب آزادی کشاورزان و کارگران می‌باشد.»

با استناد به اسناد، شوروی احساس کرد که آماج حملات تبلیغاتی خصمانه قرار گرفته است و آن را مقدمه‌ای برای عملیات تروریستی

انفجار سفارت خانه خود در تل آویو دانست؛ لذا مسکو با تعطیلی سفارت اسرائیل و بستن سفارت خود در تل آویو، با این رژیم قطع ارتباط کرد. پس از حدود ۳ سال، با تجاوز سه جانبه انگلیس، فرانسه و اسرائیل به مصر در سال ۱۹۵۶، شوروی از مرحله حمایت همه جانبه از اسرائیل عبور کرد و به حمایت از کشورهای عربی و به صورت ویژه مصر تمایل پیدا کرد؛ اما همچنان بر حق اسرائیل برای حضور در این منطقه و استفاده از کانال سوئز تأکید داشت. حمله مذکور پس از ملی شدن کانال سوئز صورت گرفت.

در این زمان، ارتباط میان دولت جمال عبدالناصر و شوروی تقویت شد؛ زیرا در این برهه، شوروی کشور مصر را عرصه‌ای برای مقابله با نفوذ غرب و به ویژه انگلیس در منطقه غرب آسیا می دانست. شوروی طی تلگرافی به رفتار اسرائیل پس از حمله به مصر اعتراض کرد و آن را «برهم زننده ثبات در تمام منطقه» دانست و از اعطای تسلیحات به آن خودداری ورزید.

در اواسط سال ۱۹۵۸، بن گوریون از مسکو درخواست فروش تسلیحات کرد؛ اما وزارت امور خارجه شوروی، درخواست وی را نپذیرفت؛ زیرا سیاست اسرائیل را برای ثبات منطقه غرب آسیا مضر می دانست.

در جنگ ۵ ژوئن ۱۹۶۷، شوروی حمله این رژیم را تهاجمی خائنانه نسبت به همسایگان عرب دانست و ضمن محکومیت آن گفت: «این تهاجم، نقض آشکار اصول سازمان ملل است و به روشنی از سیاست های محافل اسرائیل برای تحقق منافع خود و برهم زدن ثبات حکایت دارد؛ لذا دولت اسرائیل را مسئول این حمله و عواقب آن دانست.»

تنش میان اسرائیل و شوروی تا مدت ها پس از جنگ شش روزه ادامه یافت، تا اینکه انور سادات ریاست جمهوری مصر را بر عهده گرفت. به دنبال آن، سیاست این کشور با شوروی تغییر ریشه ای پیدا

کرد و زمینه برای صلح مصر با اسرائیل فراهم شد.^۱



تروریسم سفید؛ آن روی خطرناک تر افراط‌گرایی خشن

بدون تردید کشورهای غربی امروزه با نوعی جدید از تهدیدات امنیتی خطرناک مواجه هستند که عنوان «تروریسم سفید» بر آن اطلاق می‌شود، از داخل مرزهای آن نشأت گرفته می‌شود و نتیجه میراث فرهنگی و تمدنی آن است. این تهدیدات، قربانیان و عملیات‌های تروریستی بسیار زیادی از خود بر جای گذاشته است.

غرب در مقابله با تروریسم داخلی، بسیار دیر وارد عمل شده است؛ بلکه در توصیف واقعیت این افراط‌گرایی خشن، همواره دچار اشتباه شده است. لذا ما معمولاً افراط‌گرایی را به «هراس» توصیف می‌کنیم و در اینجا این پرسش مهم مطرح می‌شود: آیا این پدیده، در واقع «هراس» است یا تبعیض؟

مهم آن است که از هر پدیده‌ای، با عنوان واقعی آن یاد شود. اصطلاح «اسلام‌هراسی» را نمی‌توان بر احساسات تنفر یا خشم نسبت به مسلمانان اطلاق کرد یا آن را به معنای نامناسب بودن مسلمانان برای جامعه اروپایی یا فضای لیبرالی دانست؛ بلکه صحیح‌تر آن است که

1. <https://www.bbc.com/arabic/middleeast-57261760>

این موضع افراطی نسبت به مسلمانان را «تبعیض» بنامیم؛ یعنی مردم براساس وابستگی به یک گروه یا نژاد خاص، با یکدیگر تفاوت‌هایی دارند و از این رو تمایز در برخورد با آنان امری توجیه‌پذیر است.

بنابراین، خطری که از داخل اروپا و غرب شروع شده و رو به افزایش گذاشته است در قالب یک تفکر افراطی مبتنی بر عقاید تبعیض‌آمیز نمودار می‌شود و گفتمان تنفر علیه دیگری آن را تقویت می‌کند. این گفتمان با پیشرفت سازوکار ارتباطات اینترنتی، شفافیت و گسترش بیشتری یافت.

■ عوامل تعیین‌کننده تهدیدات

۱. تبعیض نژادی: همه گروه‌های راست‌گرای افراطی و گروه‌های افراطی اسلامی خود را برتر از دیگران می‌دانند و با این خودبرتربینی به خود حق می‌دهند که دیگری را رد کنند و در مقابله با او به خشونت متوسل شوند. اما آنچه که باعث می‌شود تا تروریسم سفید خطرناک‌تر جلوه کند، خودبرتربینی مبتنی بر «نژاد» آن می‌باشد.

۲. «دیگری» که مورد تنفر است مصادیق متعددی دارد از مسلمانان و یهود گرفته تا سیاه‌پوستان.

۳. مهارت‌های ارتباطی و زبان: زبان و اینترنت به ارتباطات فکری و تشکیلاتی گسترده میان گروه‌های راست‌گرای افراطی تبدیل شده‌اند.

۴. ارتباط با برخی از نهادهای رسمی سیاسی: صحنه سیاسی اروپا از حضور احزاب و نهادهای سیاسی رسمی‌ای حکایت دارد که مبتنی بر تفکرات راست‌گرای افراطی و گفتمان نژادپرستی است؛ بلکه پیگیردهای امنیتی روزافزون طی سال‌های اخیر، حاکی از آن است که روابط محرمانه‌ای میان برخی از گروه‌ها و شخصیت‌های راست‌گرای افراطی با احزاب سیاسی وجود دارد و این احزاب یا در تلاش‌اند که به قدرت برسند یا قدرت را در دست دارند.

۵. دسترسی آسان به منابع مالی

۶. فعالیت در فضایی امن و به دور از پیگردهای امنیتی و قانونی: سرویس‌های امنیتی و دولت‌های اروپایی، طی دو دهه بر مقابله با خطر گروه‌های افراطی اسلامی تمرکز کردند و به هشدارها نسبت به تروریسم راست‌گرای افراطی بی‌توجه بودند؛ لذا فضایی امن برای فعالیت و تبلیغات این گروه‌ها فراهم شد.

■ ارکان فکری

۱. اصل جایگزینی بزرگ: با توجه به کاهش نرخ زادوولد در میان خانواده‌های سفیدپوست و افزایش آن در میان نژادها و ملیت‌های دیگر، این امر به تهدیدی جدی برای هویت و نژاد اروپایی تبدیل شده است.

اما پژوهش‌ها حاکی از آن است که تغییرات جمعیتی برخلاف گفته افراط‌گرایان سفیدپوست است؛ مثلاً درصد ساکنان سفیدپوست در ایالات متحده ۴۶٪ و در مقابل، ۱۴٪ ساکنان را آفریقایی‌ها و آسیایی تبارها تشکیل می‌دهند. در اروپا نیز آمار مهاجران به بیش از ۱۴٪ نمی‌رسد.

۲. برتری نژاد سفید: این نظریه قائل است که تنها، نژاد سفیدپوست قادر به ابداع، اختراع و زندگی متمدنانه است. استعمار ملت‌های جهان توسط اروپا را نیز براساس همین نظریه می‌توان تحلیل کرد.

۳. پیوند برتری نژادی به مسیحیت: این پیوند نژادپرستی را پیچیده‌تر و خشن‌تر می‌کند.

۴. شتاب و هرج و مرج اخلاقی: با ایجاد هرج و مرج، فرصت‌هایی فراهم می‌گردد و قانون و دولت، رو به ضعف می‌نهند؛ در این زمان، شرایط برای جولان عناصر آماده‌تر و سازمان‌دهی‌شده‌تر، مناسب‌تر می‌شود. راست‌گرایان افراطی معتقدند که فروپاشی اجتماعی امری قطعی است. آنان می‌کوشند تا به این فروپاشی سرعت بخشند و زمینه را برای ایجاد جامعه سفید پوست جدید و ایده‌آل خود فراهم سازند.

۵. نظریهٔ توطئه: اکثر حامیان برتری نژاد سفیدپوست معتقدند که این نژاد در معرض یک توطئهٔ جهانی قرار دارد که از آن با عنوان قتل عام سفیدپوستان یاد می‌کنند. اسلام‌گرایان افراطی نیز تفکری مشابه دارند و اسلام را در معرض توطئهٔ داخلی و خارجی می‌بینند. در نهایت، این امرا افراد را به خنثی‌سازی توطئه یا جان‌فشانی در مقابله با آن وامی‌دارد.

۶. خصومت با زنان و نگاه سطح پایین نسبت به زن: نگاه سنتی به زن، بخش اصلی تفکر جریان راست‌گرایی افراطی را تشکیل می‌دهند. آنان بر این باورند که زن باید به نقش گذشتهٔ خود، یعنی پرداختن به امور منزل و فرزندآوری، برگردد.

■ نقشهٔ به هم پیوسته

۱. جریان جهانی راست‌گرایی در سایه: می‌توان این جریان را همان جریان گسترده‌ای دانست که تفکرات مشترکی با جریان راست‌گرایی سنتی دارند؛ با این تفاوت که در اعتقاد به تبعیض نژادی و برتری نژاد سفید، افراطی‌تر عمل می‌کند. از این رو می‌توان عنوان تروریسم سفید را بر آن اطلاق کرد.

۲. جریان راست‌گرایی جدید: این جریان متشکل از افرادی است که از جریان راست‌گرایی در سایه جدا شدند. لحن نژادپرستی آنان نسبت به جریان قبلی، مقداری آرام‌تر است و دیدگاهی متفاوت نسبت به یهود دارند.

۳. جنبش روشنگری تاریک یا نئوپورانش: این جنبش عبارت است از یک مکتب فلسفی مخالف با دموکراسی و مساوات که مرجع نظری و ایدئولوژی جریان «راست‌گرایی در سایه» به شمار می‌رود.

۴. جنبش هویت: این جنبش بخشی از جریان جهانی «راست‌گرایی در سایه» یا جریان اروپایی «راست‌گرایی در سایه» به شمار می‌رود. نخستین تشکیلات آن در سال ۲۰۰۳ در فرانسه تأسیس شد. در

حال حاضر، شعبه جوانان آن - که در سال ۲۰۱۲ تأسیس شد - شهرت بیشتری دارد. ایده اصلی این جنبش مبتنی بر این است که «هر ملت و فرهنگی فقط در زادگاه خود قدرت شکوفایی دارد. درهم آمیختگی نژادی و فرهنگی یکی از عوامل انحطاط است. تکثرگرایی فرهنگی طرحی شکست خورده است که جز جنایت چیزی به دنبال ندارد و سرانجام ممکن است به جنگ نژادی میان اروپاییان اصیل و اروپاییان عربی تبار و مسلمان بینجامد.» این جنبش در بسیاری از کشورهای اروپایی شعبه دارد.

۵. جنبش «کو کلاکس کلن»: این جنبش از قدیمی ترین جنبش های ابراز انزجار در ایالات متحده است. در حال حاضر، حدود ۸ هزار عضو دارد. هدف اصلی تأسیس این جنبش، مبارزه برای آزادسازی آمریکا از دست سیاه پوستان می باشد؛ اما مدتی بعد، دامنه انزجار آن، یهود، مهاجران، هم جنس گرایان و کاتولیک ها را نیز دربرگرفت.

۶. جماعت «پراد بویز (پسران مغرور)»: این گروه در سال ۲۰۱۶ تأسیس شد. مؤسس آن طی اظهاراتی اعلام کرد که این جماعت بر ارزش های اروپایی تمرکز دارد؛ اما سرویس اطلاعاتی آمریکا آن را «خطرناک ترین گروه متعصب سفیدپوست» می خواند.

۷. گروه «نه زاویه انگلیس»: این گروه در دهه شصت قرن گذشته تشکیل شد و اخیراً با استفاده از اینترنت فعال تر شده است. ادبیات و ایدئولوژی آن به بخشی از ایدئولوژی جریان های راست گرای تروریستی تبدیل شده است. این گروه به تفکر نازیسم معتقد است که قائل به برتری نژادی می باشد و خواستار روی کار آمدن نظامی است که به اصل خصومت با نظام سرمایه داری و جوامع یهودی مسیحی، باور داشته باشد.

۸. گروه «پوست سرها»: نام این گروه برگرفته از شکل ظاهری حامیان آن است. این افراد سر خود را کامل می تراشیدند، روی بدن خود خالکوبی می کردند، کفش های بزرگ با نوک فلزی می پوشیدند و از

آن برای آزار قربانیان خود استفاده می‌کردند.

۹. گروه نفرت: این گروه در سال ۲۰۱۸ تشکیل شد و در ایالات متحده، جنوب آفریقا و انگلیس فعالیت دارد و متشکل از مجموعه‌ای از هسته‌های مستقل است که بر خطرناک بودن آن می‌افزاید. آنان مأموریت خود را شتاب بخشیدن به روند فروپاشی دولت‌ها و استفاده از هر نوع هرج و مرجی، تعریف می‌کنند.

۱۰. جنبش زیرزمینی ناسیونال سوسیالیست: این جنبش در آلمان تأسیس شد و جنبشی راست‌گرا، افراطی و تروریسم نازی به شمار می‌رود.

■ ابزار مختلف

۱. اینترنت: برخی معتقدند که اینترنت یکی از عوامل مهم گسترش ایدئولوژی تروریسم سفید به شمار می‌رود. سایت‌ها و پلتفرم‌ها به محلی برای ترویج تفکرات مسموم جریان افراطی راست‌گرا و تعصب نسبت به برتری سفیدپوستان تبدیل شده‌اند.

۲. تمسخر و تبعیض: تروریسم سفید و جریان راست‌گرا، به صورت کلی از تمسخر به صورت گسترده برای جذب حامیان احتمالی استفاده می‌کند و ایدئولوژی‌ها و ارزش‌های ثابت در جامعه غربی را به چالش می‌کشانند. تمسخر و تبعیض باعث شده است تا نژادپرستی و تفکرات برتری سفیدپوستان به امری عادی تبدیل شود.

۳. راهبرد قرص قرمز (Red pilling): این راهبرد برگرفته از یک فیلم انگلیسی است مبنی بر این که هر کس قرص قرمز را بخورد، تنها اوست که می‌تواند دنیای واقعی را ببیند. بر این اساس، افراط‌گرایان راست‌گرا بر این باورند که تنها آنان قادرند حقیقت را ببینند.

۴. تظاهرات: جنبش‌های اروپایی راست‌گرایی در سایه، بحران پناهندگان را فرصت مناسبی برای راهپیمایی دانستند تا به ترویج افکار خود پردازند و به پناهندگان اعلام کنند که در اروپا جایی ندارند و بهتر است بازگردند.

۵. خشونت مفرط و ترور: این سازوکار برآمده از یک تفکر تروریستی صریح است. هدف اصلی تروریسم سفید را، مخالفان نژادپرستی و برتری نژاد سفید تشکیل می‌دهند. مسلمانان، عرب‌تبارها و یهود نیز هدف دیگر این ترورها هستند.

۶. تبلیغ ایدئولوژی با دست زدن به عملیات‌های تروریستی
۷. زخم زبان: بیشتر در قالب تمسخر و تهدید به آزار و اذیت و قتل خود را نشان می‌دهد.

■ نژادپرستان روشن فکر

در میان تنش موجود میان حامیان نژادپرستی و مدافعان ارزش‌های غربی، فضایی مبهم شکل گرفت و افرادی وارد شدند که موضعی دیگر نسبت به این تنش اتخاذ کردند؛ آنان درصدد کاستن نگرانی‌ها نسبت جریان راست‌گرای در سایه برآمدند و مخالفان این جریان را آماج انتقادات قرار دادند.

حال از این افراد باید پرسید:

- آیا می‌توان، تفکر برتری نژاد سفیدپوست را از فرهنگ غربی ریشه‌کن ساخت؟ آیا اگر برتری این نژاد به رسمیت شناخته شود، آسیب‌زا خواهد بود؟

آنچه امروز غرب با آن دست و پنجه نرم می‌کند نوعی آشفتگی و شوک است که باعث می‌شود تا کوشش‌های فکری و رسمی غرب برای مقابله با تروریسم سفید به فرایندی ابتدایی و بسیار آشفته تبدیل شود. از سوی دیگر این مقابله، با نوعی ترس اخلاقی همراه است که خواستار ریشه‌کن ساختن هرگونه مظاهر نژادپرستی حتی مظاهر تاریخی آن می‌باشد. همانند آنچه که تشکل‌های افراطی در منطقه غرب آسیا انجام دادند و آثار تاریخی را از بین بردند.^۱

1. <http://acpss.ahram.org.eg/News/17084.aspx>



آیا مردانگی با بی‌دینی رابطه مستقیم دارد؟

داده‌ها نشان می‌دهد که مردها بیشتر از زن‌ها خود را در زمره آتئیست‌ها، اگنوستیک‌ها یا غیرمذهبی‌ها می‌دانند.

یکی از مهم‌ترین روندهای مذهبی در سال‌های اخیر در آمریکا، افزایش سریع و بی‌وقفه غیرمذهبی‌ها است؛ کسانی که پاسخ به سوال دربارهٔ باور دینی‌شان را با کلماتی مثل «آتئیست»، «اگنوستیک» و «غیر معتقد به دین خاصی» می‌دهند.

تخمین‌ها و بررسی‌های جدید نشان می‌دهد که از هر ۱۰ نفر از نسل جدید آمریکایی (متولدان پس از ۱۹۸۰) ۴ نفر خود را غیرمذهبی می‌دانند. این در حالی است که در نسل پیش از آنها میزان افرادی که خود را غیرمذهبی می‌دانند یک‌چهارم تخمین زده شده است.

محققان علوم اجتماعی در حال پژوهش دربارهٔ عللی هستند که باعث می‌شود افراد به سمت غیرمذهبی بودن گرایش پیدا کنند. آنها مدت‌هاست به این نکته پی برده‌اند که گرایش مردان به آتئیسم بیشتر است. در واقع، بررسی کتاب‌های پرفروش در زمینه آتئیسم در وبسایت آمازون نشان می‌دهد که تقریباً نویسندهٔ همه این کتاب‌ها

مردان هستند.

داده‌های نظرسنجی ملی که بین بیش از ۶۰۰۰ نفر در سال ۲۰۲۰ انجام شد نشان داد که مردان نسبت به زنان گرایش بیشتری به آتئیست، اگنوستیک و بی‌دین دانستن خود دارند. این پژوهش که به مدیریت صندوق مستقل دموکراسی و دانشگاه کالیفرنیا انجام شد، یکی از بزرگترین نظرسنجی‌هایی است که بدین شکل برگزار شده است. با این حال هنگام بررسی تفاوت عقیدتی دو جنسیت از نظر سنی این نکته قابل توجه است که میزان گرایش به بی‌دینی در بین مردان و زنان بین ۳۰ تا ۴۵ تقریباً یکسان است. اما هرچه سن بالاتر می‌رود این تفاوت آشکارتر می‌شود. در بین مردان بالای ۶۰ سال گرایش به تعلق نداشتن به دین خاص ۵ تا ۸ درصد بیشتر از زنان در سنین مشابه است.

سوال اینجاست که چه چیزی باعث می‌شود زنان کمتر به بی‌دینی گرایش داشته باشند؟

یک تئوری در علوم اجتماعی به نام «اثر چرخه زندگی» این موضوع را مطرح می‌کند که بسیاری از افراد هنگامی که وارد چرخه ازدواج و بچه دار شدن می‌شوند، دوباره وارد محافل و فضای مذهبی می‌شوند تا بچه‌هایشان را در محیط مذهبی بزرگ کنند و به ساختارهای حمایتی که دین ممکن است فراهم کند تکیه کنند؛ اما هرچه کودکان بزرگ‌تر می‌شوند استقلال آنها نسبت به خانواده بیشتر شده و در نتیجه تعلقات دینی آنها کمتر می‌شود.

داده‌ها نشان می‌دهد که این موضوع بیشتر دربارهٔ مردان صادق است، چرا که امکان گسستگی آن‌ها از خانواده بیشتر از زنان است. هرچند این فرضیه مورد بررسی و پژوهش خاص قرار نگرفته است، نتایج تحقیقات دیگر با آن هماهنگ است، چنانکه پژوهشی در پنج سال گذشته در آمریکا نشان می‌دهد که زنان گرایش بیشتری برای

شرکت در مناسک و خدمات کلیسا دارند.^۱



شیوع ویروس کرونا، احساسات ایمانی را در دل بسیاری از مردم آمریکا روشن ساخته است!

برخی معتقدند که ایالات متحده به خاطر برخورداری از ثروت‌های مادی، در واقع سرزمین دنیاست؛ زیرا شرایط اقتصادی و امکانات سرمایه‌داری را برای ساکنان خود به گونه‌ای فراهم می‌سازد که فرصت موفقیت را برای افراد کوشا و قوی فراهم می‌آورد. از سوی دیگر، این کشور در رتبه نخست جذب سرمایه‌گذاری‌های دنیا قرار دارد؛ اما آمریکا سرزمین دین نیز به شمار می‌رود و دین در این کشور تعریف خاصی دارد. هرچند قانون اساسی آن، قانونی لائیک است؛ اما جامعه آمریکا متدین‌ترین جامعه غربی به شمار می‌رود.

جورج بوش، باراک اوباما و ترامپ از دین در جهت منافع خود استفاده کردند. بایدن نیز کاتولیک است و نماز روز یکشنبه را در کلیسا به جای می‌آورد. اوباما نخستین کسی است که «شورای مشورتی ادیان» را در کاخ سفید تأسیس کرد.

تدین در آمریکا مخالف با سرمایه‌داری اجتماعی نیست و دین

1. <https://adyannews.com/76370/>

نیز همانند سایر پدیده‌ها در برابر سازوکار بازار و معادله عرضه و تقاضا سرخم می‌کند. در اینجا است که دیانت آمریکایی با دیانت سایر نقاط جهان به دلیل پدیده مهاجرت، تفاوت دارد. این کشور سالانه پذیرای یک میلیون مهاجر زن و مرد است. بر عکس بسیاری از کشورهای اروپایی، کلیساهای آمریکا درصدد جذب مهاجران و کمک به آنان هستند. دوره‌های آموزش زبان انگلیسی برایشان برگزار می‌کنند و زندگی اجتماعی آنان را تأمین می‌کنند. بدین ترتیب کلیساها راه نفوذ خود در تصمیمات سیاسی کشوری که مبتنی بر مهاجرت است را باز می‌کنند.

هرچند پدیده لائیک در اکثر مناطق جهان رو به افزایش است؛ اما جامعه آمریکا یکی از جوامعی است که به سرعت به سمت دیانت حرکت می‌کند. البته مفهوم «دین» در این کشور با مفهومی که انبیا از دین ارائه داده‌اند تفاوت دارد. انبیا دین را به ظلم ناپذیری و ایجاد جامعه فاضله معنا کرده‌اند؛ اما در این کشور، دین به معنای ارتباط شخصی میان انسان و مفاهیم دینی است و از سوی یک مؤسسه یا نهاد به فرد تحمیل نمی‌شود. فرد می‌تواند دین مورد علاقه خود که با شرایط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی او سازگاری داشته باشد را انتخاب کند؛ لذا شمار افرادی که به سوی کلیساها روانه می‌شوند، افزایش یافته است.

مسائلی مانند استفاده از نمادهای دینی در جشن اعیاد میلاد، برگزاری نماز در مدارس عمومی، ازدواج هم‌جنس‌گرایان و انجام پژوهش علمی مبتنی بر اخلاق، از مهم‌ترین مسائلی است که طی سال‌های اخیر در جامعه آمریکا، دسته‌بندی سیاسی و فرهنگی ایجاد کرده است و نشان می‌دهد که مسأله فراتر از اختلافات سیاسی میان دموکرات‌ها و جمهوری خواهان است.^۱

.....
1. <https://www.shorouknews.com/mobile/columns/view.aspx?c-date=03062021&id=91eb51e0-e313-4e23-a247-8d49a7820db3>



ارتباط میان انگیزش درون خیز مذهبی و بالاتر بودن سطح الگوی فکری

۶۳۰ فرد بالغ مسیحی و یهودی از ۴۸ کشور مختلف در یک پژوهش شرکت کردند و به پرسش نامه هایی درباره انگیزه های مذهبی و اعتقادات معنوی خود پاسخ دادند. پژوهشگران نتیجه گیری کردند که متدینانی که از انگیزش درون خیز مذهبی و انگیزش مذهبی برون خیز و شخصی قوی تری برخوردار هستند، معمولاً اعتقادات مذهبی قوی تری دارند و حائز سطح تفکر بالاتری نیز هستند.

پژوهش های جدید حاکی از آن است که بعضی از انواع انگیزش های مذهبی با بالاتر بودن سطح الگوی فکری افراد در ارتباط است. این دستاوردها که در نشریه مطالعه علمی دین منتشر شده، اطلاعات تازه ای درباره زیربناهای شناختی ارتباط میان دین و معنا در زندگی در اختیار ما قرار می دهد.

آقای جی مایکلز، استادیار دانشگاه جنوب فلوریدا می گوید که طی صدها مطالعه روان شناختی و پزشکی به اثبات رسیده که معمولاً میزان بیماری های قلبی در میان افراد متدین پایین تر است، عمل های جراحی بر روی آنها بهتر جواب می دهد و از طول عمر طولانی تری برخوردارند. او می گوید: «لذا این طور نظریه پردازی کردم که شاید دین نوع تفکر انسان را تغییر می دهد.»

از این روی تصمیم گرفت نظریه دکتر کریستال پارک، استاد دانشگاه کانکتیکات، را مورد آزمایش قرار دهد.

بر اساس نظریه دکتر پارک، دین موجب معنادارتر شدن زندگی انسان و متعاقباً فائق آمدن او بر اضطراب و استرس می شود. لذا اگر این نظریه صحیح باشد، می توان گفت دین فرایندهای بنیادین ذهنی را که به درک معنا کمک می کنند دگرگون می سازد. این مقاله نیز بر اساس همین استدلال نوشته شده است.

در این مطالعه ۶۳۰ فرد بالغ از ۴۸ کشور مختلف یک فرم ارزیابی شناختی را تکمیل کردند که در آن از ایشان خواسته شده بود بهترین عبارتی را که می تواند یک رفتار مشخص را تعریف کند از میان دو گزینه انتخاب کنند: یکی از گزینه ها یک توصیف سطح بالا، با تمرکز بر چرایی انجام آن رفتار و گزینه دیگر توصیفی سطح پایین بود، با تمرکز بر ابعاد مکانیکی و ظاهری آن عمل؛ به عنوان مثال، در یک سؤال پرسیده شده بود که بهترین تعریف برای عمل «خواندن» چیست؟ «کسب اطلاعات» یا «دنبال کردن خطوط چاپی». شرکت کنندگان پرسش نامه هایی نیز درباره انگیزه های مذهبی و اعتقادات معنوی خود پر کردند.

پژوهشگران نتیجه گیری کردند که متدینانی که از انگیزش درون خیز مذهبی و انگیزش مذهبی برون خیز و شخصی قوی تری برخوردار هستند، معمولاً اعتقادات مذهبی قوی تری دارند و حائز سطح تفکر بالاتری نیز هستند.

به عبارت دیگر، شرکت کنندگانی که اظهار داشتند: «من غالباً حضور خداوند را حس می کنم» (دین مداری درون خیز) و «هدف از دعا رسیدن به آرامش و شادی است» (دین مداری برون خیز شخصی)، محتمل تر بود که تعریف خود از «خواندن» را گزینه «کسب اطلاعات» انتخاب کنند.

اما دین مداری برون خیز اجتماعی (به کلیسا می روم چون دوست دارم آشنايانم را در آنجا ملاقات کنم) ارتباطی با این الگوهای فکری

آن قدر که بتوان او را یک مصلح دینی دانست به همان اندازه نیز نباید فراموش کرد که یک سنت پایدار مسیحیتی که در قرون وسطی شکل انسجام‌یافته‌ای از شؤونات سخت دینداری و گاهی انحرافی را به خود گرفته بود را با چالش‌هایی نوین و اساسی مواجه کرد.

مسیحیت امروز، البته نه آن مسیحیتی که نه اقتصاد و نه سیاستش معلوم است و نه جریان‌های فکری و اعتقادی‌اش، یعنی همان مسیحیت ناب و نزدیک به آموزه‌های ناب عیسوی و پولوسی‌اش، اگر نگوییم که بنیان‌گذار اندیشه‌های اصلاح‌طلبی در مسیحیت نوین شده‌اند، بی‌شک نمی‌توانیم سخنی برپایه و مبنای اصالت مسیحیتی بزنیم که روزی توسط اصلاح‌گران بزرگی، در طرحی نوین توانستند جامعه مسیحیت را سبک و سیاقی نوین ببخشند. بی‌هیچ تردیدی اگر مسیحیت عیسوی دستخوش تغییرات و این گرایش‌های موجود اصلی و اساسی موجود نمی‌شد ذات مسیحیت بالجمله با اصل معنا فاصله می‌گرفت و امروز چیزی که در دست ماست و به ما رسیده است، نمی‌توانست دست‌کم مایه و شالوده سعادتمندی بشری را پی‌ریزی کند یا دست‌کم مدعی آن باشد. اگر به این واقعیت قایل باشیم بی‌تردید از عملکرد بزرگ کالون و لوتر نمی‌توانیم چشم‌پوشی کنیم، اما عملکرد کالون به دلیل تاثیر بنیادی‌اش دست‌کم شاید کمتر مورد عنایت عامه مردم در جهان غیرمسیحی قرار گرفته است. کالون با بنیان‌های مسیحیت روزگار خودش درافتاد و از این روی هر آن قدر که بتوان او را یک مصلح دینی دانست به همان اندازه نیز نباید فراموش کرد که یک سنت پایدار مسیحیتی که در قرون وسطی شکل انسجام‌یافته‌ای از شؤونات سخت دینداری و گاهی انحرافی را به خود گرفته بود را با چالش‌هایی نوین و اساسی مواجه کرد. پس از این روی هر آن قدر که اسم کالون را به راحتی می‌توان به عنوان یک مصلح دینی، اجتماعی و حتی بعضاً اقتصادی به میان آورد، به همان اندازه

نیز باید سعی کرد که آموزه‌ها و دارایی‌های فکری او را از خطر عوام‌زدگی دینی مصون نگه داشت.

■ مختصری از زندگی کالون

ژان کالون (نام اصلی کاوون) این متکلم بزرگ و مصلح دینی برجسته در عالم مسیحیت اروپایی از پدرش که مدیر مالی در یکی از کلیساهای معتبر کاتولیک در اروپا بود تاثیر فکری و کاری زیادی گرفت. او از چهارده سالگی در پاریس تحصیلات سخت کلامی کاتولیکی و زبان لاتین را آغاز کرد و بالطبع با ذکاوتی که داشت آن‌ها را بسیار خوب آموخت. بعد از مدتی باز به خواسته پدر درس حقوق را به خوبی فراگفت. رشته‌ای که بدون تردید او را آماده می‌کرد تا وارد بحث‌های انتقادی کلامی دینی از آن حیث که تأثیرات اجتماعی دینی مسیحیت چگونه بر آموزه‌های اجتماعی تأثیر می‌گذارد را به خوبی فراگیرد. بعد از اخذ مدرک دکتری در رشته حقوق به نواین محل تولدش بازگشت. فعالیت‌های اصلاح‌گری‌اش را آغاز کرد که بخشی از آنها به درگیری پدرش با کلیسای کاتولیک‌ها روی برخی مبانی اقتصادی مسیحیت کاتولیک شامل قانون ارث و نحوه تقسیم اراضی و مواردی از این‌گونه می‌شد و این تاثیرگذاری‌اش بود که برای بار اول از سوی کلیسای کاتولیک تکفیر شد. ترک زادگاه را بر ماندن ترجیح داد و در نهایت دوباره به پاریس بازگشت. پاریس باعث شد تا هم فعالیت‌هایش را توسعه بدهد و هم از سویی دیگر در پاریس به نهضت اندیشه‌های اصلاحی دینی در مسیحیت کاتولیک روی آورد. نقطه اوجی که کالون را تبدیل به کالون بزرگ کرد دقیقاً از همین جا آغاز می‌شود. آن چنان تأثیر کلام و آموزه‌هایش کلیسا را متعجب و در عین حال نگران کرده بود که پاریس نیز نمی‌توانست او را به عنوان یک مصلح دینی بپذیرد. از این رو پس از تکفیر دوم به سوییس گریخت و در بازل اقامت گزید و در پایان عمر نه‌چندان بلندش در آن شهر روزگار گذرانید. شهری که هم

جرگه طرفدارانش یعنی کالونیسیم‌های پروتستان را در آنجا تشکیل داد در آنجا برپا کرد و هم مهم‌ترین اثرش یعنی کتاب مبادی دین مسیحیت را در آنجا به اتمام رسانید و گویا تا پایان عمرش دو بار هم به چاپ رسید.

■ کالونیسیم کالونی و دایره اعتقادی

نکته بسیار مهم این است که کالونیسیم را به هیچ عنوان نباید از آن حیث که دارای «ایسم» یا «یسم» است با مکاتب فکری و اعتقادی بزرگ و تأثیرگذار جهانی یکی دانست. از این حیث که اعتقاد به این نهله، یعنی کالونیسیم، عمدتاً تأثیرگذاری فلسفی آموزه‌های کالون در سیاست متأخر او در اروپا و نیز اقتصادی است که تقریباً یک قرن بعد به سمت آزادی از قیودات سنتی مسیحی و حتی اقتصادی خانوادگی مبتنی بر آموزه‌های یهودیت سنتی رفت؛ چراکه تأثیر اقتصاد یهود بیش از هر آموزه دیگری در میان ارتدوکس‌های مسیحی (راست‌کیشان مسیحی و نه به الزام معتقدان به این گرایش از مسیحیت) تأثیرگذار بوده است. بعدها در آثار برخی متفکران بزرگ اروپایی از جمله هگل، دورکیم و حتی اگوست کنت می‌بینیم که تأثیرات اجتماعی و اقتصادی نظریه‌های کالونی تا چه حد توانسته باعث توجه این متفکران به بنیان‌های خانوادگی، منشأ مالکیت و نیز قوام اصول اجتماعی بر نهاد خانواده شود، از این رو است که به هیچ عنوان نمی‌توان جایگاهی به مراتب کم‌اهمیت‌تر نسبت به لوتر به کالون داد. چه بسا قوانین وضع شده کالون بر کلیسا و عملکردش اگرچه در فرانسه برتافتاده شد؛ اما در سوییس و بالاخص در ژنو باعث آن شد که کلیسا رسمی از او بخواهد که قوانین موضوعه و لازم‌الاجرای را که هم بر عملکرد کلیسا در برابر دینداران تأثیرگذار بود و هم باعث افزایش نقش آموزه‌های مسیحیت بر زندگی روزمره مردم می‌شد به نوعی طرح‌ریزی کند که این کار نیز عملی شد. بخشی از این آموزه‌ها در کتاب مبادی دین مسیحیت او

بالاخص در فصول: ۳۲. اطاعت از انسان نباید مانع اطاعت از امر الهی شود؛ ۹. وظیفه حکومت؛ ۲۰. حکومت مدنی و زیرمجموعه‌های این فصل، بالاخص زیرمجموعه ۵ این فصل، یعنی اصل به واسطه ایمان، مسیحیت و رحمت واقعی الهی را دریافت کنیم آمده است.

ساختار فکری و اعتقادی کالون یک نظام الهیاتی است از این روی بی‌ربط نخواهد بود که نظام اعتقادی و تأثیرگذار کالون را به همین معنا دقیقاً یک نظام فکری اجرایی بدانیم. ساختاری که نه بر آن است که ارکان اصیل مسیحیت را بلرزاند و آن را زیر سوال ببرد و نه بر آن است که طرحی دراندازد که به‌طور کلی برحسب گذار تاریخی به هیچ عنوان دیگر نتوان آن را مسیحیت کاتولیک یا پروتستانی دانست. از این رو دامنه تأثیرات کالونی را هم در سده‌های پیشین می‌توان یافت و هم در آموزه‌های کلیسایی این روزهای اروپای مدرن. اگرچه نظام اجتماعی و اقتصادی و سیاسی امروز اروپای مدرن تفاوت‌های بسیاری با گذشته داشته و دارد و طبیعتاً دیگر نمی‌توان ردپای آموزه‌های کلیسایی را تا به آن حد جدی در مناسبات اجتماعی، اقتصادی سیاسی جست‌وجو کرد؛ اما کماکان اگر بر آن باشیم که کلیسا نفوذ خودش را بر ارکان زندگی بسیاری از مومنان دارد پس لاجرم باید به تأثیرگذاری‌های کالونیسم نیز قایل باشیم.

■ عقاید کالونی در سیاست، اعتقاد به تئوکراسی یا جمهوری

در نگاه اول به اعتقادات سیاسی فردی کالون ما با نوعی دگرگونی طبیعی جدی در برابر شخصیت او مواجه می‌شویم؛ به این معنا که اعتقادات او به تعبیری نافی آزادی فردی آن‌طور که مثلاً در آرای لوتر نسبت به آموزه‌های سخت کلیسایی می‌بینیم است. برای نمونه چهار اصل اولیه اعتقادی کالونی‌ها عبارت است از:

- پرهیز از رویارویی و مقاومت در برابر رهبران و زمامداران سیاسی.
- پرهیز از بروز و ایجاد تمایلات آزادی‌خواهانه و تغییرطلبی.

- پیروی محض و بی چون و چرا از دولت.

- اعتقاد به تقدیر.

ضمن آنکه در وضعیت الوهی، کالون معتقد به بخشش قطعی الهی مؤمنان است. دقیقاً وقتی به این مرتبه بخشش از نظر کالون می‌رسیم، پذیرش اصول اعتقادی او عملاً خللی در منطقی بودن آموزه‌های او ایجاد نمی‌کند. در خوانش رسایل و فصول کتاب مبادی دین مسیحیت نیز همین اتفاق می‌افتد. کالون یک اصلاحگر دینی و متکلمی تراز اول است و همه این موارد در خدمت فردی بسیار معتقد به پروردگار و مبانی دین مسیحیت است. یک دیندار معتقد در هر کدام از ادیان آسمانی و ابراهیمی وقتی به خدا اعتقاد راسخ داشته باشد آزادی فردی برایش معنای دیگری ورای آموزه‌های فردی لیبرالی می‌یابد و طبیعتاً اصل اطاعت از حکومت دینی و... معنایی دقیقاً مترادف با اصول و قواعد اعتقادی کالون می‌یابد. از این رو منافاتی نه بالذات و نه بالعرض در بندهای اعتقادی کالون، نه در رسایلش و نه در بندهای کتاب مهم او می‌توان پیدا کرد؛ چراکه آیین کالونی مبتنی بر کتاب مقدس است و در تبیین و شرح مبانی اعتقادی‌اش بسیار مستدل و مشروح از اصول انجیلی و پروتستانی تبعیت می‌کند. برای نمونه و تأییدی بر این ادعا باید گفت که کالون آموزه‌های اصلاحات اولیه یعنی عادل‌شمردگی (اصل حاکم سیاسی و دینی) را به وسیله ایمان (تنها ایمان) که فیض الهی آن را عطا کرده است، در اولویت و برتری کتاب مقدس و کشیش بودن ضمنی فرد و از برای تمام معتقدان واقعی تحت لوای او امری اساسی می‌داند. به همان اندازه که آموزه‌های کالونی را خاص و ویژه تلقی می‌کنم به همان اندازه نیز باید گفت که او ساختار جدیدی ایجاد کرد که در خصوصیات و اعمال، تفاوت بسیاری با آیین لوتری یا حتی آیین انگلیکنی در بریتانیا و نیز دیگر اصلاحات اقتدارگرای مصلحان و متکلمان مسیحی در قرن شانزدهم و هفدهم

داشته و دارد. لذا تمایل کالون حکومتی مبتنی بر آموزه‌های تئوکراسی که در ضمن خود الیگارشی محور باشد را می‌پذیرد. اما ساختار الیگارشی او نه خانوادگی بلکه ناشی از اتحادی به تحقق می‌رسد که در نتیجه اتحاد کشیشان با طبقه اعیان اخلاقی و به اصطلاح افراد ذی نفوذ محترم محقق می‌شود. طبیعی است که در چنین ساختاری سیاسی نیز توده مردمی نقشی در اداره حکومت ندارند؛ اما ناگفته نماند که وظیفه اصلی و اولیه عناصر دولت و حکومت خدمت جدی و نه ازسرتفن از برای مردم است. در اینجا دقیقاً اصل توجه کالون در کتاب مبادی دین مسیحیت به امور مؤمنان همان طور که پیش تر عنوان شد بیشتر مورد فهم و توجه قرار می‌گیرد.

■ کالون و تنفروانزجار از ساختار نظام شاهنشاهی

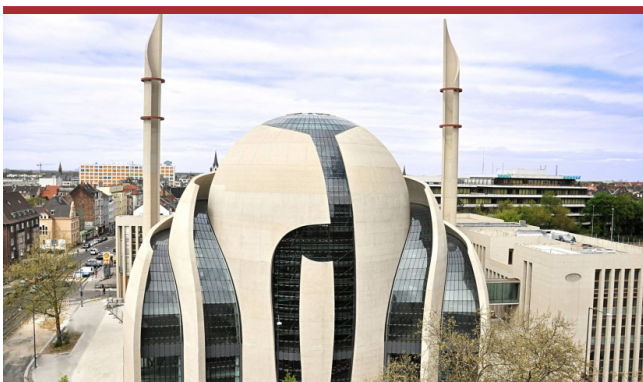
کالون به کرات شاهان و عملکردشان را چه در تاریخ و چه در زمانه خودش در اروپای قرن شانزدهم به دلیل فرو شکوه کاذب شان مورد انتقاد شدید قرار داد. به اصلی میانه‌رو در رفتار و فضایل حکومت دار اعتقاد داشت که خب طبیعی بود که شاهان فاقد چنین معیارهای اخلاقی بتوانند باشند. امری را که بتوان در این خصوص به عنوان رفتار فردی خود او قلمداد کرد و همچنین در بخش هایی از کتاب نیز به آنها اشاره دارد توجه به تهیدستان، فقرا و نیز مالباختگان است. از دید کالون به این قشر جامعه باید توجه کرد و اهمیت داد. به امر آموزش در میان مسیحیان و تعمیم علم و دانش نیز اهمیت می داد و از این روی مدرسه ای عمومی و البته رایگان بیشتر برای فرزندان اقشار محروم جامعه در ژنو تاسیس کرد، به طوری که حتی با بودجه خود و اعتباری که کلیسای ژنو به او داده بود اساتیدی برای آن مدرسه استخدام و هزینه آن ها را نیز پرداخت می کرد. او نفرات اصلی ساختار حکومت شاهنشاهی را حاکمانی مستبد می دانست که شکوه و جلال کاذب باعث شده تا آنها خودشان را از اساس تافته جدا بافته از دیگران بدانند.

بر این مبنا ساختار حکومتی آریستوکراسی انتخابی در نهایت می‌تواند به دموکراسی سطح مطلوب اروپایی ختم شود اما حکومت شاهنشاهی به هیچ عنوان دارای چنین مولفه‌هایی از اساس نمی‌تواند باشد، چراکه حکومت شاهان به دلیل رفتارهای ظالمانه آنها و نوع و سبک تربیتی شاهنشاهی هیچ‌گاه الگوی موثر و جامعی نمی‌تواند برای اداره حکومتی یا سلطه بر مردم مطلوب تلقی شود. او هر چند به این اصل اساسی قایل بود اما هیچ‌گاه ساختار حکومتی آریستوکراسی را نیز متضمن همه نیکی‌ها یا اصول و قواعد مطلوب حکومتداری قلمداد نمی‌کرد. اگرچه در آثار او به هیچ عنوان از دموکراسی به عنوان ساختار غایی مطلوب و امر نهایی حکومت داری سخنی به میان نمی‌آید اما به طور ضمنی نظام تئوکراسی الیگارشی محور او نیز در غایت باید به یک دموکراسی مورد فایده منتهی شود. امری که به تعبیر او در ساختار یک حکومت دینی نیز می‌توان به دنبال آن بود.

کالون، شعاع و گستره تفکراتش در مقام یک مصلح دینی نابغه زمانی که کالون مبادی دین مسیحیت را نوشت ۲۷ ساله بود. در همان ایام نیز کتاب منتشر شد. یعنی اگر نزدیک به دو سال کار نگارش کتاب را در نظر بگیریم یعنی در ۲۵ سالگی علت نوشتن کتاب در وجودش و با اصرار پدرش ایجاد شده است. منبع اصلی نظام الاهیاتی کالون چه در آموزه‌هایش و چه در تدوین و تالیف این کتاب، کتاب مقدس بود. کالون کتاب مقدس را به طور کامل و به دفعات خوانده بود و تقریباً بر تمامی بخش‌های کتاب مقدس و همچنین اغلب شرح‌های نوشته شده بر آنچه به زبان لاتین و چه به فرانسه احاطه کامل داشت. در نوع خود یک روحانی مسیحی پویا و تمام عیار بود. شاید هیچ یک از رهبران اصلاح دینی چنان گسترده درباره «عهد قدیم» نداشتند. استفاده کالون از کتاب مقدس فوق‌العاده و قابل مقایسه با علمای

پیشین او، نظیر مارتین لوتر، است. لوتر در جایی از آثارش عنوان می‌کند که مطالعه کتاب مقدس باید با توجه به روشن‌سازی و اثبات‌انگاری اصول منتهی به ایمان اصیل باشد. او این شرط را در آموزه‌های کتاب مقدس به عنوان اصلی اصیل می‌شناسد. در مقابل، کالون معتقد است تمام بخش‌های کتاب مقدس، از کتب قانون و مناجات عهد قدیم تا رساله‌های پولس قدیس، برای مسیحیان یک ساختار آزمون و تفهیمی دارند. مگر آنکه فردی با رویکردی متفاوت و با مذاقه در تمام شؤونات مسیحیت به سراغ این متون برود. بنابراین کتاب مقدس برای کالون، کتابی بود متشکل از متونی که باید به‌طور کامل خوانده می‌شدند. او از مجموعه بسیار متنوعی از نسخه‌های کتاب تفصیلی و شرحی در باب کتاب مقدس استفاده کرد تا برنامه‌ای برای اصلاح اشخاص و جامعه عرضه و نظرات الهیاتی و کلامی خودش را به اثبات برساند. پس بی‌دلیل نخواهد بود که او را نابغه‌ای در نوع خود بدانیم. در باقی عمر کتاب تجدید چاپ می‌شد و او در نهایت به گفته مورخین، دو بار کتاب را مورد بازنگری و تصحیح و تکمیل قرار داد. یک بار در سال ۱۵۵۱ نسخه لاتین کتاب و بار دیگر ۱۵۶۰ نسخه فرانسوی کتاب را بازنگری و تکمیل کرد. اگرچه تغییرات جدی در نسخه‌های اثر وجود ندارد که این خود موید اشراف او به بحث تخصصی خودش بوده است، ضمن آنکه به عنوان متفکری پویا دغدغه‌هایی بسیار بلندپروازانه و روبه جلو داشت. خودش در نامه‌ای به پادشاه فرانسیس اول، نوشته بود که قصد او از تالیف کتاب مبادی این بوده است که شرحی در نهایت سادگی و قابل فهمی درباره تعالیم عالی مسیحیت بنویسد تا به وسیله آن «کسانی که مایه و مقداری از شور و تعصب دینی دارند، به آن تعصب درونی‌شان صورت و قوامی از یک ایمان و حدی از خداشناسی حقیقی را بدهند».^۱

۱. کالون‌نیم-مسیحیت-نویس/33791/1.<https://www.dinonline.com>



پشت پردهٔ مساجد مهم در اروپا

همواره مساجد، علامتی متمایز در هویت شهرها و مشعلی در وجدان ملت‌ها بوده است. از سوی دیگر، نمادی تمدنی است که با معماری خاص و بانگ تکبیرش، حضور ملموسی در کشورها دارد.

شاید به خاطر این جایگاه مهم است که فرانسه هر سال به بهانه‌ای مساجد را می‌بندد و به این امر افتخار می‌کند. با حاکمیت گفتمان راست‌گرای افراطی که مبتنی بر نژادپرستی و مهاجرهراسی است، فراخوان تعطیلی مساجد در اروپا رو به افزایش نهاده است.

در اروپا که شمار مسلمانان به ۲۶ میلیون نفر می‌رسد، لزوم بنای مساجد در پاسخ به نیازهای معنوی، اجتماعی و فرهنگی آنان امری ضروری است؛ اما این نیاز با مانعی به نام نژادپرستی مواجه می‌شود و مسلمانان مجبور هستند که در سرداب‌ها یا کلیساها یا جاهایی نماز بخوانند که تصورش هم دشوار است.

طی قرن‌ها، مسلمانان توانستند مساجدی در اروپا بنا سازند که نماد برجستهٔ معماری، تمدنی و معنوی در شهرهای متعدد اروپایی به شمار می‌رود. در این گزارش به این مساجد می‌پردازیم.

■ هزاران مسجد در اروپا

در بیشتر کشورهای اروپایی، مساجدی وجود دارد؛ مثلاً در آلمان حدود

۳ هزار دارالعباده وجود دارد که شمار اندکی از آنان را می‌توان مسجد به معنای سنتی دانست.

در فرانسه، تعداد مساجد نمازخانه‌ها تا سال ۲۰۱۶ بیش از ۲۲۰۰ عدد برآورد شده است. شمار مسلمانان در این کشور ۴ تا ۵ میلیون نفر تخمین زده می‌شود.

در انگلیس، بیش از ۱۵۰۰ مسجد وجود دارد که قدیمی‌ترین آن به اوایل قرن نوزدهم برمی‌گردد. مسلمانان در این کشور، ۵ درصد جمعیت را تشکیل می‌دهند که در مناطق مختلف زندگی می‌کنند.

در اسپانیا، شمار مساجد به ۱۲۰۰ عدد می‌رسد و شمار مسلمانان ۱٫۶ میلیون نفر برآورد می‌شود.

در ایتالیا، از میان ۷۰۰ عبادتگاه، شمار مساجد از ۶ مسجد فراتر نمی‌رود. آمارهای رسمی از حضور یک میلیون و ۶۱۳ هزار مسلمان در این کشور حکایت دارد.

تعداد ۲۰۵ مسجد در اتریش به ثبت رسیده است و صدها مسجد نیز به ثبت رسمی نرسیده است. در این کشور، اسلام دین بزرگ‌ترین اقلیت به شمار می‌رود و ۸ درصد مردم آن مسلمان هستند.

در دانمارک حدود ۱۰۰۰ عبادتگاه برای مسلمانان وجود دارد؛ هرچند که برخی از آن‌ها از یک اتاق فراتر نمی‌رود. مسلمانان ۴ درصد ساکنان این کشور را تشکیل می‌دهند. بیشتر آنان، ترک تبار و مراکشی تبار هستند. کشورهای اسلامی برای ساخت مساجد در اروپا، مبالغ هنگفتی هزینه می‌کنند.

■ مسجد مرکزی کلن

این مسجد بزرگ، توسط «اتحادیه اسلامی امور دینی ترکیه» در کولونیا ساخته شده است و رجب طیب اردوغان آن را افتتاح کرد. ساخت این مسجد ۹۰۰۰ نفری در سال ۲۰۰۹ آغاز شد و بالغ بر ۳۰ میلیون یورو برای ساخت آن هزینه شده است.

ماجرای ساخت مسجد به سال ۱۹۸۴ برمی‌گردد؛ یعنی زمانی که ۲۰۰ انجمن اسلامی تصمیم گرفتند تا در زمینی که به‌عنوان انبار یک کارخانه استفاده می‌شد، مسجدی بنا سازند؛ زیرا مسجد قدیمی گنجایش حضور مسلمانانی که هر روز بر شمارشان افزوده می‌شد را نداشت؛ به ویژه زمانی که فعالیت‌های دینی، فرهنگی و اجتماعی در آن برگزار می‌شد.

در سال ۲۰۰۱، اتحادیه اسلامی امور مسلمانان ترکیه درخواستی مبنی بر ساخت مسجدی جدید در محل مسجد قدیم، به شهرداری کلن ارائه داد؛ اما یک سال بعد، با این درخواست موافقت شد؛ مشروط بر اینکه مسابقه‌ای برای ارائه نقشه مسجد برگزار گردد.

در سال ۲۰۰۵، مسابقه‌ای جهت ارائه نقشه‌ای که متناسب با معماری شهر و معماری اسلامی باشد، برگزار شد و ۱۱۱ معمار نقشه خود را ارائه دادند که یک معمار آلمانی برنده شد. در سال ۲۰۰۸، ساخت مسجد به تصویب رسید.

■ مسجد بزرگ مادرید

مسجد ابوبکر صدیق در پایتخت اسپانیا یکی از بزرگ‌ترین مساجد اروپا به شمار می‌رود؛ زیرا ۱۲۰۰۰ مترمربع زیربنا دارد و محل برگزاری نماز، امور خیریه و فعالیت‌های آموزشی، فرهنگی و اجتماعی است. هیئت امنای مسجد، توافق‌نامه‌ای با مسجد الأزهر امضا کردند که به موجب آن الأزهر، امر تربیت و آموزش ائمه جماعت این مسجد را عهده‌دار گردیده است. نقشه مسجد را یک مهندس معماری اسپانیایی کشیده است و در سال ۱۹۸۸ افتتاح گردیده است. ۱۸ کشور اسلامی در ساخت این مسجد مشارکت داشته‌اند.

■ مسجد بزرگ پاریس

این مسجد در قلب پایتخت فرانسه قرار دارد و از قدیمی‌ترین و بزرگ‌ترین مساجد در این کشور به شمار می‌رود. ۷۵۰۰ مترمربع زیربنا

دارد. این بنا، یادبودی برای لشکریان مسلمانان است که طی جنگ نخست جهانی از فرانسه دفاع کردند و در آزادسازی این کشور، از دست نازی‌ها نقش داشتند.

درهای این مسجد در سال ۱۹۲۶، به روی نمازگزاران گشوده شد. معماری مسجد برگرفته از معماری مراکشی است. ایده ساخت مسجد به سال ۱۸۴۲، بازمی‌گردد؛ اما پس از جنگ اول جهانی قوت بیشتری پیدا کرد؛ زیرا با استقبال متفکران و سیاست‌مداران فرانسوی مواجه شد و پارلمان این کشور ۵۰۰ هزار فرانک به این پروژه اختصاص داد.

■ مسجد ریجنت پارک

این مسجد که با نام مسجد مرکزی لندن نیز شناخته می‌شود، گنجایش ۵۰۰۰ نمازگزار را دارد و معمار آن یک مهندس انگلیسی است. اقدامات اولیه ساخت این مسجد در اوایل سال ۱۹۷۴ آغاز شد و در سال ۱۹۷۷ به پایان رسید؛ اما کوشش‌ها برای ساخت این مسجد به ابتدای قرن بیستم بازمی‌گردد.

■ مسجد بزرگ رم

این مسجد در شمال شهر رم قرار دارد. ۳۰،۰۰۰ مترمربع زیربنا دارد و گنجایش حضور هزاران نمازگزار را دارد. سنگ بنای اصلی ساخت مسجد در سال ۱۹۸۴ گذاشته شد و در سال ۱۹۹۵ به صورت رسمی افتتاح شد. در معماری داخلی مسجد از هنر سنتی مراکش استفاده شده است.

■ مسجد «وین»

این مسجد، یکی از بزرگ‌ترین و زیباترین مساجد اتریش است؛ زیرا با سبک معماری قدیمی اسلامی ساخته شده است و با معماری زیبایی داخلی خود و مناره بلند ۳۲ متری‌اش متمایز می‌گردد.

در سال ۱۹۶۹، اتحادیه اسلامی در وین قطعه زمینی را برای ساخت مسجد خرید؛ اما به دلیل مشکلات مالی، ساخت آن به تأخیر افتاد. این

مسجد در سال ۱۹۷۸ با حضور رئیس‌جمهور وقت اتریش افتتاح گردید.

■ مسجد خیر البریه در دانمارک

این مسجد در ژوئن ۲۰۱۴ در کپنهاگ پایتخت دانمارک افتتاح شد. ساخت این مسجد را یک مرکز فرهنگی اسلامی وابسته به قطر بر عهده دارد.

این مسجد مناره بلندى دارد؛ هرچند صدای اذانى از آن به گوش نمى‌رسد؛ زیرا اذان گفتن در این کشور، همانند سایر کشورهای اروپایی ممنوع است. این مسجد بزرگ‌ترین مسجد در منطقه اسکاندیناوی به‌شمار می‌رود و نخستین مسجدی است که به‌صورت رسمی برای اقلیت مسلمان در این کشور بنا شده است.^۱



کلیسای کاتولیک نمی‌تواند ازدواج هم‌جنس‌گرایان را مبارک بداند و ترویج کند!

دفتر دکتربین واتیکان گفته است که کلیسای کاتولیک، ازدواج هم‌جنس‌گرایان را مبارک نمی‌داند و غیر ممکن است که خدا یک گناه را مبارک بداند؛ اما این دفتر به ویژگی‌های مثبت روابط هم‌جنس‌گرایان آگاه است.

پاپ فرانسیس در ماه اکتبر در یک مستند گفته بود که باید

1. <https://www.noonpost.com/content/40415>

هم جنس‌گرایان از حق ازدواج قانونی برخوردار باشند. وی مدتی بعد با صحنه گذاشتن بر پاسخ دفتر دکتربین گفت: «منظورم این نبود که به نوعی تبعیض ظالمانه صورت بگیرد؛ بلکه می‌خواستم حقیقت این آداب آیینی را یادآور شوم». براساس گزارش رویترز، برخی از گروه‌ها در آلمان و ایالات متحده از روابط هم جنس‌گرایان استقبال کردند تا هنگام ورود هم جنس‌گرایان کاتولیک به کلیسا به آنان خوش آمدگویی بشود. اما دفتر دکتربین کلیسا گفت: «ازدواج یک مرد با زن، امری مقدسی است؛ اما این پیوند مبارک نمی‌تواند به ازدواج هم جنس‌گرایان ختم شود.»

به همین دلیل، روابط یا شراکت‌ها هر چند پایدار باشند؛ اگر در خارج از چارچوب ازدواج باشند، امری نامبارک است. در رابطه با ازدواج هم جنس‌گرایان هم همین حکم صدق می‌کند. هم جنس‌گرایان با انتشار تصاویر ازدواج خود در شبکه‌های اجتماعی، بیانیه کلیسای کاتولیک را به چالش کشیدند. گروه‌های کاتولیک نیز نسبت به این موضع کلیسا، ابراز نگرانی کرده بودند. یکی از کاتولیک‌ها در توثیتی نوشت: «اینکه هم جنس‌گرا یا تراجنسیتی باشی، یک انتخاب نیست. هم جنس‌گرایان یا تراجنسیتی‌ها آفریدگان خوبی هستند که خداوند آنان را آفریده است. ما این‌گونه آفریده شدیم و من آن را ایده‌آل می‌دانم؛ صرف نظر از اینکه واتیکان یا قدرت دینی دیگر چه می‌گوید».

رئیس اجرایی جماعت هم جنس‌گرایان کاتولیک گفت: «بیانیه واتیکان غافل‌گیرکننده نیست؛ اما همیشه سرکوب‌کننده است».

■ پاپ «فرانسیس» پیش از این چه گفت؟

وی در سال ۲۰۱۳ گفته بود: «من کی هستم که بخواهم برای هم جنس‌گرایان حکم بدهم؟»

رئیس کلیسای کاتولیک، سال گذشته در یک مستند گفت: «هم‌جنس‌گرایان از حق تشکیل خانواده برخوردارند. آنان فرزندان خدا هستند و حق تشکیل خانواده دارند. شایسته نیست که هیچ‌کدامشان به خاطر هم‌جنس‌گرا بودن طرد شود یا فقیر باشد». واتیکان پس از این اظهارات کوشید که موضع خود را توضیح بدهد و بگوید که هدف کلیسا، تشویق ازدواج هم‌جنس‌گرایان نبوده است.^۱



آشنایی با یک میلیارد انسان لائیک

■ «ژاپنی‌ها» در رتبه نخست قرار دارند

در سال ۱۹۹۶ که متخصص ژاپنی ادیان، کتاب چرا ژاپنی‌ها به هیچ دینی نمی‌گروند؟ را منتشر ساخت، موجی از عکس‌العمل‌ها را به دنبال داشت تا جایی که این کتاب به دو زبان انگلیسی و کره‌ای ترجمه شد. براساس این کتاب، وقتی می‌گوییم ژاپنی‌ها «به هیچ دینی اعتقاد ندارند»، درواقع مقصودمان ادیان معروفی است که پیامبری آسمانی مثل حضرت «مسیح» (علیه السلام) یا «محمد» (صلی الله علیه و آله) دارند. اما ادیان ژاپن به میزان زیادی تحت تأثیر ادیان غیرآسمانی

1. <https://www.shorouknews.com/mobile/news/view.aspx?cdate=27032021&id=4e0c2682-7269-406d-a43d-de0a7614243b>

مانند هندو و شینتو قرار دارند. آیین بودا در قرن ششم وارد این کشور شد و تا اواسط قرن نوزدهم از بیشترین تأثیرگذاری برخوردار بود و همچنان در بخش‌های بسیار و مختلفی از زندگی روزانه مردم ژاپن نمود دارد؛ به گونه‌ای که بیشتر آنان، مراسم تشییع مردگان خود را بر اساس آیین بودا انجام می‌دهند.

در نیمه دوم قرن نوزدهم، ادیان ژاپنی تحت تأثیر گسترده مسیحیت قرار گرفت. علی‌رغم تأثیر فرهنگی گسترده مسیحیت، شمار مسیحیان ژاپن ۱ درصد فراتر نمی‌رود. بیشتر ادیان جدید به گونه‌ای متأثر از شینتو و بودا یا هر دو بودند؛ به ویژه اینکه شینتو تا اواسط قرن نوزدهم بخشی جدایی‌ناپذیر از بودا بود.

پایگاه بزرگ عقاید در ژاپن مبتنی بر ادیان طبیعی است؛ یعنی ژاپنی‌ها به خدایان زمین و غیره ایمان دارند؛ بدون اینکه به آداب عبادی خاصی پایبند باشند. از این رو، کلمه «لا دین» در اینجا می‌تواند مترادف شینتو به معنای گسترده کلمه یا عقاید ملی باشد. در ابتدا، ادیان طبیعی تحت تأثیر ادیان آسمانی قرار گرفت؛ اما نتوانست در جامعه ژاپن نهادینه شود؛ زیرا نسبت به ادیان آسمانی گرایش و انسی وجود نداشت تا جایی که وقتی از ژاپنی‌ها از ایمان به دین پرسیده می‌شد، پاسخ «لا دین» شنیده می‌شد. شاید این نکته، مهم‌ترین نکته کتاب مذکور باشد.

نویسنده می‌گوید که «ادیان طبیعی» لزوماً ریشه در گذشته‌های دور ندارد و می‌توان گفت که دین شینتو به ادیان طبیعی نزدیک است. در دهه هشتاد، پیش از آنکه فرقه «اوم شینریکو»، در رسانه‌ها هیاهو به پا کند، اصطلاح «مذهب روحانی» اصطلاحی رایج در ژاپن بود. این دین با تفکر ملی‌گرایانه پیوند دارد و بیگانگان را کنار می‌زند؛ اما وقتی از آن در قالب روحانی تعبیر می‌شود، رویکرد کاملاً متفاوتی نسبت به آن وجود خواهد داشت.

این دین، قبل از وجود دولت ژاپن وجود داشته است و بیشتر ژاپنی‌ها آن را تأیید می‌کنند؛ اما علمای ادیان بر این باورند که این تفکر صرفاً وسیله‌ای است تا ژاپنی‌های معاصر در عصر کنونی وجدان خود را آسوده سازند.

■ ژاپنی‌ها و «شبه ادیان‌ها»

وقتی از ادیان در ژاپن سخن می‌گوییم، می‌توان چنین تصویری از ژاپنی‌ها ترسیم کرد که آنان به دین مشخصی یا دینی طبیعی اعتقاد ندارند. از سوی دیگر، شایان ذکر است که ژاپنی‌ها با شبه ادیان‌ها مانند کنفوسیونیسم انس دارند و به آداب رفتاری آن اهتمام می‌ورزند.

مثلاً دانش‌آموزان و دانشجویان در تمامی مراحل تحصیلی، در سخن گفتن با بزرگ‌ترها با ادب و احترام سخن می‌گویند یا اولویت را به بزرگان می‌دهند. در پاسخ به این پرسش که «آیا کنفوسیونیسم دین محسوب می‌شود یا نه؟»، باید گفت بخشی از جوانب دینی مانند تقدیس آسمان و زندگی یا احترام به گذشتگان و اجداد را می‌توان در آن مشاهده کرد؛ زیرا کلمه «تعالیم/آموزه‌ها»، مترادف کلمه «دین» در فرهنگ غربی است. در دو قرن ۱۷ و ۱۸، آموزه‌های بودایی و شینتو، به معنای آیینی بود که مردم را در زندگی‌شان هدایت می‌کرد. شاید بزرگ‌ترین مثال برای اثبات شبه دین بودن کنفوسیونیسم، این است که این مذهب پس از اصلاحات دوره میجی، از جامعه واقعی محو شد. مذهب شینتو، بیش از معابد در مدارس گسترش یافته است و با آموزش تاریخ، اخلاق و تحصیلات اجباری، بچه‌ها را بر اساس احترام به امپراتور و احترام به تفکر سیاسی ملی تربیت می‌کنند.

■ تاریخچه «شینتو ملی»

اشتباهی رایج در اذهان برخی وجود دارد مبنی بر اینکه شینتو به معبد، کاهن و تقدیس‌کنندگان آن محدود می‌گردد؛ اما این مفهوم، مفهومی بسته است؛ در واقع تقدیس امپراتور، قدرت و محرک اصلی پیدایش

شینتو ملی در ژاپن به شمار می‌رود. این مذهب را می‌توان شکل جدید و پیشرفته‌تفکر یا نظام سیاسی و ملی‌ای دانست که در دوره «ادو» آغاز شد. به موجب این تفکر، امپراتور فرزند خدایان است که از ابتدای تاریخ به ژاپن فرستاده شده است تا حاکمیتی مقدس بر این کشور داشته باشد و در ادامه به این اعتقاد دامن زد که ژاپن کشوری پیشرفته و برتر از سایر کشورهای جهان است.

در رابطه با تاریخ شینتوی قدیم باید گفت که در اواخر قرن هفدهم میلادی و اوایل قرن هیجدهم، امپراتور دستور داد که نظام دینی و قانونی ژاپن نیز همانند چین، تدوین شود. در آن زمان، مذهب بودا در این کشور رایج بود و مذهب شینتو مختص خاندان امپراتوری بود؛ اما رفته‌رفته گسترش یافت و مدتی بعد در عصر میجی به تفکر اصلی دولت تبدیل شد.

از زمان عصر میجی تا زمان جنگ جهانی دوم، وزارت وقت آموزش، شینتو را دین نمی‌شمرد؛ بلکه آن را سنتی ژاپنی می‌دانست که امپراتور را تقدیس و احترام می‌کرد؛ لذا باید تمامی ژاپنی‌ها در آداب شینتو در مدارس یا معابد شرکت می‌کردند. پس از پایان جنگ جهانی دوم، سردمداران نیروهای متفقین به پیوند محکم نیروهای نظامی و افراط‌گرایی ملی ژاپن با ماهیت دین پی بردند و بدین نتیجه رسیدند که باید دین و سیاست را در این کشور از یکدیگر تفکیک کنند.

آنان بر این باور بودند که علت اصلی تهاجم گستاخانه ژاپن، به ایدئولوژی دینی آن برمی‌گردد؛ لذا امپراتور را ملزم ساختند تا در ابتدای سخنرانی خود در دسامبر ۱۹۴۵ اذعان کند که انسانی معمولی است و فرزند خدایان نمی‌باشد. در اینجا بود که تفکر شینتوی ملی رو به انحلال نهاد؛ اما شینتوی خاندان امپراتوری به صورت کلی حفظ شد. پس از جنگ، راهبان و کاهنان به حامیان اصلی شینتوی ملی تبدیل شدند و علی‌رغم تعداد انگشت‌شمار حامیان این مذهب نسبت

به قبل از جنگ، اما همچنان افرادی هستند که ژاپن را سرزمین خدایان می‌دانند. این امر در چارچوب آزادی عقاید و ادیان می‌گنجد؛ به گونه‌ای که آزادی دیگران را به مخاطره نیندازد.

ماده ۲۰ قانون اساسی، بر حق آزادی ملت در انتخاب عقیده و ادیان تأکید می‌کند. دولت ضمن اعلام بی‌طرفی نسبت به ادیان، کسی را ملزم به شرکت در مناسبات دینی نمی‌داند. بدین ترتیب، دولت برای مذهب شینتو هیچ جایگاه یا اختیاراتی قائل نشده است. شینزو آبه، نخست وزیر این کشور، در تاریخ ۲۶ دسامبر ۲۰۱۳، به معبد یاساکونی رفت و بار دیگر مفهوم رفتن به این معبد را زنده کرد.

هرچند ژاپنی‌ها با ادیان انس و الفتی ندارند؛ اما دین پیوند محکمی با جامعه دارد؛ حتی در جامعه‌ای که مانند ژاپن، لائیک محسوب می‌شود.^۱



تأثیر سه سریال، تأثیر الأزهر، اوقاف و دارالإفتاء را خنثی می‌سازد!

اگر یک نظرسنجی برای سه سریال «الإختیار ۲ (گزینه ۲)»، «هجمة مرتدة (ضد حمله)» و «القاهرة - كابل (قاهره - کابل)» برگزار شود، چه نتایجی حاصل می‌شود؟

نتایج، حقیقتی را بیان می‌کند که تا کنون کسی به آن نزدیک نشده

تعرف-1/3364730/news/newdetails/3364730/1. <https://m.akhbarelyom.com/news/newdetails/3364730/1/>

الیابانیون-فی-المركز-الأول-2%A0%-C2%-علي-أكثر-من-مليار-شخص-بلا-عقيدة

است. نتیجه، اعماق جریان دینی را به صورت کامل افشا می‌سازد؛ میان تروریست و غیرتروریست، هیچ فرقی وجود ندارد، همه یکی هستند. همچنین این سریال‌ها توانسته‌اند، ریشه‌های مفاهیمی که رهبران نهادهای دینی مانند ال‌زهر، دارالافتاء و اوقاف در اذهان ما نهاده‌اند کرده‌اند را اصلاح سازد.

فعالیت‌های این نهادهای سه‌گانه در برابر نتایج حاصل از سریال‌های سه‌گانه، هیچ است.

اگر از مردم عادی بپرسید: نظر شما نسبت به «اخوان» چیست؟ بی‌درنگ و کلیشه‌ای پاسخ خواهند داد: اخوانی‌ها قاتل هستند؛ آنان همسران ما را کشتند، کودکان ما را یتیم و زنان ما را بیوه کردند. اگر بپرسی: چرا علمای دین نتوانستند جلوی اخوان را بگیرند یا مانند این سریال‌ها هویتشان را افشا سازند؟

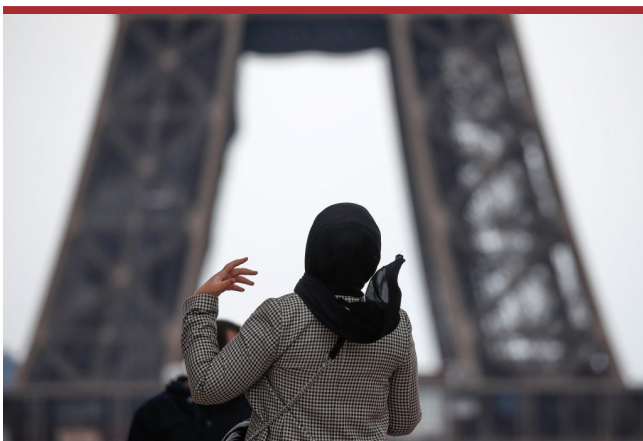
به صورت خودکار پاسخ خواهد داد: آنان با یکدیگر تفاوتی ندارند؛ یکی زیر عمامه پنهان شده است و یکی زیر شلوار. هر دو اوامر یکدیگر را اجرا می‌کنند.

امیدوارم نخست‌وزیری به این نتیجه برسد که باید نهادهای سه‌گانه را به صورت عینی و جداگانه مورد ارزیابی قرار دهد. همچنین هزینه‌هایی که به این نهادها می‌پردازد و هزینه‌هایی که برای سریال‌ها پرداخت کرده است را نیز مورد بررسی قرار دهد.

به شما اعضای نخست‌وزیری می‌گوییم، از افراد زیر برحذر باشید: کسانی که می‌گویند ما تفکر افراطی را از بین می‌بریم یا کسانی که از میانه‌وری اسلامی سخن می‌گویند یا کسی که سالانه مصری‌ها را با صدوره ۵۰ هزار فتوا، فتوا باران می‌کنند. گویا مردم بر روی زمینی که با فتوا فرش شده است، می‌خورند و می‌نوشند و راه می‌روند.

نهادهای سه‌گانه با دروغ کار خود را جلو می‌برند و سرنوشت بدی در انتظارشان است.^۱

۱. تأثیر ثلاثة مسلسلات-یکتسخ-تأثیر-الآزه/2781309/https://elbashayer.com



تناقضی لائیسیته و حجاب زنان مسلمان در فرانسه

■ مقدمه

طبق آمارهای سال ۲۰۲۰، جمعیت مسلمانان فرانسه به ۸ میلیون و ۶۰۰ هزار نفر رسیده است و مسلمانان، بعد از کاتولیک‌ها، دومین گروه دینی در این کشورند. از سال ۱۹۸۹ که سه دختر مسلمان برای اولین بار با حجاب وارد مدرسه شدند، حجاب به یکی از مباحث مناقشه‌برانگیز فرهنگی و سیاسی در این کشور تبدیل شده است؛ تا جایی که پارلمان فرانسه در بهار ۲۰۰۴ قانون «به‌کارگیری اصل سکولاریسم در مجامع عمومی» را تصویب کرد. به موجب این قانون، استفاده از تمام نمادهای دینی که جنبهٔ تظاهرگرایانه یا نمایشی دارند، در مدارس ممنوع شد. در پی آن و با رشد روزافزون زنان مسلمان مهاجر یا زادهٔ فرانسه، این قانون با مخالفت آنان در موارد متعدد روبه‌رو شد بین طرف‌داران لائیسیتهٔ جمهوری فرانسه و طرف‌داران تفسیرهای حقوق بشری از تنوع فرهنگی و آزادی مذاهب، مناقشات و بحث‌های حقوقی درگرفت. سؤال اصلی این نوشتار این است که چرا فرانسه بیش از دیگر کشورهای غربی در موضوع حجاب زنان مسلمان دچار معضل شد. نویسنده در

پاسخ به این سؤال معتقد است نظام سیاسی لائیک و فرهنگ سیاسی و اجتماعی لائیسیته در فرانسه مهم‌ترین دلیل این تعارض است. در نوشتار پیش رو، چرایی و چگونگی اینکه لائیسیته در صورت پذیرش حجاب، با مفروضات و اصول بنیادینش دچار تناقض می‌شود و از این رو حجاب زنان مسلمان را بر نمی‌تابد، در چند موضوع برمی‌رسیم: مفهوم لائیسیته و الزامات آن، جایگاه دین در حوزه عمومی نظام لائیک، تناقض لائیسیته در عمل با تنوع فرهنگی و دین در عرصه عمومی.

■ لائیسیته و دین

لائیسیته واژه‌ای است که در دهه هفتاد سده نوزدهم میلادی در فرانسه ابداع شد. بر اساس مفهوم لائیسیته، از یک سو، دولت و حوزه عمومی از هیچ دینی پیروی نمی‌کنند و از سوی دیگر، دین ضمن برخورداری از همه آزادی‌ها در جامعه مدنی، هیچ قدرت سیاسی‌ای اعمال نمی‌کند. جنبشی که برای تحقق لائیسیته و دولت لائیک شکل گرفت، لائیسیزاسیون می‌نامند. این فرایند در کشورهای کاتولیکی مانند فرانسه در تقابل با کلیسای لاری شکل گرفت. واژه لائیسیته در سال ۱۸۷۳ در دانشنامه لاروس و چهار سال بعد در فرهنگ لیتره، با تعاریف مشابهی وارد شد: «لائیسیته چیزی است که خصلت لائیک دارد.» در همین دانشنامه‌ها، لائیک «غیر مذهبی» یا «غیر دینی» تعریف شده است.

دو رکن بنیادین لائیسیته فرانسوی عبارت است از: ۱. جدایی دولت و کلیساها؛ ۲. تشکیل مدرسه لائیک یا مدرسه دولتی غیر دینی. لائیسیته با قانون ۱۹۰۵ و قانون اساسی جمهوری پنجم فرانسه در سال ۱۹۵۸ تصویب، تثبیت و نهادینه شد. قانون ۱۹۰۵ درباره ادیان که به قانون «جدایی دولت از کلیساها» مشهور است، در ماده ۲۱ خود از یک سو، آزادی وجدان و آزادی‌های دینی و از سوی دیگر، استقلال دولت از کلیساها را بیان می‌کند:

ماده ۱: جمهوری، آزادی وجدان را تأمین می‌کند. جمهوری، آزادی پیروان ادیان در انجام تکالیفشان را صرفاً تحت شروطی که برای تأمین منافع نظم عمومی مقرر می‌شوند، تضمین می‌کند.

ماده ۲: جمهوری، هیچ دینی را به رسمیت نمی‌شناسد و به هیچ دینی حقوقی نمی‌پردازد و کمک مالی نمی‌کند. در نتیجه از تاریخ ۱ ژانویه ۱۹۰۶ با انتشار قانون پیش‌گفته، تمام مخارج مربوط به امور مذهبی از بودجه‌های دولت، استان‌ها و کمون‌ها حذف شدند. در واقع، آنچه در لائسیسته تلاش می‌شود حفظ شود، خصلت غیردینی دولت و ممانعت از بازگشت دین به قدرت سیاسی است.

در مواجهه با حجاب، سه گرایش اصلی در میان سیاست‌گذاران فرانسوی وجود دارد: طرف‌داران جدایی، طرف‌داران بی‌طرفی و طرف‌داران رواداری. طرف‌داران جدایی معتقدند به دلیل اینکه در جمهوری فرانسه، مخاطبان نهادهای عمومی‌ای همچون مدرسه مردم‌اند، هیچ علامت تمیزدهنده‌ای که به طور عمد و ماقدم، وابستگی افراد را نشان دهد، مثل حجاب، نباید پذیرفته شود. نتیجه آنکه صبغه دینی خاص یا تظاهرات عینی دینی مانند حجاب در حوزه‌های عمومی در تضاد با قوانین جمهوری لائیک فرانسه است.

طرف‌داران بی‌طرفی معتقدند مدرسه باید فضایی بی‌طرف و محل آگاهی انتقادی باشد و از آنجا که حجاب بروز نمایان دین اسلام است، با این خصلت مدرسه در تضاد است و از این رو حجاب در دایره آزادی وجدان نمی‌گنجد؛ بلکه به حوزه نظم عمومی مربوط می‌شود. به عبارت دیگر، آنان معتقدند از حیث قانون، برای حفظ بی‌طرفی مدارس دولتی در مواجهه با ادیان و برقراری آرامش در مدرسه، بهتر است حجاب در مدارس غیرقانونی اعلام شود.

طرف‌داران رواداری بر این باورند که لائسیسته باید به گونه‌ای باشد که بتواند همه فرزندان جمهوری فرانسه را با همه تنوع و گوناگونی‌شان

در آغوش گیرد. اینان معتقدند منع حجاب و بی توجهی به ارزش های دینی مسلمانان به رشد گرایش بنیادگرایی، مطالبات شدیدتر هویتی و قوم گرایی منجر خواهد شد.

دو گروه نخست این گونه استدلال می کنند که بنیان لائسیسته فرانسوی بر این اصل است که هیچ نماد دینی خاصی نباید از طرف دولت بر شهروندان تحمیل شود و از طرف دیگر، ارجاع به عقاید دینی به منظور توجیه سیاست های عمومی از نظر سیاسی خطاست. آنان معتقدند لائسیسته فرانسوی باید ضامن آزادی دین در حوزه خصوصی و خروج آن از حوزه عمومی باشد. بر طبق این اصل که دولت نباید طرفدار هیچ دین خاصی در حوزه عمومی باشد، اگر دولت فرانسه به زنان مسلمان اجازه دهد حجاب داشته باشند، اصل بی طرفی را نقض کرده است؛ چراکه نماد دینی همچون اسلام را در حوزه پوشش، در نهادهای عمومی مانند مدرسه مجاز دانسته است. تفسیر آنان از دو اصل تصویب شده قانون این است که اصل اول، آزادی دینی را برای تمام ادیان در حوزه خصوصی در فرانسه تضمین و تأمین می کند و اصل دوم بر عدم حمایت دولت از دینی خاص تأکید دارد.

اما طرفداران رواداری نگران اند که رشد روزافزون مسلمانان از طریق زادولد و مهاجرت سبب شود سیاست های همسان سازی لائیک فرانسوی دیگر کارآمد نباشد؛ یعنی افرادی که تمایل به بروز نمادهای دینی، آئین ها یا قومیت خود دارند، نتوانند در جامعه فرانسه احساس تعلق و هویت کنند. پرسشی که این دسته مطرح می کنند، این است: آیا جمهوری لائیک فرانسه با گوناگونی فرهنگی و هویتی امروز فرانسه هم خوانی دارد؟ این نگرانی وجود دارد که اگر اقلیت های فرهنگی و قومی نتوانند به هر دلیلی، جذب فرهنگ لائیک فرانسه شوند، به تشکیل گروه های حاشیه ای گرایش پیدا می کنند که بسیاری از آن ها سیاست ها و افکار ضد جمهوری و ضد لائیک دارند.

از منظر این متفکران، سه راه حل برای چالش حجاب و دولت لائیک می‌توان برشمرد: اول اینکه مسلمانان اصول لائیسیتۀ فرانسه را بپذیرند و جذب فرهنگ فرانسوی شوند؛ دوم اینکه مسلمانان کناره‌گیری کنند؛ سوم اینکه به ساخت هویت ترکیبی اسلامی-غربی همت گمارند. راه حل اول از منظر مسلمانان این طور تعبیر می‌شود که به برتری اصول لائیسیتۀ گردن نهند. راه حل دوم، آن‌ها را جذب گروه‌های تندروی افراطی خواهد کرد؛ چراکه اگر نتوانند جذب جامعهٔ فرانسه شوند، به دنبال هویت‌سازی با گروه‌های افراطی می‌روند. راه حل سوم، تناقض‌های هر دو راه حل را در خود دارد: کدام جنبه از اسلام و کدام جنبه از غرب؟ این همسان‌سازی با هر جزء دو مؤلفه تا چه حد و چگونه رخ دهد؟ در واقع بیم آن می‌رود که تشویق به ساخت هویت اسلامی-غربی به نتایج ناسازگاری منجر شود که در نهایت، جز پذیرفتن راه حل اول یا دوم چاره‌ای باقی نگذارد.

از سوی دیگر، استدلال زنان محجبه در فرانسه این است که حجاب داشتن تبعیت از ارزش‌های دینی‌شان است و اصول لائیسیتۀ باید از آنان برای پیگیری ارزش‌های دینی‌شان در عرصهٔ عمومی حمایت کند. استدلال آن‌ها برای این ادعا مادهٔ ۹ توافق اروپا در حوزهٔ حقوق بشر است که آزادی ادیان را تضمین می‌کند. تأکید این ماده بر این است که هر تبعیضی بر مبنای دین غیرقانونی است و شاگردان مدرسه حق دارند عقاید دینی خود را در پوشش ابراز کنند؛ البته تحت شروطی که عبارت‌اند از: ۱. شاگردان مدرسه، آزادی دیگران را محترم شمارند؛ ۲. آن عقیدهٔ دینی با فعالیت‌های آموزشی یا محتوای برنامه‌های مطالعاتی مدرسه تداخلی نداشته باشد؛ ۳. دانش‌آموزان در کلاس‌های درس شرکت نکنند. طرف‌داران این اصل حقوق بشری معتقدند لائیسیتۀ ملزم است به تمام عقاید احترام بگذارد و نمی‌تواند اصل بی‌طرفی را در قبال عقاید مختلف نقض کند. علاوه بر این،

پوشش حجاب با اصل لائیسیتیه ناسازگار نیست و نمی‌توان آن را نمایشی دانست؛ بنابراین دانش‌آموزان حق دارند از پوشش حجاب در مدرسه استفاده کنند. طرف‌داران این عقیده می‌خواهند اصل لائیسیتیه را که می‌گوید دولت لائیک هیچ نماد دینی نمایشی و تظاهرگرایانه در مجامع عمومی را برنمی‌تابد، به این اصل تغییر دهند که لائیسیتیه هر نوع بیان دینی و بروز آئینی را روا می‌دارد و تحمل می‌کند.

این تفسیر با درک طرف‌داران لائیسیتیه فرانسوی از اصول لائیسیتیه کاملاً تضاد دارد. علاوه بر نگرانی برای حفظ ارزش‌های لائیسیتیه، طرف‌داران آن معتقدند در پشت نماد عینی حجاب، بنیادگرایی دینی سازمان‌یافته‌ای شکل می‌گیرد که ارزش‌های جمهوری فرانسه، مانند لائیسیتیه و هویت فرانسوی را تهدید می‌کند. آنان زنان محجبه را به‌عنوان قربانیان مردسالاری اسلامی نشان می‌دهند که قربانی تبعیض، نابرابری و مردسالاری هستند و حجاب نماد عینی این مسائل است. آنان حجاب را تلاش مسلمانان برای لائیسیتیه‌زدایی از فرهنگ جمهوری فرانسه می‌دانند و معتقدند اگر جمهوری فرانسه در حوزه خصوصی و عمومی، هیچ تبعیضی بین ادیان قائل نیست، وظیفه شهروندان فرانسوی هم این است که از اصول جمهوری در واردنشدن دین در عرصه عمومی دفاع کنند. همچنین آن‌ها معتقدند بسیاری از زنان مسلمان محجبه از سوی خانواده‌های خود و گروه‌های تندرو برای حجاب داشتن در عرصه عمومی تحت فشار هستند و وظیفه دولت این است که از آن‌ها حمایت کند.

■ زنان مسلمان و هویت اسلامی

فرانسه به‌عنوان مهد لائیسیتیه، هویت ملی‌گرایی نیرومندی دارد و حس قوی ناشی از این هویت با لائیسیتیه درآمیخته است. در واقع، هویت ملی مدرن فرانسوی لائیک است؛ اما این تعریف از هویت با افزایش جمعیت مهاجران و متولدین مسلمان که هویت خود را متکثر

تعریف می‌کنند و معتقدند فرانسوی بودن جزئی از هویت آنان است نه کل آن، ترک برداشته است. مسئله مهم‌تر اینکه لائیک بودن به شیوه فرانسوی مبنای هویت بسیاری از مسلمانان در فرانسه نیست. زنان مسلمان فرانسوی دلایل خود برای پوشیدن حجاب و احساساتشان به این آئین را به طرق گوناگون و تحت تفاسیر متفاوت بیان کرده‌اند. بسیاری از این دلایل نشان‌دهنده آمیخته نبودن آنان با جامعه لائیک فرانسه است که برخی از آن‌ها را می‌توان چنین برشمرد: احساس امنیت، نزدیکی به پیامبر اسلام و الگوهای اسلامی زیستن، احساس تعلق به جماعت اسلامی، بازگشت به سنت‌های قومی و نژادی، بازگشت به سرزمین مادری که غیر از فرانسه است، بیان اعتراض درباره سیاست‌های دولت فرانسه که نشانه‌ای از احساس غرور به هویت اسلامی‌شان است و در نهایت، افزایش اعتماد به نفس. طرف‌داران حجاب دخالت دولت فرانسه برای واردنشدن دین در حوزه عمومی را به منزله کنترل بدن، روح و ذهنشان تفسیر می‌کنند؛ اما در آن سو، مخالفان حجاب معتقدند با این ممنوعیت، زنان مسلمان از دکتترین سرکوبگر اسلامی که زن را ابژه تحت تسلط خود ساخته است، رها می‌شوند و در نتیجه، به هویتی خودبنیاد و مستقل دست می‌یابند. البته این تعریف و تفسیر از هویت خودبنیاد در تعریف هویت در مکتب روشنگری ریشه دارد که در آن به شاخص‌های فرهنگی و احساس تعلق به گروه و قومی خاص برای داشتن هویت هیچ بهایی نمی‌دهند. زنان مسلمان فرانسه خود را مسلمان، فرانسوی، تونس‌ی، الجزایری و غیره توصیف می‌کنند. آنان حداقل از هویتی سه جزئی در توصیف خود سخن می‌گویند و هویتی چندپاره و متنوع دارند. حفظ حجاب از سوی این زنان در واقعی کوششی است برای مقابله با سیاست‌های هم‌گون‌سازی لائیک دولت فرانسه. آنان با حجاب می‌خواهند هویت مسلمان خود را در برابر این سیاست ابراز کنند. مسلمانان فرانسه که بیشترشان در

نسل خود یا نسل پدران و مادرانشان، پیشینه‌ای مستعمراتی دارند، بسیار کم توانستند جذب فرهنگ فرانسوی شوند و لائیسیتۀ فرانسوی هم مانعی برای این جذب به حساب می‌آید. به عبارت دیگر، مسلمانان به سبب اینکه به هویت فرانسوی احساس عدم تعلق دارند، با هویت اسلامی‌شان احساس تعلق قوی‌تری می‌کنند. برای دولت فرانسه، سیاست‌های همگون‌سازی به این معناست که ارزش‌های فرهنگی و سیاسی فرانسوی برای همه مهاجران و فرزندان زاده خاک فرانسه لازم‌الاجراست؛ اما این سیاست در عصر تکثر فرهنگی کاربرد چندانی ندارد و با الزامات واقعی جوامع چندفرهنگی سازگار نیست. در واقع، این سیاست شکاف بین مهاجران مسلمان و جامعه فرانسه را بیشتر خواهد کرد و به مهاجران مسلمان این حس را خواهد داد که چون مسلمان‌اند، جزئی اصیل از جامعه فرانسه نیستند و چون نمی‌توانند به دلیل مسلمان بودن ارزش‌های لائیک فرانسوی را بپذیرند، در نظام شهروندی فرانسه، موقعیتی فرودست دارند. سیاست‌های همگون‌سازی دولت فرانسه حق اقلیت‌ها برای زندگی کردن بر مبنای ارزش‌ها و عقاید دینی خود را نادیده می‌گیرد؛ برای مثال، این حق که تعلقات نژادی، دینی، قومی و فرهنگی، اجزای سازنده هویت‌اند.

دیده‌بان حقوق بشر پس از تصویب قانون منع حجاب در فرانسه اعلام کرد بر اساس قانون‌های بین‌المللی حقوق بشر، دولت‌ها تنها زمانی می‌توانند اعمال دینی را محدود کنند که تهدیدی علیه امنیت عمومی به حساب آیند؛ برای مثال، وقتی بیان عقیده‌ای دینی، حقوق دیگران را مخدوش کند یا به کارکرد آموزش در مدارس صدمه زند. اما حجاب دختران مسلمان یا علائم دینی یهودیان و مسیحیان هیچ تهدیدی علیه نظم عمومی، امنیت یا اخلاق نیست و این نمادها هیچ تأثیر سوئی بر حقوق و آزادی‌های بنیادین دیگر دانش‌آموزان و همچنین کارکرد آموزشی مدارس ندارند.

■ چالش‌های پیش روی لائیسیتۀ روادار

استدلال طرف‌داران لائیسیتۀ روادار این است که با توجه به واقعیت هویت‌های متکثر در جهان امروز و چندفرهنگی‌بودن جامعهٔ فرانسه، بهتر است دولت فرانسه ضرورت تغییر در سیاست‌های لائیک سفت و سخت خود را درک کند و تفسیری نو از جامعهٔ لائیک ارائه دهد که با مقتضیات امروزمین جامعهٔ فرانسه سازگار باشد؛ یعنی تساهل در برابر پوشش زنان مسلمان و حتی اجراشدن قوانین شریعت اسلامی در حوزهٔ امور فردی در جامعهٔ مسلمانان. این دسته از مفسران معتقدند تفسیر حجاب به عنوان تلاشی برای سیطرۀ ارزش‌های اسلامی و تهاجم به فرهنگ لائیک فرانسوی تفسیری است که در عصر استعمارگری ریشه دارد و با مطالعات شرق‌شناسی که شرقیان را انسان‌هایی ستم‌پذیر و فرومایه تعریف می‌کرد که باید به کمک ارزش‌های غربی به نجات آنان شتافت، منطبق است. اما مخالفان این تفسیر استدلال می‌کنند که دین اسلام نه تنها دینی خصوصی نیست، بلکه سوگیری‌های فرهنگی و سیاسی بنیادین دارد و تضاد بین اسلام و لائیسیتۀ تضادی است واقعی و غیرقابل چشم‌پوشی. آنان معتقدند نمی‌توان مسلمانان را در اعمال قوانین شریعت خود آزاد گذاشت و در عین حال، قوانین جمهوری فرانسه را در حوزهٔ اجتماعی برای آنان لازم‌الاجرا دانست. آیا می‌توان تعدد زوجات، تبعیت بی‌چون‌وچرا از احکام شریعت، فرودستی زنان و بسیاری از احکام شرعی اسلام را در جامعهٔ فرانسه مجاز دانست و در عین حال از لازم‌الاجرا بودن قوانین لائیک در حوزهٔ ازدواج، و فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی برای مسلمانان سخن گفت؟ فمنیست‌های لائیک فرانسوی استدلال می‌کنند که بسیاری از قوانین دینی اسلام مبنای تبع‌دگرایانه دارد و دربارهٔ پیروی از آن قوانین نمی‌توان از حق انتخاب آزادانه سخن گفت. در فرهنگ اسلامی، دختری که در خانواده‌ای مسلمان به دنیا می‌آید، ملزم به رعایت حجاب است؛

وگرنه از جانب خانواده و جامعهٔ مسلمان تحت فشار قرار می‌گیرد و طرد می‌شود. آیا می‌توان از حق آزادی وجدان در انتخاب حجاب از سوی چنین دختری سخن گفت؟ اگر جامعهٔ اسلامی مسلمانان فرانسه حق آزادی انتخاب را برای افراد خود به رسمیت نشناسد، آیا قوانین لائیک فرانسه، جایی که بین حق انتخاب آزادانه برای فرد مسلمان و تبعیت از اصول دینی تعارض پیش می‌آید، باید سکوت کند؟ اگر سکوت کند و مسئله را مسئله‌ای فرهنگی در چارچوب کشمکش‌های خود مسلمانان با یکدیگر بینگارد، آنگاه چگونه از حق آزادی دختر مسلمانی که نمی‌خواهد حجاب بر سر کند، دفاع کند؟ یا در حوزهٔ چندهمسری، آیا قوانین فرانسه می‌توانند اجازهٔ چندهمسری را در خاک فرانسه به مرد مسلمان بدهند؟ در این صورت، چگونه شهروند مرد فرانسوی اجازه خواهد داشت فرانسوی بماند و چند همسر داشته باشد؛ بر فرض اینکه رضایت زنانی را که به همسری این مرد درآمده‌اند، لحاظ نکنیم؟

آن‌ها استدلال می‌کنند که مسئلهٔ حجاب و انتخاب نوع پوشش نتایج جدی‌تری برای جامعهٔ فرانسه به دنبال دارد؛ برای مثال، زن مسلمانی که خود را با هویت اسلامی‌اش توصیف می‌کند، شاید تمایل نداشته باشد از قوانین فرانسوی تبعیت کند و پیروی از احکام شریعت اسلام را ترجیح دهد. در چنین حالتی آیا می‌توان تبعات پیروی از دو دسته قوانین کاملاً متضاد، قوانین لائیک و قوانین شریعت اسلام را در یک جامعه پذیرفت؟ این پرسش‌ها تا حدی جدی است که احزاب دست‌راستی فرانسه به نحوهٔ عملکرد دولت‌های اسلامی در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا اشاره می‌کنند و نارواداری این دولت‌های مسلمان در مواجهه با اقلیت‌های عقیدتی، فرهنگی، دینی و جنبش‌های فمینیستی را نمادی از ناسازگاری بنیادین احکام شریعت اسلام با ارزش‌ها و فرهنگ مدرن غربی یا ادیانی غیر از اسلام می‌دانند. آن‌ها معتقدند اصولاً احکام اسلام نمی‌توانند با قوانین لائیک سازگار

شوند و امکان هم‌زیستی آن‌ها غیرممکن است؛ که اگر غیر از این بود، نشانی از رواداری شریعت اسلام و احکام اسلامی در کشورهای اسلامی با بی‌دینان، لائیک‌ها، سکولارها و فمینیست‌ها وجود داشت. در نتیجه، اگر سازگاری اسلام با سکولاریسم در کشورهای اسلامی خاورمیانه و شمال آفریقا را نمی‌بینیم، پس در جامعهٔ فرانسه هم این سازگاری ممکن نخواهد بود و دلیل آن از منظر آنان، ماهیت دینی، ضد لائیک، ضد فمینیسم و ضد آزادی اسلام است.

■ نتیجه‌گیری

همان‌طور که در متن توضیح داده شد، به دلیل تفسیر دولت لائیک فرانسه از اصول لائیسیتتهٔ جمهوری فرانسه تظاهر به هیچ نماد دینی در عرصهٔ عمومی مجاز نیست. بر طبق این تفسیر، از آنجا که مدرسه نهادی عمومی در کنار دیگر نهادهای عمومی است، زنان مسلمان از حق پوشش حجاب برخوردار نیستند؛ چراکه پوشش حجاب اصل بی‌طرفی حوزهٔ عمومی در مواجهه با ادیان را نقض کرده و دین را به عرصهٔ عمومی وارد می‌کند و لائیسیتته حضور دین در عرصهٔ عمومی را برنمی‌تابد.

اما آیا در جوامع چندفرهنگی امروز، فرانسه می‌تواند به تفاسیر قرن نوزدهمی و ابتدای قرن بیستمی از لائیسیتته وفادار بماند؟ این‌گونه به نظر می‌رسد که فرانسه باید تفسیر کارآمدتری از قوانین لائیک داشته باشد، هم از منظر اصول حاکم بر قواعد حقوق بشر و هم تدبیری که هر دولتی در غرب برای جذب حداکثری مهاجران مسلمان در جامعهٔ خود برای جلوگیری از رشد جنبش‌های بنیادگرا باید در پیش بگیرد. پدیده‌ای به نام هویت متکثر شهروندان در جهان امروز نه این اجازه را به فرانسه خواهد داد که به ارزش‌های لائیک خود بدون انعطاف وفادار بمانند و نه به مسلمانان اجازه می‌دهد که در هر جای جهان به ارزش‌های اسلامی خود صددرصد پایبند بمانند. به نظر می‌رسد تفاسیر

سازگار، منعطف و روادار بر مبنای آموزه‌های حقوق بشر از لائیسیته، راهکارمنطقی دولت فرانسه برای مواجهه با چالش‌های پیش روست. از آنجا که قوانین نمی‌توانند اصولی جزمی و غیرقابل تغییر باشند و لازم است که به اقتضای زمان، سازگار شوند و تغییر یابند، می‌توان لائیسیتهٔ فرانسوی را هم مشمول این رویه دانست.



یهودستیزی و نظریه‌های توطئه در مدارس بروکسل رونق می‌گیرد!

روزنامهٔ لوموند فرانسه، نتایج پژوهش علمی دو تن از پژوهشگران بلژیکی را منتشر ساخت. این پژوهش با عنوان «انسان یهودی و دیگری، در مدارس فرانسوی زبان در بروکسل»، احساسات مردم بلژیک نسبت به یهودستیزی و نسل‌کشی (یهود) را بررسی می‌کند.

نتایج این پژوهش حاکی از آن است که ۴۲ درصد جوانان، هیتلر را مظهر شر نمی‌دانند. ۷۳ درصد هرگز چیزی دربارهٔ نسل‌کشی یهود نشنیده‌اند و ۲۸ درصد جامعهٔ آماری، یعنی مسلمانان عرب، معتقدند که سرویس اطلاعاتی اسرائیل در حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در ایالات متحده، دست دارد.

مقامات بلژیکی بیم آن داشتند که این نتایج به رسانه‌ها انتقال یابد و اشتباهات نظام آموزشی در بی‌توجهی به تاریخ، فلسفه و سواد

رسانه را بر ملا سازد.

سیاست مدران قصد نداشتند که مشکلات پرورش نسل جوان را به این روشنی نشان دهند و درصدد بودند از تمامی مسائلی که ممکن است همین تعادل شکننده میان پیروان ادیان مختلف در جامعه را از بین ببرند، اجتناب ورزند.

عوامل اجتماعی و اقتصادی، تحلیلی حداقلی از پدیده‌های اجتماعی مانند پدیده یهودستیزی، ارائه می‌دهند.

این روزنامه فرانسوی می‌نویسد که پژوهش حاضر، تا حد زیادی برگرفته از پژوهشی است که در سال ۲۰۱۱ در مدارس هلندی زبان اجرا شد. این پژوهش نشان داد که دانش‌آموزان مسلمان به رایج‌ترین اظهارات کلیشه‌ای یهودی‌ستیز باور دارند؛ مثلاً معتقدند که «یهودیان درصدد سیطره بر همه چیز هستند»؛ اما در جامعه گسترده‌تر فرانسوی زبان، ۲۱ درصد دانش‌آموزان مسلمان معتقدند که در شمار قربانیان «هولوکاست» مبالغه شده است.

یک نظرسنجی که ۳۹ درصد جامعه آماری آن را دانش‌آموزان مسلمان تشکیل می‌دانند، نشان می‌دهد که این افراد برخلاف سایر دانش‌آموزان از «لیبرالیسم فرهنگی» حمایت نمی‌کنند.

بر اساس این پژوهش، کاتولیک‌ها نیز به تعصبات جنسی، یهودستیزی و مخالفت با هم‌جنس‌گرایی متعهد هستند؛ به‌گونه‌ای که ۲۶ درصد آنان از معلمی که گرایش‌های جنسی غیرسنتی دارد، دوری می‌کنند. ۳۸ درصد آنان معتقدند که قانون دین بر قانون اجتماعی اولویت دارد و ۲۹ درصد آنان نظریه «داروین» را قبول ندارند.

پارلمان منطقه‌ای در بروکسل درصدد برگزاری نشستی برای بررسی

مشکل نژادپرستی و یهودستیزی است.^۱

1. <https://arabic.sputniknews.com/amp/world/202103051048286645->

دراسة - بلجیکية - معاداة - السامية - ونظريات - المؤامرة - تزدهر - في - مدارس -
- / - بروکسل



ادیان و بیماری‌های مسری

نیویورک به کانون جدید شیوع کرونا تبدیل شد و وضعیت بسیار اسف‌باری پیدا کرد. در این میان، یک جوان آمریکایی به مرکز شهر نیویورک آمد تا به مردم یادآوری کند که ظهور مسیح و وقوع قیامت نزدیک است و مردم را به توبه فراخواند. لذا هشدار داد و گفت: «ای نیویورک، آیا امروز صدای پروردگار را شنیدی؟ تنها اوست که می‌تواند این زمین را از این بیماری‌ها، ویروس‌ها و باکتری‌ها پاک سازد».

این جوان مسیحی تنها راه حل بیماری کرونا را، امداد آسمانی می‌داند؛ همانند بسیاری از افراد که دین و ایمان را نخستین ابزار مقابله با این بیماری می‌دانند؛ به‌ویژه وقتی که علم به نتیجه‌ای نمی‌رسد. از سوی دیگر، گروهی معتقدند که در مواقعی بحرانی مانند این بحران، دین باید به کلیسا و دیر برگردد و عرصه را برای دانش تجربی باز بگذارد؛ زیرا تنها این دانش می‌تواند با بلایا و فجایع مقابله کند و دین نه تنها در این عرصه حرفی برای گفتن ندارد؛ بلکه مداخله آن، بر مشکلات می‌افزاید.

در این گزارش می‌کوشیم تا با نقش دین در مقابله با بلایای طبیعی

مانند بیماری‌ها آشنا شویم و به این پرسش پاسخ بدهیم: دین چگونه می‌تواند با ایفای نقشی سازنده، به انسان‌ها در عبور از طوفان بلایای طبیعی با کمترین تلفات ممکن، کمک کند؟

انسان در طول تاریخ با چالش‌های متعددی مانند زلزله، قحطی و بیماری مواجه بوده است که به مرگ میلیون‌ها انسان انجامیده است یا سرنوشت برخی کشورها و تمدن‌ها را تغییر داده است و مرزهای جغرافیایی را برای همیشه جابه‌جا کرده است. یکی از این بلایای مهم، «طاعون» بود که از چین گرفته تا اروپا، جان میلیون‌ها نفر را گرفت. طاعون مسأله‌ای است که علاوه بر علم تجربی در احادیث نبوی نیز بدان پرداخته شده است.

از نظر علمی باید گفت که عامل بیماری طاعون، یک باکتری حیوانی است که از طریق پستانداران منتقل می‌شود؛ بدین ترتیب که کک‌های موجود در بدن این پستانداران با نیش زدن انسان، باکتری را به او منتقل می‌کنند.

در غرب، طاعون چالشی بزرگ برای کلیسا و اروپای مسیحی بود. این بیماری، مرگ واقعی بود و روزانه جان صدها و بلکه هزاران انسان را گرفت. علایم این بیماری برعکس کرونا، به سرعت خود را نشان می‌داد و طی چند روز یا چند ساعت، فرد مبتلا را از پای درمی‌آورد.

برای مقابله با هر دشمنی، در مرحله نخست باید بیشترین اطلاعات ممکن را در مورد آن به دست آورد؛ اما وضعیت علمی، دینی و فکری در اروپا به گونه‌ای بود که با شناخت عامل طاعون، فاصله زیادی داشت. در آن زمان ایدئولوژی دینی مسیحیت و یهود قائل بر این بود که انسان، یکی از آفریده‌های ویژه خداوند است و ارتباط منحصر به فردی با خدا دارد و بر حسب ماهیتش نمی‌تواند رابطه‌ای احتمالی میان او و موش وجود داشته باشد. این نظریه دینی، مانعی بزرگ ایجاد کرد و اروپا نتوانست عامل شیوع طاعون را کشف کند.

در این زمان که مرگ و میر افزایش یافته بود و مسیرها با اجساد مسدود گشته بود، کلیساهای اروپایی در جستجوی دلایل «خشم پروردگار» برآمدند؛ خشمی که باعث شده است تا بندگان را مورد لعن و نفرین قرار دهد؛ لذا همگان تحت تأثیر این اندیشه، اتفاق نظر داشتند تا زمانی که افراد غیرمؤمن به مسیحیت را از بین نبرند، این مشکل وجود خواهد داشت؛ لذا به قتل عام (یهود) پرداختند؛ زیرا معتقد بودند که آنان مسیح را به صلیب کشیده‌اند.

علی‌رغم مخالفت برخی از افراد لائیک یا برخی علمای مسیحی با این قتل عام، برخی از کاهنان گروه‌هایی را مأمور کردند تا خشم خداوند را خاموش کنند. همانند آنچه در سال ۱۳۶۶ میلادی در پاریس رخ داد؛ ولی این اقدامات به افزایش آمار مبتلایان، فوتی‌ها و شیوع بیشتر بیماری انجامید.

در این شرایط دشوار، سردمداران کاتولیک و پروتستان کوشیدند تا دلایل دیگری برای این بیماری ارائه دهند؛ لذا مارتین لوتر در کتاب خود با عنوان أحادیث المائدة می‌گوید: «شیطان عامل شیوع بیماری‌های خطرناک است؛ زیرا منشأ بیماری است.»

طب قدیم اروپا نتوانست تحلیلی علمی یا درمانی کارآمد برای طاعون ارائه کند و به نظر می‌رسید که اروپایی‌ها امیدی به غلبه بر این بیماری ندارند؛ زیرا از جنبهٔ هنری، تفکر غلبه مرگ بر انسان نهادینه شد و از نظر ساختار دینی، تلفات انسانی و زیان‌های مالی کلیسا در اروپا در مقابله با طاعون، بسیار گسترده بود. کلیسا برخی از سردمداران خود مانند رئیس اسقف‌ها و جانشین او را از دست داد.

مشرق اسلامی نیز همانند اروپای قدیم، با موج‌های سهمگین طاعون مواجه شد که کشورهای عربی و اسلامی را درنوردید و علی‌رغم کوشش اطباء مسلمان، ده‌ها هزار فوتی بر جای نهاد. طی قرن‌های نخستین، شیوع طاعون حتی به فروپاشی سریع‌تر حکومت بنی‌امیه و

روی کار آمدن بنی عباس منجر شد.

مسلمانان بر اساس عقاید دینی خود با طاعون به عنوان یک ابتلا و امتحان برخورد کردند؛ یعنی عکس العمل اجتماعی آنان مشابه غرب بود و یکدیگر را به توبه و بازگشت به سوی خدا فرامی خواندند. تلاوت قرآن کریم افزایش یافت، مردم برای ادای نماز استسقا به بیابان می رفتند، مظاهر تجمل گرایی را کاهش دادند و به روزه داری و اطعام فقرا روی آوردند. مقامات سیاسی نیز همین رویه را در پیش گرفتند و نماز، دعا و روزه در دمشق و قاهره بر اساس تصمیمات سیاسی انجام می شد.

اما این اجماع دینی با اجماع علمی، اداری و سیاسی لازم برای مقابله با این بیماری همراه نبود؛ لذا اختلافی شدید و خشن میان طبای مسلمان و فقها شکل گرفت. شایان ذکر است که سطح طب اسلامی چه در مشرق عربی و چه در آندلس نسبت به طب غربی، پیشرفت چشمگیری داشت؛ به گونه ای که مسلمانان اگر چه نتوانستند راه حلی برای درمان طاعون پیدا کنند؛ اما با کشف دلایل شیوع این بیماری فاصله ای نداشتند.

این پیشرفت ناشی از برخورداری از کتاب های بنیادین در زمینه بیماری هاست مانند کتاب الحاوی، تألیف ابوبکر زکریای رازی یا کتاب های ابن سینا که مهم ترین آن کتاب قانون است. این کتاب ۵ جلدی، به منزله یک دانش نامه پزشکی است و تا قرن نوزدهم میلادی جزو کتاب های درسی در اروپا به شمار می رفت.

اما تمامی این کوشش های علمی پزشکی پزشکان مسلمان، به آنان در کشف داروی طاعون کمکی نکرد؛ زیرا در قرن ۱۴، انسان نمی توانست با کتری عامل طاعون را کشف کند. راه حل هایی که طبای مسلمان ارائه دادند؛ نمی توانست به درمان بیماری یا کاهش آن کمکی بکند؛ لذا برخی از علما، رفتن به نزد اطبا را بی فایده دانستند

و آنان را بی سواد در علم طب خواندند.

اختلاف دیگر علما و اطبا به عامل شیوع بیماری برمی گشت. اطبا یکی از عوامل شیوع را انتقال ویروس و مسری بودن بیماری می دانستند؛ اما علما با استناد با حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) این عامل را انکار می کردند. ۱۰ در واقع آنان به ظاهر کلام اکتفا می کردند. در آندلس پیشرفت طب، برخورد با این مسائل فقهی و طبّی سخت را آسان تر کرده بود.

با گذشت زمان، جهان از ارزش های انسانی، اخلاقی و دینی جدا شد و دیگر ملاک و معیار محسوب نمی شد. در این جا بود که نژادپرستی و فلسفه داروینی پدیدار گشت که قدرت را تنها معیار حکمرانی و تنها سازوکار حل اختلافات دانست.

با انتقال به عصر جدید، ما در دنیایی مدرن زندگی می کنیم که مبتنی بر نظام سرمایه داری است؛ دنیایی که نه تنها در عرصه سیاسی بلکه در عرصه اجتماعی و فرهنگی نیز گرایش فراگیری به سمت لائیک دارد.

در قرون وسطی در غرب، شر مرتبط با گناه بود و عقوبت پس از ارتکاب گناه صورت می گرفت؛ اما پس از این که غربی ها دریافتند که این معادله همیشه درست نیست و بلایا یا فجایع بدون ارتکاب هیچ گونه گناهی نیز ممکن است رخ بدهد، تفکر غرب نسبت به بلایای طبیعی تغییر کرد و بدین نتیجه رسید که این بلایا را فقط باید با علم مدیریت کرد و از هرگونه اندیشه اخلاقی اجتناب ورزید. از این رو، وقتی که شرارت های اجتماعی ظهور و بروز پیدا کرد؛ مثلاً ژاپن بمباران هسته ای شد، شرارت به یک بروکراسی نرم تبدیل شد و وجدان انسانی به صورت کامل از تمدن غربی حذف شد.

«زیگمونت باومن» در کتاب خود با عنوان ترس سیال می گوید:

۱. «لا عدوی ولا طيرة ولا هامة ولا صفر، ولا نوء ولا غول»

«این تحول در تفکر غربی دو قاعده اصلی بر جای نهاده است:

۱. گرایش به سمت بی طرفی نسبت به امور اجتماعی و بی اهمیت
شمردن معیارهای اخلاقی؛

۲. بی تفاوت ساختن انسان ها نسبت به مسئولیت اخلاقی در برابر
تبعات رفتارشان.

هر بار که نقطه ای از جهان دچار بلایای طبیعی می شود، فریادها بلند می شود که باید دین را از مسائل دشوار انسانی دور ساخت. وقتی که مردم در رابطه با نقش علما برای حل این گونه مشکلات می پرسند، اگر قائلیم که علما نقشی ندارند، پس باید مردم را توجیه کرد که باید امور را به متخصصان علوم تجربی واگذار کرد.

اما مشکل اصلی این است که علم و عقل غربی نتوانسته است اخلاقی شایسته برای مقابله با بحران های بزرگ ایجاد کند؛ مثلاً در زمان کرونا، دولت ترامپ به جای سلامتی شهروندان، اولویت را به حفظ اقتصاد داد و افراد مسن را فدا کرد. از سوی دیگر، تجهیزات پزشکی در اروپا به سرقت می رفت که نتیجه طبیعی حاکمیت لائیسم است. علم، واکسن مناسب برای این بیماری را کشف کرد؛ اما نتوانست به این پرسش اخلاقی پاسخ بدهد که محروم ساختن فقرا از دارو و برنامه های مراقبتی تا چه میزان قانونی است؟ همچنان که علم و عقل نتوانستند از انسان های ضعیف یا فقیر حمایت کنند. در زمان بحران، قوی با توجیه عقلانیت و مصلحت، ضعیف را قربانی می سازد.

با این وجود، علم مجبور نیست به هر پرسش اخلاقی پاسخ بدهد؛ همان گونه که دین تخصص ساخت دارو و واکسن ندارد. هر کدام از این دو، فضای کاری، چارچوب و توانمندی های ویژه دارند و مقایسه آن دو ظالمانه است. آمیختن دین و علم با یکدیگر نیز در بیشتر موارد به اهداف ایدئولوژیکی برمی گردد که در آن علم همتای دین است و

مکملی برای گزاره‌های اخلاقی آن به شمار نمی‌رود.^۱



قدرت مقدس پروردگار؛ چگونه نتانیا‌هو، ارتش اسرائیل را به شبه‌نظامیان دینی تبدیل کرد؟

با از سرگیری رویارویی‌های نظامی میان مقاومت فلسطین و ارتش رژیم اشغالگر اسرائیل، در پشت صحنه جنگ، روایت‌هایی در جریان است که اهمیت آن از جنگ موشک‌ها کمتر نیست. فلسطینی‌ها با عنوان دفاع از سرزمین مقدس خود به مقابله با این رژیم اشغالگر روی آورده‌اند؛ اما در پشت‌پرده در میان صفوف ارتش اسرائیل، از جنگ مقدس این رژیم برای دستیابی به سرزمین موعود سخن گفته می‌شود.

ژنرال «اوفیر وینتر»، مرد بی‌چون و چرای اسرائیل طی چند هفته اخیر بود. وی یکی از برجسته‌ترین فرماندهان میدانی ارتش اشغالگر بود که در زمان جنگ، فرماندهی عملیات در جنوب غزه را بر عهده داشت. وی در آن زمان توانست بحث و جدالی راه بیندازد که کمترین ارتباط را به جنگ داشت و بیشتر به درگیری‌های هویتی پایان‌ناپذیر در داخل اسرائیل مرتبط می‌شد. وی در پستی خطاب به نیروهای خود می‌نویسد: «تاریخ ما را برای فرماندهی نبرد علیه تروریسم انتخاب کرده

1. <https://palweather.ps/ar/node/57811.html>

است؛ تروریسمی که دشنام می‌دهد، تکفیر می‌کند و خدای نیروهای اسرائیلی را نفرین می‌کند».

این پست، طوفانی از اعتراضات را در میان اسرائیلی‌های لائیک به پا کرد. آنان ابراز نگرانی کردند که ممکن است ارتش این رژیم از یک ارتش ملی به ارتشی از شبه‌نظامیان دینی تبدیل شود. هرچند در داخل اسرائیل، شبه‌اجماعی نسبت به هویت یهودی دولت وجود دارد؛ اما در رابطه با دلالت این هسته یهودی به عنوان یک ویژگی فرهنگی ملی مشترک یا آموزه‌های لاهوتی دین یهود، اختلاف نظر شدیدی وجود دارد.

لذا هرچند میان دیوید بن گوریون و دوستانش، توافقی ضمنی پیرامون لائیک‌بودن رژیم صهیونیستی وجود دارد؛ اما آنان در هنگام اعلام تأسیس دولت از پرداختن به این مسأله بغرنج خودداری ورزیدند. ممکن است همین جدال هویتی باعث شده باشد که رژیم اشغالگر پس از گذشت هفت دهه، هنوز قانون اساسی نداشته باشد. در بیانیه تأسیس این رژیم، تنها یک بار از کلمه «رَب» استفاده شده است و از سرزمین فلسطین با عنوان «مهد ملت یهود» یاد شده است؛ تعبیری که با لائیک‌قربابت بیشتری دارد.

هرچند تبلیغات دینی قشر متدین رو به فزونی نهاد و نرخ فرزندآوری نیز در میان آنان نسبت به نرخ میانگین افزایش چشمگیری داشت؛ اما احتمال قوی می‌رود که این درصد به شکل نگران‌کننده‌ای افزایش یابد.

طی دهه‌های متمادی، لائیک‌های صهیونیسم بر دولت و ارتش سیطره داشته‌اند و بحث و جدال دینی پیرامون هویت این رژیم در میان یهودیان متدین، یعنی «خریدیم»، در جریان بوده است. این قشر، از نظر سیاسی به صورت ملموسی به حاشیه رانده شده‌اند؛ اما درصد افراد متدین طی دو دهه اخیر با رشد چشمگیری روبه‌رو بوده است. با

افزایش رشد نرخ دیانت، ارتش اسرائیل به عنوان یک پایگاه تاریخی برای لائیسیم صهیونیسم، به پایگاهی برای «قدرت پروردگار» تبدیل خواهد شد.

هرچند صهیونیسم نخستین، بنا به دلایل راهبردی کوشیدند تا ارتش را به عنوان یک نهاد لائیک نگه دارند؛ اما هیچ وقت اهمیت دین را به عنوان یک مؤلفه بسیج (نیرو) منکر نشده اند. رئیس جنبش صهیونیسم معتقد است که خاخام‌ها، افسران رابط میان جنبش متبوع وی و جوامع یهودی در سراسر جهان هستند؛ بنابراین، ارتباط عملی علمای دین با ارتش اسرائیل، از همان لحظه نخست تأسیس این رژیم در سال ۱۹۴۸، آغاز شد. یگانی موسوم به یگان «خاخامی نظامی»، در جهت مراعات سربازهای متدین و توجه به آموزه‌های دینی یهود، تأسیس شده است و دیری نپایید که به تنش میان نیروهای متدین و لائیک ارتش انجامید.

جنگ اکتبر ۱۹۷۳ و جنگ نخست لبنان در سال ۱۹۸۲، باعث شد تا هسته اجتماعی ارتش اسرائیل به گونه‌ای بازسازی شود که قدرت نفوذ افراد متدین را افزایش می‌دهد. در این برهه، انگیزه‌های پیوستن به ارتش، به ویژه در میان افراد لائیک، به تدریج کاهش یافت که در تاریخ نظامی این رژیم از آن با عنوان «بحران دافعی» یاد می‌شود.

این تحول را می‌توان در چارچوب یک تحول فرهنگی گسترده گنجانند که پایه و اساس آن، عقب نشینی از مرکزیت ارتش اسرائیل در یک جامعه آزاد است. علاوه بر این، نوعی خستگی نسبت به درگیری‌ها و جنگ‌های «بدون توجیه» شکل گرفته بود که پس از توافق نامه صلح با مصر، فلسطین و اردن شدت یافت؛ لذا طبقه متوسط از دهه نود در صدد ایجاد سازمان‌های صلح مانند «السلام الآن (صلح الآن)» برآمد که مشروعیت آن مبتنی بر مشارکت فعالان سابق نظامی بود.

ارتش اسرائیل ناگزیر شد که از کنترل خود بر قشر متدین بکاهد تا

خلأ عدم گرایش طبقه متوسط به ارتش را پُر کند؛ لذا در گام نخست، مجوز تأسیس مدارس دینی نظامی را صادر کرد.

این خلأ نظامی فرصتی برای افراد متدین فراهم ساخت تا پس از سال‌ها به حاشیه رانده شدن، بار دیگر با شروط ویژه به ارتش بازگردند تا از یک سو، وضعیت اجتماعی خود را تقویت کنند و از سوی دیگر بتوانند بار دیگر سیطره یهود بر سرزمین مقدس را احیا کنند.

دیری نپایید که این امر به سیاستی سیستماتیک تبدیل شد. یکی از خاخام‌ها فتوایی با این مضمون صادر کرد: «خدمت سربازی در یگان‌های دینی، موجب تقرب به خداست. خدمت نظامی و روحیه نبرد، وظیفه‌ای اجتماعی است که خداوند جهت تحقق پروژه یهود، آن را تعیین کرده است». این فرصت هم‌زمان با پروژه شهرک‌سازی باعث شد تا صهیونیسم دینی از جریانی حاشیه‌ای به جریانی سیاسی و فرهنگی مرکزی در جامعه و ارتش تبدیل شود.

پس از تأسیس مدارس دینی و ارائه تسهیلات، درصد افراد متدین در میان صفوف افسران ارشد افزایش یافت. بیشتر این افراد در شهرک‌های موجود در کرانه باختری و نوار غزه رشد یافته بودند؛ لذا از یک سو میان شهرک‌نشینان و ارتش ارتباط برقرار شد و از سوی دیگر، خاخام‌ها از نفوذ بیشتری در داخل این نهاد نظامی برخوردار شدند. از این رو، ارتش اسرائیل ناچار شد، چارچوب‌هایی را وضع کند که خشم خاخام‌ها را به دنبال نداشته باشد.

پس از عقب‌نشینی اسرائیل از نوار غزه و تمرکز درگیری‌ها در کرانه باختری، برنامه‌های هدفمند برای افزایش حضور نیروهای دینی در یگان‌های مبارزاتی، به‌روشنی نمودار گشت. با توجه به نیاز ارتش اسرائیل به نیروهای پلیس در این منطقه اشغالی (کرانه باختری)، شهرک‌نشینان مجاز به حمل سلاح شدند و به دنبال آن شبه‌نظامیان این شهرک‌ها در یگان‌های دفاعی وابسته به ارتش ادغام شدند.

شهرک‌ها، سنگرهای سنتی برای اقشار متدین صهیونیست به شمار می‌رود؛ لذا عجیب نبود که این شبه نظامیان به سرعت به باندهای سازمان یافته‌ای تبدیل شوند و فلسطینی‌ها را مورد هدف قرار دهند. این امر برای سردمداران اسرائیلی دغدغه‌آفرین بود. در گزارشی در سال ۲۰۰۵ آمده است که بسیاری از فرماندهان ارتش، اقدامات شهرک‌نشینان را «اقداماتی مشروع می‌دانند، هرچند غیر قانونی باشد». همچنین بسیاری از نیروهای ارتش اشغالگر در شهرک‌های غیر رسمی اقامت دارند.

در ادامه در سال ۲۰۰۹، ماجرای جنجال برانگیز تر رخ داد؛ اما به میزان کافی روی آن مانور داده نشد. در جریان جشنی که برای گردان «شمشون» برپا شده بود، دو سرباز پلاکاردهایی بالا بردند که روی آن نوشته شده بود «شمشون شهرک هومیش را تخریب نخواهد کرد». این شهرک در شمال کرانه باختری قرار داشت و به عنوان بخشی از طرح قطع ارتباط در سال ۲۰۰۵ تخریب شد؛ اما شهرک‌نشینان خودشان بار دیگر به بازسازی و اسکان در آن پرداختند و گردان شمشون مأمور مقابله با این افراد بود. برای نخستین بار در تاریخ این رژیم اشغالگر بود که سربازان پلاکاردهای اعتراضی بالا می‌بردند. اما اقدامات صهیونیست‌های متدین تنها به این موارد محدود نمی‌شود؛ بلکه کشمکش پیرامون موضوعات حساس ارتش و جامعه اسرائیلی را نیز در برمی‌گیرد.

در سال ۲۰۱۴ نیز ژنرال وینتر، با جایگزین کردن خواننده آقا به جای خواننده خانم، دست به اقدامی چالشی زد و سخن‌گوی ارتش به ناچار در توجیه این اقدام گفت: «آن خواننده آقا، از محبوبیت بیشتری در میان ارتش برخوردار بوده است و هدف تبعیض علیه زنان نبوده است» اما این توجیه پذیرفته نشد.

در فوریه ۲۰۱۷، برای نخستین بار، برنامه تشکیل یگان زرهی

(تانک) بانوان اعلام شد که با مخالفت خاخام‌ها مواجه گشت. برخی از افراد متدین یهود، ورود زنان به ارتش اشغال‌گرا را نه تنها تهدیدی برای هویت یهود می‌دانند؛ بلکه آن را «توطئه‌ای از سوی عناصر لیبرال و چپ‌گرا» برای تضعیف ارتش و جامعه می‌دانند.

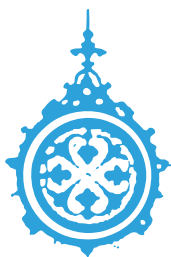
با افزایش کشمکش‌ها میان خاخام‌ها و ژنرال‌ها، همگان در اسرائیل دریافته‌اند که ارتش در آستانه یک تحول دراماتیک ناشی از حضور روزافزون صهیونیست‌های متدین است. این افراد، خود را در تصمیم‌گیری و ترسیم ارزش‌های ارتش محق می‌دانند. از سال ۲۰۰۹ که نتانیاهو برای دومین بار نخست‌وزیری را بر عهده گرفته است، می‌کوشد تا برای تثبیت موقعیت خود نخبه‌های متدین را جایگزین نخبه‌های موجود سازد و بدین وسیله بتواند به سیاست‌های خود مبنی بر عدم روابط نزدیک با فلسطینی‌ها جامه عمل بپوشاند. همچنین وینتر هیچ ابایی ندارد که آشکارا اعلام کند: «با دشمنی که در برابر خدا بایستد» به مقابله برخواید خواست.

به صورت خلاصه می‌توان گفت که امروز، جریانی که با «نام پروردگار اسرائیل» می‌جنگد با سرعتی چشمگیر به صف تصمیم‌گیرندگان در ارتش عبری می‌پیوندد. این افراد جنگ‌های خود را فقط دفاع از وطن خود خوانده خود نمی‌دانند؛ بلکه آن را نوعی سفارشی الهی و مقدس می‌دانند.»

به عبارت دیگر، این تحول را می‌توان نوعی آغاز دورهٔ پساصهیونیسم دانست. به نظر می‌رسد که جنبش لائیسزم از مسئولیت‌های نظامی خود، عقب‌نشینی می‌کند؛ یعنی همان‌گونه یکی از خاخام‌ها پیش‌بینی کرده بود، اخگر لائیسزم صهیونیست مدت زیادی دوام نخواهد آورد؛ به معنای دقیق‌تر، اگر سردمداری صهیونیسم به یهود متدین سپرده نشود، نخواهند توانست در برابر آزمایش‌های زمانه ایستادگی کنند. از سوی دیگر، نفوذ جریان متدین تنها به ارتش اشغال‌گر محدود

نمی‌شود؛ بلکه ژنرال‌های سابق درصدد نفوذ در احزاب و به‌دست‌گرفتن زمام امور سیاسی هستند؛ یعنی در حال حاضر گروه «جنود الرب»، از آمادگی کامل برای تشکیل دولت مدنظر خود برخوردار هست و این دولت به‌عنوان میراثی الهی که خداوند برای ملت برگزیده خود تضمین کرده است، قلمداد می‌شود.^۱

.....
1. <https://www.aljazeera.net/midan/reality/politics/2021/5/15/> «أبناء»
داوود-کیف-اخترق-الحاخامات-حصون



بخش سوم: معرفی کتاب



معرفی کتاب «کرونا، دین و زندگی»

کتاب «کورونا والدین والحياة.. دور المؤسسات الدينية في مواجهة الجوائح وعبور الأزمات؛ کرونا، دین و زندگی؛ نقش نهادهای دینی در مقابله با بلایا و عبور از بحران‌ها» اخیراً به چاپ رسیده است. این کتاب ۲۱۰ صفحه‌ای، مشتمل بر مقالاتی از پژوهشگران نهادهای دینی

و اساتید دانشگاه می باشد.

رئیس مؤسسه مطالعات «قبطی» در کلیسای ارتودکس می گوید: «نهادهای دینی در فعال سازی سازوکار ارزش های مشترک انسانی نقش دارند و در زمان شیوع کرونا این نقش تقویت شده است. اختلافات نژادی، زبانی و ملیتی خاستگاهی برای آشنایی و همکاری مردم با یکدیگر است، نه درگیری.»

یکی از روزنامه نگاران می گوید: «مردم در زمان شیوع بیماری های مسری، درصدد جستجوی توجیهات سطحی برمی آیند و آن را عقوبت آسمان می دانند. وقتی که نهادهای دینی، پاسخ معقولی به این توجیهات نمی دهند، به صورت مستقیم به سحر و جادو و رفتارهای غیرانسانی روی می آورند؛ مثلاً از روی شدت نادانی، بیماری طاعون را «مرگ سیاه» یا «نفرین پروردگار» نامیدند. نهادهای دینی در برخورد با بحران های گذشته، به دلیل عقب ماندگی فرهنگی، علمی و اجتماعی نقشی منفی ایفا کرده اند.

از جمله تدابیر پیشگیرانه نهادهای دینی در مقابله با کرونا می توان به بستن مساجد یا تعطیلی نماز روز یک شنبه و جمعه در کلیساهای ارتودکس، اشاره کرد.

مشاور مفتی مصر می گوید: «نهادهای دینی این کشور در زمان شیوع کرونا اثبات کردند که شایستگی آن را دارند که مورد اعتماد جامعه باشند. دارالافتاء مصر، خلأ ناشی از کم کاری نهادهای دینی را با انعطاف پذیری، جبران کرد.»

دبیرکل شورای کلیساهای منطقه غرب آسیا، می گوید: «کلیسای ارتودکس به موقع، نسبت به خطر این ویروس هشدار داد و از قبطی ها در داخل و خارج مصر خواست تا در مواجهه با این بحران، از سهل انگاری بپرهیزند.»

وی افزود: «کلیساهای به ارائه خدمات الکترونیکی پرداختند و سطح

آگاهی‌های روانی و اجتماعی افراد آسیب‌دیده در برابر این ویروس را بالا بردند.»

یکی از پژوهشگران کتابخانه اسکندریه ابراز کرد: «سرمایه اجتماعی در درجه نخست به افراد آسیب‌دیده از ویروس کرونا، تعلق دارد؛ زیرا شیوع این ویروس به قرنطینه گسترده اجتماعی منجر شده است و روابط مستقیم اجتماعی را به روابط مجازی تبدیل کرده است. در زمان شیوع کرونا، نقش رهبران دینی در آگاهی‌بخشی و حمایت روانی از افراد برجسته‌تر است.» وی تأکید کرد که بخشی از پیروان تمام ادیان، بستن عبادتگاه‌ها را به آسانی نپذیرفتند و معتقد بودند که در اماکن مقدس، ویروس قابل انتقال نیست.

پیام‌های انگیزشی و حمایت‌آمیز دینی در شرایط شیوع بیماری، امری مهم است؛ به‌ویژه در زمان بحران شدید روانی که بخش گسترده‌ای از مردم را فراگرفته است و در آن واحد با ویروس، مرگ و قرنطینه دست‌وپنجه نرم می‌کنند.

مشاور رسانه‌ای مفتی مصر بیان کرده است: «پس از شیوع ویروس، پیروان ادیان و رهبران دینی دچار آشفتگی شدند و تجمع‌های دینی به کانون شیوع این ویروس تبدیل شدند. کرونا نشان داد که برخی از سردمداران دینی مانند سرکردگان گروه التبلیغ والدعوة الإسلامية در مالزی و اندونزی، هنوز صلاحیت لازم را پیدا نکرده‌اند.»

استادیار مطبوعات در مؤسسه عالی بین‌المللی رسانه، می‌گوید: «این ویروس، پرسش‌هایی پیرامون مسائل زیر مطرح کرده است: نقش نهادهای دینی در آگاه‌سازی مردم، صدور فراخوان برای کمک ثروتمندان به فقرا و دعوت پیروان ادیان به هم‌بستگی معنوی با نماز و روزه.»

وی افزود: «برخی به تصمیمات دینی ویژه کرونا اعتراض کرده‌اند و معتقدند که خانه‌های خدا از انتقال ویروس ممانعت به عمل می‌آورد،

برخی نیز ازدحام در بازارها، خیابان‌ها و وسایل حمل و نقل عمومی،
برایشان عجیب است. این اعتراض ممکن است برآمده از حسن نیت و
نیاز معنوی مردم باشد.»

این ویروس فرصت‌های را نیز فراهم ساخته است؛ مانند: افزایش
آگاهی‌های پزشکی، تغییر عادت‌های مضر برای سلامت انسان، توجه
به نظافت فردی و تقویت روحیه همبستگی میان انسان‌ها.^۱



نویسنده در بخش نخست کتاب، چالش‌های گفت‌وگوی اسلامی مسیحی

1. <https://www.shorouknews.com/mobile/news/view.aspx?cdate=27032021&id=4e0c2682-7269-406d-a43d-de0a7614243b>

و سیاق کلی آن را بیان می‌کند و در بخش دوم می‌کوشد تا بر روی موارد عینی مانند گردهمایی‌های گفت‌وگو محور مسیحی اسلامی در تونس تمرکز کند تا از چارچوب نظری صرف فاصله بگیرد.

■ ۱. از مسائل لاهوتی تا دغدغه‌های موجود

این مبحث، مبحثی توصیفی و مستند است که مهم‌ترین محورهای این گردهمایی‌ها در آن آمده است. بخشی به مسائل صرفاً عقیدتی یا مسائل لاهوتی و کلامی، مانند وحی و قرآن یا توحید و تثلیث، اختصاص دارد.

در بیشتر موارد، این گفت‌وگو زمینه را برای مباحث تمدنی باز کرده است و مسائلی فکری با پیش‌زمینه فلسفی معاصر مطرح می‌کند، مانند «وجدان مسیحی و وجدان اسلامی در مقابله با چالش‌های معاصر» یا «وجدان دینی و حقوق بشر» یا «تکثرگرایی و لائیسزم».

در بخشی دیگر، دغدغه‌های اجتماعی و اقتصادی مطرح می‌شود و به مسئله «گذشت و تعصب دینی» و «دین، اخلاق و سیاست» پرداخته می‌شود. این مباحث، مسائل فرعی مرتبط با هویت‌های فرهنگی و دینی یا دغدغه‌های انسان معاصر، مسائل توسعه مرتبط با رشد جمعیت، کنترل موالید، فناوری و جهانی‌سازی را نیز دربرمی‌گیرد. نویسندگان مواضع هر کدام را به صورت مقایسه‌ای ضمن پرداختن به وجوه تفاوت و برجسته‌سازی استنباط هر کدام از طرح طرف مقابل، بیان می‌کند.

■ ۲. استنباط‌هایی از حاشیه این گفت‌وگو

مؤلف، گفت‌وگو را به معنای پاسخ‌دادن و بازنگری در گفتار و مواضع بر اساس منافع دیگری تعریف می‌کند. این چارچوب مستلزم پذیرش حقایق متعددی است که عقاید مختلف از جمله ادیان غیرتوحیدی مشخص می‌کند و این پذیرش مستلزم گسست از برتری دینی و تعامل مثبت با دیگری است تا بتوانید از او بهره‌مند گردید یا حداقل نظریات

او را بفهمید.

اما نویسنده دچار سرخوردگی می‌شود؛ زیرا ابعاد نظری این گفت‌وگو برای گفت‌وگوکنندگان به‌ویژه مسلمانان اهمیت ندارد و به گفتمان سنتی عاطفی که به مسائل سطحی بسنده می‌کند، تمایل دارند. یک تیم دانشگاهی برای عبور از این رویکرد کوشیدند. مدتی بعد، گردهمایی «الزیتونه» که به موضوع «آینده گفت‌وگوی تمدن‌ها» پرداخت، موفق شد از این رویکرد عبور کند.

این گردهمایی‌ها سنگ بنای برادری و تفاهم میان ملت‌ها بود و در جهت پاسخ‌گویی به لائیسزم سطحی کوشید تا به تقریب ادیان بپردازد و با هژمونی تفکر مادی به مقابله بپردازد. با تیم پژوهشی مسیحی‌اسلامی، این گفت‌وگو پخته‌تر شد و مشخص گردید که هدف آن شکل‌گیری یک جبهه متحد از مؤمنان توحیدی در برابر ملحدان نیست یا درصدد زدودن اختلافات میان مذاهب یا کاهش آن نمی‌باشند.

این گفت‌وگو، دیگری را ملزم به اندیشه‌های مطرح شده نمی‌داند؛ بلکه می‌کوشد تا دین دیگری را بشناسد، به وجوه اختلاف پی ببرد، این تفاوت‌ها را با قراردادن در چارچوب فرهنگی و اجتماعی درک کند و شیوه برخورد با آن را مشخص کند. شناخت دیگری، کوششی برای شناخت ذات و سنجش خود بر اساس اطلاعات جدید است. بدین ترتیب این گفت‌وگوها از بعد عاطفی که بر گردهمایی‌های قبلی حاکم بود، رهایی یافته است و از تعارفات یا جدال پیراسته شده است.

■ ۳. موانع گفت‌وگو

گذشته از مشکلاتی نظری که باعث می‌شد، اهداف گفت‌وگوی ادیان محقق نگردد، دقت نظر در تجربیات تونس در زمینه گفت‌وگوی مسیحیت‌اسلام، از موانع دیگری حکایت دارد. طرف‌های گفت‌وگو بر ذات و برتری دینی تمرکز داشتند و تابع تنش‌های گذشته بودند. گفته

می شود که این نگرش در بیشتر موارد باعث می شود تا پدیده های دینی آن گونه که باید درک نگردد.

نویسنده بارها با خود اندیشید که چه عاملی باعث می شود تا گفت و گوکنندگان و به ویژه مسلمانان از آمادگی مناسب در گفت وگوها برخوردار نباشند و بدین نتیجه رسید که آنان از اهمیت موضوع بی اطلاع هستند یا فرهنگ گفت وگو ندارند. از سوی دیگر، رویکردهایشان سنتی است، حقیقت را به یک گروه منجی محدود می کنند و قائل به تفاوت و تنوع نیستند تا جایی که برخی از آن ها اذعان دارند که شناخت یک فرد مسیحی از ما، در مقایسه با شناخت ما از او بیشتر است؛ زیرا کلیسا در پی تنش با تفکر اصلاحی و جستجوی نقاط اشتراک با لائیسزم به بازنگری در منابع خود پرداخت و مؤلفه های ارتباط علم و دین را بررسی کرد. این بازنگری ها، آثار مثبتی برای جوامع مسیحی به دنبال داشت و صلح اجتماعی را تثبیت کرد که به موجب آن، نهاد دینی گفتمان دینی را در انحصار خود قرار داد. گفت وگوکنندگان مسیحی، مستلزمات پژوهش علمی را با بُعد ایمانی درمی آمیزند و به مباحث خود، با استناد به علوم زبان شناسی و علوم انسانی مانند جامعه شناسی، روان شناسی و تاریخ ادیان غنا می بخشند.

با این وجود، عملکرد طرف مسلمان نیز رفته رفته پخته تر و پیشرفته تر می شود و به سمت انسجام فکری، شفافیت در رویکرد و برابری در گفت وگو حرکت می کند.

■ ۴. شروط لازم برای یک گفت وگوی سازنده

شروط لازم برای یک گفت وگوی سازنده عبارت است از:
- رهایی گفت وگوکنندگان از تراکم تفکرات سنتی و مجهزشدن به سازوکارهای جدید روانی و فرهنگی؛

- عمق بخشی به اطلاعات عمومی و دینی خود تا بتوانند طرف مقابل را به خوبی بشناسند و برخورد مسالمت آمیزی با او داشته باشند؛

- پرهیز از تبعیض دینی و فرهنگی ناشی از برتری جویی دینی که به نبود ارتباط با دیگران می انجامد؛

- عبور از نظریه «توطئه» در بررسی پدیده ها و افکار؛

- سپردن امور مذاهب و ادیان به افراد توانمند و آگاه؛

- واگذار نکردن مسئولیت گفت و گو به هیئت دینی یا سیاسی مشخصی؛ به دلیل اجتناب از کشمکش ها و استفاده های فردی .

■ ۵. گفت و گوی اسلام مسیحیت

نویسنده بر این باور است که تجربیات تونس نتیجه مطلوب را محقق نکرده است؛ زیرا دو طرف، حقیقت را منحصر به خود می دانستند و دیگری را گمراه و خطاکار می شمردند؛ لذا شک و تردید گسترده ای بر این گفت و گوها سیطره یافته بود و حسن ظن نسبت به دیگری جایی در آن نداشت .

از سوی دیگر، برخی مسلمانان معتقدند که با فعالیت مسیحیان برای جلوگیری از گسترش اسلام مواجه هستند. افکار عمومی تصویری سنتی و نادرست از این گفت و گوها دارند و از آن با عنوان گفت و گوی میان «یک مسیحی کافر و استعمارگر صلیبی» با «یک مسلمان خشن، وحشی و مهاجم» یاد می شود؛ لذا این گفت و گوها در جلوگیری از خشونت دینی در جوامع و تثبیت فرهنگ گفت و گو موفق نبوده است .

گفت و گوی خارج از نهادهای دینی، در بیشتر موارد از سوی سیاستمداران با اهداف سیاسی یا افراد به شدت دانشگاهی دنبال می شود و حداقل در کوتاه مدت صدای آن شنیده نخواهد شد یا در زندگی روزمره مردم بازتابی نخواهد داشت .

■ ۶. گفت و گوی اسلامی مسیحی و پس از آن

نویسنده به صورت مداوم به مقایسه دو طرف اسلامی و مسیحی می پردازد و اصرار دارد که بگوید که سطح طرف مسیحی بالاتر است، اطلاعات بیشتری دارد، رویکرد دقیق و راهبردی عمیقی دارد، به ادبیات

گفت‌وگو اشراف بیشتری دارد و به نهادهای غیردینی اجازه اظهارنظر دینی نمی‌دهد؛ اما این شیفتگی نسبت به دیگری، باعث شده است تا در مواردی از نگرش علمی فاصله بگیرد و مواردی از هم‌پوشانی میان دین (مسیحیت) و سیاست را در نظر نگیرد یا به تأثیر انجیلی‌ها توجه نکند؛ انجیلی‌هایی که با عرب خصومت دارند و بر مراکز تصمیم‌گیری در ایالات متحده آمریکا، فرانسه و دیگر کشورهای غربی سیطره دارند.^۱

.....
الحوار-الإسلامي-المسيحي..تونس- /1359048/story/arabi21.com/1.
أنموذجاً-للرهانات-والعوائق